ایران و جهان

در روزگار ساسانیان

تألیف

غلامرضا علی بابایی

بسم الله الرحمن الرحیم

ایران و ترکان در روزگار ساسانیان
نویسنده : عنایت‌الله رضا
چاپ اول : ۱۳۶۵
چاپ دوم : ۱۳۷۴؛ تیراژ ۱۵۰۰ نسخه
آماده‌سازی و چاپ : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

دفتر و فروشگاه مرکزی : خیابان امیرکبیر، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، شمارهٔ ۴، کد پستی ۱۱۵۱۷۸
صندوق پستی ۳۶۶-۱۵۱۷۵ تلفن : ۸۷۷۴۵۶۹-۷۰ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲ **تلفن مدیریت فروش:** ۸۰۱۷۶۰۴

فهرست

پیشگفتار ۳

بخش نخست ۷

اشاره‌ای کوتاه به نظام دولتی و نظامی ایران درسده‌های ششم و هفتم میلادی

بخش دوم ۲۰

شرحی کوتاه پیرامون پژوهش تاریخ ترکان

بخش سوم ۲۷

نام ، منشاء و مذهب ترکان

بخش چهارم ۴۶

مبدأ تاریخ ترکان

بخش پنجم ۵۴

گوشه‌ای تاریک از تاریخ

بخش ششم ۸۴

ترکان و ایران در روزگار خسروانوشیروان

بخش هفتم ۱۰۰

ترکان و ایران در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم و اوایل پادشاهی خسرو دوم

بخش هشتم ۱۳۵
خانانات غربی
بخش نهم ۱۵۵
خانانات شرقی و دواتحاد بزرگ جهانی
بخش دهم ۱۶۳
هجوم مشترك ترکان، خزران و رومان به ایران در روزگار
خسرو دوم (پرویز)
بخش یازدهم ۱۸۹
پایان کار ساسانیان و انهدام ترکان
فهرست نامها ۲۰۵
نامهای کسان
نام جایها ۲۱۴
نامهای اقوام، تیره‌ها و قبیله‌ها ۲۲۶

پیشگفتار

در روزگار ساسانیان رقابت میان دو دولت بزرگ ایران و روم‌شرقی (بیزانس) به اوج خود رسید و دگرگونیهایی بس بزرگ به همراه آورد که به انقراض هر دو دولت انجامید.

مسایل اقتصادی، از جمله پیکار بر سر ابریشم چین موجب بروز جنگهایی شد که حاصل آن چیزی جز ضعف این دو دولت باستانی و اقوام و تیره‌های نوخاسته نبود.

دولت روم شرقی می خواست بی هرگونه واسطه ای به ابریشم چین دست یابد و ثروت خویش را در اختیار واسطه ها نگذارد.

دولت ایران که وجود واسطه ای میان خود و چین و روم را تحمل نمی کرد، قصد داشت با افزایش بهای ابریشم، طلای رومیان را از چنگشان بیرون کند و مانع اجیر کردن تئوریونرها و سپاهیان رومی شود. بدین ملاحظه دولت کوشان را که به حایلی میان چین و ایران بدل شده بود، از میان برداشت. حاصل این کار چیزی جز کینه و دشمنی بازرگانان سغدی با شاهنشاهی ساسانی نبود.

امپراتوری چین نیز از موانعی که دولت ایران بر سر راه ابریشم پدید آورده و به تنها خریدار کالاهای چینی بدل گشته بود، ناخرسند می نمود. زیرا دولت ساسانی بهای خرید و فروش ابریشم را به میل خود معین می کرد. پارچه های ابریشمین زربفت ایرانی بسیار گران و تنها در دسترس اشراف و بزرگان رومی و پوشش جمد قدیسان بود.

بدین روال دو دولت بزرگ جهانی ــ چین و روم ــ از دو سو با ایران به رقابت و دشمنی برخاستند.

در این میان گروهی بزرگ و انبوه از «تورکیوتها» ــ ترکان ــ که در شرق کوههای اورال و شمال چین در سیبری می زیستند، سر برآوردند و در جستجوی نعمتهای

زندگی به چین و پس آنگاه به غرب و آسیای مرکزی روان شدند. گذر از دیوار چین و پیکار با جمعیت انبوه آن سرزمین آسان نمی نمود. راه غرب نیز مستلزم تحمل دشواری و گذر از صحراهای بی آب و علف بود. امّا تکیه گاهی نیز وجود داشت و آن سغدیان بودند که بخاطر کسب سود بیشتر و به منظور درهم شکستن قدرت شاهنشاهی ساسانی، مقدم هر بیگانه‌ای را پذیرا می شدند.

دولت امپراتوری روم شرقی نیز که از پیکار میان ایران و اقوام شرقی سود می جست، با شعفی زایدالوصف و رود ترکان را به آسیای مرکزی درود گفت.

ترکان در مدتی کوتاه سرزمین وسیعی را به تصرف آوردند و تا مرزهای ایران پیش تاختند. امّا به سبب عادت به کوچ نشینی، نتوانستند در آغاز دولتی متحد و نیرومند پدید آورند. رفته رفته ترکان به دو خاقانات شرقی و غربی بخش شدند.

خاقانات شرقی با امپراتوری چین سر جنگ داشت و خاقانات غربی راه پیکار با ایران را در پیش گرفت. دولت امپراتوری روم شرقی نیز با ترکان پیمان اتحاد بست تا مشترکاً به سرزمین ایران حمله برند.

اندکی بعد رقابت و دشمنی میان دو خاقانات شرقی و غربی پدید آمد.

امپراتوری چین که خاقانات شرقی را دشمنی خطرناک می شمرد، راه اتحاد با خاقانات غربی را در پیش گرفت. بدین روال از کرانه های اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه اتحاد سه گانهٔ بزرگی شامل امپراتوری چین، خاقانات غربی و امپراتوری روم شرقی برضد ایران پدید آمد. چندی بعد خزران ساکن کرانه های ولگا و شمال دریای خزر نیز به سه دولت نامبرده پیوستند و اتحادی چهارگانه برضد شاهنشاهی ساسانی ترتیب دادند.

دولت ساسانی که موقعیت خویش را سخت در مخاطره دید، کوشید تا با پدیدآوردن اتحادی دیگر به مقابله با دشمنان برخیزد. نخستین گام در این راه برداشته شد و آن اتحاد با خاقانات شرقی بود که راه دشمنی با چین و خاقانات غربی را می‌پیمود. دولت ساسانی به منظور جلوگیری از پیوستن اردوی ترکان و خزران به لشکریان روم شرقی، کوشید تا متحدی در قفقاز جستجو کند. این متحد، آوارها بودند که در شمال قفقاز می زیستند و نیرویی بزرگ برابر هجوم ترکان و خزران به شمار می آمدند.

بدین روال در سدهٔ هفتم میلادی، دو اتحاد بزرگ جهانی پدید آمد و شکل گرفت. در یک سو امپراتوری چین، خاقانات غربی، خزران و امپراتوری روم شرقی متحد شدند و در سوی دیگر ایران، آوارها و خاقانات شرقی متحد گشتند.

گرچه لشکریان امپراتور چین هیچگاه با سپاهیان ایران رو برو نشدند، ولی پیکار با

خاقانات شرقی که سرگرم نبرد با خاقانات غربی بود، موقعیت دولت ساسانی را به مخاطره می افکند.

پس از پیروزی امپراتور چین بر خاقانات شرقی وضع دگرگونه شد و سپاه چین راه انهدام خاقانات غربی را در پیش گرفت. این وضع بی گمان به سود دولت ساسانی بود. ولی دیگر دیر شده و کار از کار گذشته بود.

پیکارهای متمادی ایران با ترکان و رومیان سبب گردید که دولت ساسانی از مرزهای جنوب غربی غافل ماند و اعراب را نادیده انگارد. همین غفلت موجب شد که اندکی بعد تازیان از صحرای عربستان سر برآورند و قدرت و عظمت شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شرقی را پایان بخشند.

امپراتوری چین تنها کشوری بود که از این ماجرا پیروز بدر آمد. بعدها با تأسیس دولت بزرگ عباسیان، آرزوی دیرینهٔ چینیان تحقق پذیرفت و کالاهای چینی نه تنها از طریق آسیای مرکزی، بلکه از راه مالایا، سنگاپور و هند وسیلهٔ دریانوردان ایرانی و عرب به محدودهٔ خلافت که از کوههای پامیر و رود سند و شمال آفریقا تا اسپانیا گسترش یافته بود صادر می شد. این نیز جوش وخروشی در بازرگانی آن روزگار پدید آورد. بعدها دو نیروی جدید برضد خلافت عباسیان شکل گرفت و اندک اندک سر برافراشت که یکی از اروپا و دیگری از سرزمین مغولستان و ماوراء سیحون در آسیای مرکزی منشاء یافت و به جنگهای صلیبی و یورش مغولان و ترکان انجامید. سرانجام با حملهٔ هلاکو و کوشش ایرانیان که در آرزوی تجدید عظمت خویش بودند، خلافت بنی عباس منقرض شد.

چون پس از پیروزی اسلام در مآخذ تازی وپارسی به تفصیل از ترکان سخن رفته، بنابراین نگارنده به رابطه ایران با ترکان در عهد اسلامی نپرداخته است. در این کتاب تنها رابطه ایران با ترکان در روزگار ساسانیان مورد بررسی قرار گرفته است. بدیهی است این بررسی بدون پژوهش درپیرامون تاریخ ترکان و ظهور و سقوط خاقانات و رابطهٔ آن با دو امپراتوری بزرگ روم شرقی و چین میسر نبود.

گرچه کتاب شامل اشاره هایی در زمینهٔ یاد شده است، با این همه نباید از دیده دور داشت که جهت اصلی کتاب بررسی رابطهٔ ایران با ترکان بوده است.

کتاب از نارسایی بدور نیست. بی گمان آشفتگی و تشویش در اسناد و مدارک موجب بروز برخی نارساییها شده است. دو دیگر بضاعت اندک نگارنده است که امید می رود اهل دانش بروی ببخشایند و از یاری دریغ نفرمایند.

نگارنده چون اشاره به نظام دولتی و نظامی ایران در سده های ششم و هفتم میلادی

را ضرور پنداشت، از این رو بی مناسبت ندانست که بخش نخست کتاب را به شرح بسیار کوتاهی پیرامون این نکته اختصاص دهد تا یادآور اوضاع ایران در آن روزگار باشد.

در نگارش این کتاب از نوشته های پژوهندگان و دانشمندان برجسته ای چون پروفسور دگین و شاوان از فرانسه، لیو ــ مائو ــ تسزای دانشمند چینی الاصل آلمان و نیز دانشمندان بزرگ روس چون آریستوف، اینوسترانتسف، بیچورین، بارتولد و گومیلوف بهره فراوان جستم. بنابراین مراتب احترام عمیق خود را نسبت به همهٔ استادان بزرگی که در کتاب از آنان یاد شده است تقدیم می دارم و خود را شاگرد بسیار ناچیز این بزرگان علم تاریخ می شمارم.

در کتاب از نوشته های مورخان ایرانی و اسلامی چون طبری، فردوسی، دینوری، بلعمی، مسعودی، بلاذری، ثعالبی و دیگران نیز بهرهٔ فراوان گرفته ام. چه هرگاه نوشته های این مورخان دانشمند نمی بود، نگارش کتاب ناممکن می نمود. از این رو برخود فرض می دانم در برابر خاطرهٔ این مردان بزرگ تاریخ سر تعظیم فرود آورم و خویشتن را رهین منت این دانشمندان بشمارم.

سالها کوشش در خارج و نیز داخل کشور سبب شد که نگارنده در گردآوری اسناد و مدارک لازم برای تدوین این کتاب اندکی توفیق حاصل کند. در واقع برخی درگیریهای سیاسی از سی وچند سال باز عامل اصلی و مشوّق نگارنده در پژوهش تاریخ رابطهٔ ایران با ترکان بوده است. حاصل این پژوهشها نخست به‌صورت کتابی زیر عنوان «**آذربایجان و آران**» در سال ۱۳۶۱ انتشار یافت. آرزو داشتم مطالب وسیعی در این زمینه ارائه کنم. فسوسانه فرصت بود و نه توانایی. از این رو تنها به نگارش کتاب «**آذربایجان و آران**» و کتاب حاضر که در زمینهٔ تاریخ رابطهٔ ایران با ترکان در روزگار ساسانیان است بسنده شد. کتاب حاضر در سال ۱۳۵۸ پیش از کتاب «**آذربایجان و آران**» آماده شده بود. ولی چاپ آن تاکنون میسر نگردید و با چند سال تأخیر صورت پذیرفت.

امید است دانشمندان و پژوهندگان نقیصه های کتاب را بر این بنده ببخشایند و با تحقیقات خود گوشه های تاریک تاریخ میهن ما را که اندک نیست روشن گردانند.

در پایان توفیق خوانندگان ارجمند و یاوری اهل دانش را صمیمانه مسئلت دارد.

عنایت‌الله رضا

تهران ــ اردیبهشت ۱۳۶۳

بخش نخست

اشاره‌ای کوتاه به نظام دولتی و نظامی ایران در سده‌های ششم و هفتم میلادی

در ایران ساسانی تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی معین و شیوه ادارهٔ کشور و ارتش رابطه‌ای بس نزدیک داشته‌اند. با این همه تاکنون نکته‌های بسیاری مبهم و ناروشن باقی مانده‌اند. آگهی پیرامون تقسیمات اجتماعی ایران در روزگار ساسانیان خالی از تشویش نیست. یکی از مآخذ عمدهٔ ایرانی در این زمینه نامهٔ تنسر است. در میان مآخذ غربی نوشتهٔ «سیموکاتا» را می‌توان تا اندازه‌ای معتبر دانست. سیموکاتا از توارث در مشاغل و شرکت اشراف و بزرگان در ادارهٔ امور دولت و کشور سخن آورده است.[1] دیگر مآخذ، از جمله نوشته‌های مورخان سریانی و عرب عهد ساسانی، دربارهٔ دوران فرمانروایی ساسانیان چنین آورده‌اند که شاهنشاه نزدیکان خویش را به مقامهای وزارت، پادکوست‌پانی و فرماندهی واحدهای بزرگ ارتش می‌گمارد. از مطالعه و مقابلهٔ مآخذ و منابع چنین برمی‌آید که در سراسر دوران فرمانروایی ساسانیان، میان بزرگان و اشراف با شاهنشاه اختلافهایی در این زمینه وجود داشته و همین اختلافها، گاه موجب برخوردها و درگیریهای شدیدی نیز شده است.

دشمنی و مخالفت بزرگان و موبدان با شاهنشاه، گاه به خونریزیهای شدیدی انجامیده است. پس از شکست نهضت مزدکیان و دوران شاهنشاهی

1- Theophylacti Symocatta, Historia edidit Carolus de Boor,3, 18, Lipsiae, 1887, p. 143

پراقتدار خسرو انوشیروان، این دشمنی و اختلاف در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم رو به فزونی و شدت نهاد و وحدت کشور را خلل‌پذیر و مخدوش کرد.

در روزگار شاهنشاهی کواذ یکم ــ قباد ــ تلاشهای اشراف و بزرگان برای حفظ سلطهٔ موروثی در امور دولت و کشور و فزونی یافتن قدرت بی حد و مرز موبدان سبب شد که قباد در گروه مزدکیان تکیه گاهی برای خویش جستجو کند تا بتواند به یاری مزدکیان، اشراف و بزرگان را از مسند قدرت و حکومت برکنار نگاه دارد.

با وجود برخی تضادها و تناقضات در مآخذ عهد ساسانی، آگاهیهای بدست آمده حاکی از آن است که در سدهٔ ششم میلادی نیز اصل توارث در مشاغل هنوز برقرار بوده ولی بیشتر جنبهٔ صوری و ظاهری داشته است. این نکته را در «نامهٔ تنسر» نیز می‌توان یافت.

داوری پیرامون اصالت ترجمه‌های متعدد این نوشته کاری است بس دشوار. ولی با این همه جهتی را که از آن یاد شده است، در مجموع ترجمه‌های مختلف این سند ارزشمند می‌توان یافت.

داستان مهر نرسه فرزند براز وزیر بهرام پنجم که در سدهٔ پنجم میلادی می‌زیست، خود نمونه‌ای است بر رواج توارث در مشاغل اداری و دولتی.

بنابر مآخذ موجود مهر نرسه چند فرزند داشت. وی فرزند ارشد خود «زرا ونداد» را به پایگاه هیربدان هیربد رسانید. فرزند دیگر او «وستریوشان سالار» و رئیس دیوان خراج و مالیات بود. فرزند سوم وی که نام و مقامش در نوشتهٔ طبری خالی از تشویش نیست، سرفرماندهی سپاه را برعهده داشت.[۲]

از نوشتهٔ طبری چنین برمی‌آید که اشراف و بزرگان، دست کم تا سدهٔ پنجم میلادی از امکان و قدرت وسیعی برخوردار بوده‌اند.

در طبقات حاکم جامعهٔ ساسانی، برجسته‌تر از همه شاهان، شاهکان و شهرداران بودند که از شاهنشاه پیروی می‌کردند. در سده‌های چهارم و پنجم

۲ــ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۵ــ۶۲۶.

میلادی شهرداران در ادارهٔ امور سرزمینها و استانهای خویش و نیز در امر نگاه‌داری سپاه تا اندازه‌ای استقلال داشتند. آمیانوس مارسیلینوس در کنار باروی شهر« آمد» شاه هیونی و نیز شاه آلبانیا را مشاهده کرد که در معیت شاپور دوم شاهنشاه ساسانی حرکت می کردند.[۳] در روزگار خسرودوم « ابرویز» پرویز از شاهان هیونی و آلبانیایی سخنی نمی‌یابیم، اما از شاهان عرب لخمی که در دربار شاهنشاهی ساسانی مقام و مرتبتی داشته‌اند، سخن رفته است.

در سدهٔ پنجم میلادی عنوان شاه وجود داشته است. چهار مرزبان « پادکوست‌پان» ایران عنوان شاهی داشتند.

پس از شهرداران، « وسپوهران» یا « و یسپوهران» بودند. دیگر از مقامهای بزرگ « ارگبد» یا فرمانده پادگان بود که در نوشته های « سیموکاتا» از آن یاد شده است.[۴]

سیموکاتا از پایه های دولتی دیگری که در جامعهٔ ساسانی برمبنای توارث وجود داشته سخن رانده و در این زمینه از مسئولان امور نظامی و غیرنظامی، از جمله فرماندهان سوار نظام، دادرسان، شمارگران، مسئولان اخذ مالیات و خزانه‌داران شاهی یاد کرده است.[۵]

خسرو انوشیروان پس از سرکوبی نهضت مزدکیان، دگرگونیهایی در سلسله مراتب کشوری و لشکری پدید آورد. ولی اشراف ساسانی همچنان از امتیازهایی برخوردار بودند و عدم تداخل طبقات در یکدیگر به عنوان اصلی تغییرناپذیر برجای ماند. موبدان از امتیازهای وسیعی برخوردار بودند. ولی این امتیازها همانند گذشته بی حد و مرز نبود.

در سده های ششم و هفتم میلادی، ادارهٔ امور نظامی و غیرنظامی در دست کسانی متمرکز شد که از سوی شاهنشاه منصوب می شدند. این اشخاص بی گمان از طبقات ممتاز کشور بودند. میکاییل سوریایی در رویدادنامهٔ خود از

3- Pigulevskaia N. v.. Siriiskie istochniki po istorii narodov SSSR, Leningrad, 1941, str. 35 - 37.

4- Theophylacti Symocatta, Historia edidit Carolus de Boor. 3. 18. Lipsiae, 1887. p. 148.

۵ــ همانجا.

این مقوله یاد کرده است. بنابه نوشتهٔ او خسرو دوم سرداری به نام «رومی زن» را جهت پیکار با سپاهیان روم شرقی گسیل داشت که در بخش مربوطه از آن یاد کرده‌ایم. او مرزبان ناحیه را از کار برکنار و به اعدام محکوم کرد.[۶]

بدین روال معلوم می شود که شخصیت منصوب از سوی شاهنشاه، از اختیارات وسیعی برخوردار بوده است. مقامهای عالی کشور در اختیار اشراف و بزرگان «وزرگان» قرار داشت.

نکته‌ای که پژوهندگان کمتر مورد توجه قرار داده‌اند، نقش و اهمیت شورا در سیستم ادارهٔ امور دولت و مملکت در سده‌های ششم و هفتم میلادی است. به سبب کافی نبودن مآخذ و مدارک، نقش این سازمان مشورتی وابسته به شاهنشاه، چنان که باید معلوم و مشخص نشده است. با این همه در برخی مآخذ از موجودیت این شورا و دعوت آن بویژه در مواقع حساس تا اندازه‌ای سخن رفته است.

شاهنشاه در رأس همهٔ طبقات و نیروهای اجتماعی و دولتی قرار داشت. ولی به هنگام بروز دشواریهای بزرگ، شورا تشکیل می شد. هنگامی که خسروانوشیروان خواست نظام مالیاتی جدید خود را پدید آورد، همهٔ اعضای شورای مذکور را فراخواند. در این شورا دولتمداران، بزرگان و موبدان شرکت داشتند.[۷] هنگامی که خسرو دوم خواست جنگ برای تصرف اراضی روم شرقی ــ بیزانس ــ را آغاز کند، شورای مذکور را فراخواند تا نظر موافق بزرگان، اشراف و فرماندهان عضو شورا را جلب کند. وی در آغاز جلسه نطق مبسوطی ایراد کرد و بزرگان، اسپهبدان و دیگر فرماندهان را «بزرگان و فرماندهان دولت من» نامید.[۸]

شاهنشاه در پذیرش نظر شورا مختار بود. به عنوان نمونه می توان از مأجرای جلسهٔ شورا در مورد اخذ مالیات که به هنگام شاهنشاهی خسروانوشیروان تشکیل شده بود، یاد کرد. در این مجلس یکی از دبیران به سخن برخاست و با نظر

6- Michel le Syrien. Chronique. éditée par j.B. Chabot. Texte. trad., II. paris. 1901. 1910. p. 389.

۷ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۰۲.

8- Michel le Syrien. Chronique, editee par j.B. Chabot. Texte. trad., II. Paris. 1901. 1910. p. 389.

شاهنشاه مخالفت ورزید و گفت «چگونه برتا کی که بمیرد و کشتی که بخشکد و نهری که فرورود وچشمه یا قناتی که آب آن ببرد خراج دایم توان نهاد؟»

کسری گفت: «ای مرد شوم ازچه طبقه مردمی».

گفت: «از دبیرانم».

کسری گفت: «او را با دواتها بزنید تا بمیرد». و دبیران بخصوص او را بزدند که درپیش کسری از رأی او بیزاری کرده باشند.[۹]

از این ماجرا می توان دریافت که نقش شورا تا چه پایه ناچیز بوده است.

بهر تقدیر، چنین می نماید که اعضای شورا ناگزیر بودند به گونه ای اظهار نظر کنند که موجبات خشم و غضب شاهنشاه را فراهم نیاورد. چنین به نظر می رسد که جز از فرماندهان و بزرگان، نمایندگانی از قشر دبیران نیز در جلسه حضور داشتند.

طبق نوشته های موجود در دربار خسرو دوم سیصدوشصت دانشمند از کاهن و جادوگر و منجم وجود داشتند که به هنگام بار شاهنشاه، در ایوان حضور می یافتند. در میان آنان عربی سایب نام بود که برپایهٔ سنتهای تازیان پیشگویی می کرد و کمتر خطا می گفت. این شخص از مردم یمن بود.[۱۰]

کار قانونگزاری بتابر معمول برعهدهٔ موبدان و هیربدان بود.

در روزگار فرمانروایی ساسانیان تقسیم اراضی دولتی میان اشراف و بزرگان به فرمان شاهنشاه صورت می گرفت. حل کلیهٔ مسایل مملکتی وابسته به خواست و اراده شاهنشاه بود. در مآخذ از قدرت «وزرگ فرمذار» نیز سخن رفته است. ولی بی گمان قدرت «وزرگ فرمدار» با قدرت شاهنشاه قابل قیاس نبوده است.

مؤسسات دولتی در ادارهٔ امور کشور تأثیری بسزا داشتند. نقش دیوان خراج واجد اهمیت فراوان بود. در مآخذ نام رئیس دیوان خراج «وستریوشان

۹ــ محمدبن جریرطبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۰۲.

۱۰ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۴۱.

سالار» آمده است. این عنوان در مآخذ عربی به صورت «صاحب دیوان خراج» ترجمه شده است. «وستریوشان سالار» گزارش درآمد و هزینهٔ کشور را به شاهنشاه عرضه می داشت.[۱۱]

وجود مراکز بایگانی متعدد، از جمله «کعبهٔ زرتشت» که یکی از «بن خانه» ها و مراکز اصلی بایگانی بوده است،[۱۲] نمودار وجود دبیرخانهٔ شاهی است. در نوشته های عربی، عنوان دبیری که فرامین شاهی را می نوشت به صورت «صاحب التوقیع» ترجمه شده است.[۱۳] زیر دست این شخص دبیری بود که متن یا خلاصهٔ فرمان را در دفتر ماهیانه ثبت می کرد. پس آنگاه، شاهنشاه مهر بر آن می نهاد. فرمان توقیع یافته را به شخصی می دادند که متصدی مهرگذاری نیز بود و در نوشته های عربی او را «صاحب الزمام» می نامیدند.[۱۴] وی فرمان را به «کاردار» یا «صاحب العمل»[۱۵] می داد و او از روی متن فرمان، نامه ها می نوشت و به «صاحب الزمام» می سپرد تا به عرض شاهنشاه برساند. پس آنگاه متن فرمان با نامه ها مقابله می شد و شاه یا شخص مورد اعتمادی زیر نامه ها را مهر می کرد.[۱۶] در دربار شاهنشاه ساسانی مهرداران متعددی چون «خاتم الاسرار»، «خاتم الرسائل»، «خاتم التخلید» (مأمور مهر کردن آمارها و قوانین مربوط به اقطاعات) و «خاتم الخراج» وجود داشتند.[۱۷] در مواردی مقام «خاتم اسرار» به

۱۱ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤٦، ص۳٦۸ــ۳٦۹.

۱۲ــ لوکونین، و. گ.، تمدن ایران ساسانی، ایران در سده های سوم تا پنجم میلادی، شرحی دربارهٔ تاریخ تمدن ایران در روزگار ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص۱٦.

۱۳ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳٤٦، ص ۳٦۷.

۱٤ــ همانجا، ص۳٦۸.

۱۵ــ همانجا، ص۳٦۸.

۱٦ــ همانجا، ص۳٦۸.

۱۷ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳٤٦، ص۳٦۸.

شخصی از خاصان شاه سپرده می شد.[۱۸] «خاتم الخراج» همه ساله مقدار درآمد و هزینه و موجودی خزانه را برپوستهایی به هم پیوسته می نوشت و به شاهنشاه عرضه می کرد. سپس شاهنشاه مهر برآن می نهاد و فرمان اجرا می داد.[۱۹]

دیگر از مقامها، منصب «هوتخشبد» است که مسئول و رئیس امور پیشه وران، کارگران و همهٔ کسانی بود که به کاربدنی اشتغال داشتند.[۲۰]

بیشتر این مقامها، از جمله پایه ها و درجات نظامی در عهد ساسانی موروثی بودند. یکی از مقامهای نظامی پایهٔ «ارگبد» بود که بدان اشاره شد. مقام عمدهٔ نظامی «ارتشتاران سالار» بود. مقام «سپاه بد» پایین تر از مقام «ارتشتاران سالار» به شمار می رفت. فرمانده کل نیروهای مسلح ایران در روزگار ساسانیان تا سدهٔ ششم میلادی «ایران سپاه بد» بود که از سوی خسرو انوشیروان ملغی شد. خسرو انوشیروان، ایران را به چهار بخش تقسیم کرد و در رأس هر یک از این بخشها سپاه بد جداگانه ای قرار داد.

در عهد ساسانی، ادارهٔ امور استانهای کشور برعهدهٔ مرزبانان بود که از استقلال برخوردار بودند. در رأس استانهای بزرگی چون ارمنستان بزرگان طراز اول و گاه جانشینان شاهنشاه که عنوان «پیدخش» داشتند قرار می گرفتند. گاه کسانی از بزرگان محلی نیز به فرمانروایی این استانها برگزیده می شدند. مرزبانان، فرماندهی نظامی و فرمانروایی غیرنظامی را یکجا برعهده داشتند. این شیوهٔ حکومت بعدها در سدهٔ هفتم میلادی از سوی امپراتوران روم شرقی تقلید شد.[۲۱]

بررسی بودجه دولتی ایران در روزگار ساسانیان، بویژه در سده های ششم و هفتم میلادی، تصوری در زمینهٔ اقتصاد آن روزگار ایران پدید می آورد. به سال ۶۰۸ میلادی در روزگار فرمانروایی خسرو دوم — ابرویز — مبالغی که وارد خزانهٔ

۱۸ــ همانجا، ص ۳۶۸.

۱۹ــ همانجا، ص ۳۶۸ــ۳۶۹.

۲۰ــ پروفسور آرتورکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران سامانی ترجمهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۳.

21- Stein E.in Kapitel vom Persischen und vom Byzanti-nischen State. Byz - neuer. Jahrbücher. 1920,B.1.p.83.

شاهی شده بود، مورد محاسبه قرار گرفت. نقود وارد شده به خزانهٔ شاهی را ششصد میلیون درهم، معادل چهارصد و بیست میلیون مثقال نقره نوشته اند.[۲۲] این نکته را نباید از نظر دور داشت که مالیاتها تنها نقدی نبوده، بلکه بخش مهمی از آن جنسی بوده که صرف ارتش و سازمانهای مشابه می شده است. گمان نمی رود این ثروت از راه پیکار بدست آمده باشد، بلکه حاصل مالیاتهای اخذ شده بوده است. برای اثبات این مدعا درآمد خزانهٔ شاهی در سال ۶۰۸ میلادی را که پیشتر یاد شد با درآمد خزانهٔ شاهی در سال ۶۲۰ میلادی پس از پیروزی خسرو دوم بر رومیان مقایسه می کنیم. در این سال گذشته از هزینه، حدود یک میلیارد و ششصد و میلیون مثقال نقره در خزانه وجود داشت. با در نظر گرفتن تفاوت عمده میان موجودی خزانه در سالهای ۶۰۸ و ۶۲۰ میلادی، به سهولت می توان دریافت که حدود مالیاتهای واصله تا چه پایه بوده است.[۲۳] بی گمان مبلغ عمدهٔ مالیاتی که وارد خزانه شاهی می شد، متعلق به اراضی مزروعی بوده است. در این زمینه مالیات سرانه را نیز نباید از نظر دور داشت.

بخش عمدهٔ درآمد حاصله از مالیات، صرف نگاه‌داری سپاه می شد. بخش بزرگی از این درآمد نیز صرف مخارج دربار و نگاه‌داری حرم و سایر هزینه های شخصی شاهنشاه می شد که در واقع ارقام آن بهت انگیز بود.

پیش از روزگار فرمانروایی خسروانوشیروان، مالیات حاصله از اراضی برحسب بهره دهی زمین و تعداد احشام، از یک سوم تا یک ششم بود.[۲۴] دینوری این رقم را از یک دوم تا یک دهم ذکر کرده و فاصلهٔ روستا از شهر را نیز در نظر داشته است.[۲۵] برحسب نوع محصول، مالیات سالیانهٔ هر جریب زمین زراعتی از یک تا هشت درهم بود که بنابه دستور خسروانوشیروان در سه قسط وصول

۲۲ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ص۷۷۶ــ۷۷۷.

۲۳ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۷۶ــ۷۷۷.

۲۴ــ همانجا، ص۷۰۱ــ۷۰۲.

۲۵ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷۵.

می شد.[۲۶] مالیات سرانه نیز از چهار تا دوازده درهم در سال بود. اشراف، بزرگان، موبدان، هیربدان، صاحب‌منصبان دولت، دبیران و سپاهیان از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.

ارتش در شاهنشاهی ساسانی از اهمیت فراوان برخوردار بود. از این رو به آموزش و پرورش سپاهیان توجه فراوان مبذول می شد. در روزگار خسرو انوشیروان انضباط در ارتش به میزان قابل ملاحظه ای فزونی یافت و اسلحه و تجهیزات و نیز قدرت جنگی ارتش ایران ساسانی کمال پذیرفت.

چنان که اشاره شد در روزگار خسرو انوشیروان مقام سرفرماندهی ارتش ــ ایران سپاه‌بد ــ حذف شد و مسئولیت وی میان چهار سپاه‌بد که فرماندهی استانهای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی را برعهده داشتند، بخش گردید. زیرا تمرکز قدرت نظامی در دست یک فرمانده، ممکن بود به کسب نیروی عظیم و طمع در تاج و تخت و وارد آوردن فشار بر شاهنشاه منجر گردد. به هنگام پیروزی نیز سهم «ایران سپاه‌بد» از غنایم جنگی بسیار بود. وی می توانست با پشتیبانی سپاه، مخاطرات بزرگی برای شاهنشاه پدید آورد در روزگار هرمز چهارم همین مسئله موجب بروز اختلافهایی میان شاهنشاه ساسانی و بهرام چوبینه گردید و تا مدتی از دوران شاهنشاهی فرزندش خسرو دوم ادامه یافت و دشواریهایی بس بزرگ و زیانهایی جبران‌ناپذیر ببار آورد که در متن کتاب به کوتاهی بدان اشاره شده است.

تجدید نظر خسرو انوشیروان در سازمان ارتش، بی گمان به سود حکومت مرکزی بود. خسرو انوشیروان در واقع مقام «ایران سپاه‌بد» را به خود اختصاص داد و میان فرماندهان رقابت پدید آورد و از این رهگذر تاج و تخت و موقعیت خویش را قوام و استحکام بخشید.

ارتش ایران شامل سوارنظام و پیاده‌نظام بود. سوارنظام از دیدگاه اجتماعی بر پیاده‌نظام برتری داشت. زیرا سپاه سوارنظام از «دیهگان» ــ دهقانان ــ و «آزادان» تشکیل می شد. دهقانان صاحب زمین و خود از مهتران جامعه بودند. نه تنها مورخان ایرانی، بلکه مورخان تازی نیز عنوانهای مهتر و دهقان

۲۶ــ همانجا، ص۷۶.

را مرادف آورده‌اند. در رویداد نامه های چینی نیز دهقان به صورت «دا ــ شائو ــ لین ــ»[۲۷] آمده که به معنای بزرگ است. در این رویدادنامه ها، فرمانروایان سمرقند، بخارا، کش و فاریاب را «دا ــ شائو ــ لین» نوشته‌اند.[۲۸] طبری و بلاذری دهقانان بزرگ سمرقند و سغد را «عظماء الدهاقین» نامیده‌اند. این عناوین به صورت «اخشید» و «افشین» نیز آمده‌اند.[۲۹] طبری «دواشتیج» را دهقان سمرقند و نرشخی نخستین فرمانروای بخارا «بخارخدات» را دهقان بزرگ نامیداند.[۳۰]

قشر دهقان شامل دو گروه بزرگ و کوچک بود. در این قشر نسب و دارایی اهمیتی بسزا داشت. اینان گروههایی جنگی از «چاکران» خویش در اختیار داشتند که به منزلهٔ گارد مخصوص آنان به شمار می رفت. در مآخذ چینی این افراد به صورت «چو ــ کی»[۳۱] آمده که شکل تلفظ چینی واژه «چاکر» است.[۳۲] چاکران افراد مزدور و حقوق بگیری به شمار می رفتند که از امتیاز و احترام برخوردار بودند. یکی از وظایف چاکران، همراهی با بزرگان و حرکت در رکاب آنان بود. این نکته در یکی از رویدادنامه های چینی نیز ذکر شده است. در رویدادنامه، چنین آمده است که امپراتور سه تالار بزرگ را برای پذیرایی از چاکران اختصاص داد.

پس از پایان ضیافت به هریک از چاکران سی قطعه پارچهٔ ابریشمین هدیه شد.[۳۳]

بدین روال دیده می شود که دهقانان برحسب مقام و منزلت با خود

27- Da - Shao - Lin.

28- Smirnova O. I., Ocherki iz istorii Sogda. Maskva, izdatelstvo «Nauka» 1970, str. 39.

۲۹ــ همانجا، ص ۴۰.

۳۰ــ ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفربن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۰.

31- Cho - ki.

32- Chavannes. Documents sur les Tou - kiue (Turcs) occidentaux. - «Chornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii» VI, SPb., 1903, pp. 137, 313.

۳۳ــ همانجا، ص ۹۵.

سوارانی مرکب ازچاکران به همراه داشتند که به هنگام جنگ به میدان نبرد می بردند.

دیگر ازپایگاههای شاهنشاهی ساسانی قشر آزادان بود. شمارهٔ آزادان بسیار و گاه مالک اراضی نیز بودند. استثمار کشاورزان بطور عمده از طریق این قشر صورت می گرفت. آزادان از دیدگاه دولت اهمیتی بسزا داشتند. زیرا مبالغ عمده‌ای از مالیاتها، وسیله ازادان به خزانهٔ دولت پرداخت می شد.

به هنگام پادشاهی بلاش، روستاییان که ازسنگینی بارمالیات و بهره مالکانه گرفتار گرسنگی شده به جان آمده بودند، گروه گروه سرزمین و کشتزارهای خویش را رها کرده می گریختند.

درمآخذ پارسی، سغدی و ارمنی، آزادان را به همین نام نامیده‌اند. قشر آزادان به گروههای متعددی بخش می شدند و هریک نامی چون «آزادکار»،[۳۴] «آزادپیدرک»[۳۵]، آزادک ــ مذکر ــ و «آزادچ»[۳۶] ــ مؤنث ــ داشتند.[۳۷]

آزادان هستهٔ مرکزی «اسواران» در سپاه ایران ساسانی را تشکیل می دادند. این قشر اجتماعی بعدهاپس از شکست نهضت مزدکیان نیز قوام و استحکام یافت. زیرا سیاست داخلی خسرو انوشیروان موجبات تقویت آزادان را فراهم آورد. این قشر اجتماعی با دربارپیوستگی داشت. آزادان به خاطر خدمت در ارتش از دولت حقوق می گرفتند.[۳۸]

سپاه پیاده نظام ازمهنه و زیردستان جامعهٔ ساسانی تشکیل شده بود. در این سپاه، تیراندازان نیروی عمده به‌شمار می رفتند و در بیشتر موارد، سرنوشت پیکار را در دست داشتند. بخش دیگر این سپاه شامل نیزه‌داران، فلاخن اندازان و غیره بود.

۳۴ــ Aztkry مردم آزاد

۳۵ــ Apyatk کسی که پدرش آزاد است ــ آزادزاده ــ.

۳۶ــ Atch atk ــ وابسته و منصوب به آزاد.

37- Smirnova O.I., ocherki iz istorii Sogda. Moskva. izdatelstvo «Nauka» 1970. str. 72 - 73.

38- -pigulevskaia N. V. Vizantua i Iran na rubezhe VI i VII vekov. izdatelstvo Akademii nauk SSSR. Moskva - Leningrad. 1946. str. 213.

اسلحه‌سازی در ایران عهد ساسانی به پایه‌ای بلند رسیده بود. بنابه نوشتهٔ مورخان سواران سنگین اسلحهٔ ایران که درپیکار غرق زره بودند، در دل دشمنان هراسی بس عظیم پدید می آوردند. آمیانوس مارسیلینیوس مورخ رومی در کتاب تاریخ خود چنین می نویسد:

«جوشن پولادین این سواران سراپای آنان را چنان پوشانیده بود که بندهای آن با حرکت بدن کاملاً هم‌آهنگ بود و نقاب آهنین چهره و پوشش سر چنان خوب ساخته شده بود که گویی سراپای وجودشان به آهن و پولاد پرچ و متصل شده بود و تیر تنها از درزهای کوچکی که در برابر دیدگانشان تعبیه گردیده می گذشت»[۳۹]

در نوشته‌های مورخان رومی، از جمله پروکوپیوس، بیشتر از نقش سوارنظام ایران سخن رفته است. گویا پیادگان پس از حملهٔ اسواران و در زیر پوشش آنان پیش می رفتند و نواحی تصرف شده را نگاه می داشتند.

بی گمان قوت و ضعف سپاه با وضع جامعه واوضاع اقتصادی ایران ساسانی پیوندی ناگسستنی داشت. در سده‌های ششم و هفتم میلادی، نقش سپاه در حفظ و حراست ایران اندک نبود. ولی نابرابری اجتماعی و ستم زبردستان بر زیردستان، سرانجام شیرازه ارتش مجهز ساسانی را از هم گسست و موجبات انقراض این دولت بزرگ جهانی را فراهم آورد.

39- Amianus Marsillinius. Istoria. Perevod na russkom iazike Kulakovskogo. Kiev, 1906. 12, 1, XXV.

بخش دوم

شرحی کوتاه پیرامون پژوهش تاریخ ترکان

یکی از جهات عمده‌ی تاریخ و تمدن ایران در روزگار ساسانیان وابسته به رابطه‌ی ایران و ترکان به هنگام شاهنشاهی ساسانیان است که تاکنون به اندازه‌ای کافی روشن نشده است. از دو قرن باز، پژوهش در زمینه‌ی تاریخ ترکان توجه بسیاری از دانشمندان و پژوهندگان جهان را به خود معطوف داشته است.

طی دو یست سال گذشته، گاه و بیگاه کوششهایی در این زمینه صورت پذیرفت. در سده‌ی هیجدهم کشیشان فرانسوی به ترجمه‌ی نوشته‌های تاریخی چین پرداختند که از دیدگاه پژوهش تاریخ ترکان حایز اهمیتی بسزا است.

پروفسور دگین استاد دانشگاه سوربون پاریس، برمبنای همین نوشته ها در نیمه‌ی سده‌ی هیجدهم میلادی «تاریخ هونها، ترکان و مغولان» را درچند مجلد به رشته‌ی تحریر کشید.[1]

در جمهوری فدرال آلمان دانشمندی بنام لیومائو ــ تسزای اثر دو جلدی خود را درباره‌ی سرزمین خاقانات شرقی نوشت که تا اندازه‌ای از دیگر نوشته ها جدا و متمایز بوده است.[2]

سده‌ی نوزدهم میلادی «لبو» مطالبی درپیرامون تاریخ هونها، ترکان و مغولان نوشت که در روزگار خود بسیار ارزشمند بود.[3]

1- Deguignes: «Histoire des Huns, des Mogols et des autres Tartars...LI - 2, paris, 1755.

2- Liu Mau - tsai: «Die chinesischen Nach richten zur Geschichte der Ost-Türken, B, 1-2, Wiesbaden, 1958.

3- Lebeau: «Histoir du Bas - Empire». Paris, 1928.

از دیگر پژوهندگان می توان مارکوارت[4] و هنیگ را نام برد. با افسوس بسیار باید گفت پژوهشهای استاد هنیگ در زمینه‌ی تاریخ و سرزمین ترکان تا اندازه‌ای آمیخته به پندار است. او مرز شرقی سرزمین خاقانات شرقی را به ولادی وستوک[5] و مرز شمالی آن را به شمال دریاچه‌ی بایکال در شرق سیبری می کشاند. استاد هنیگ سرزمین آوارها[6] را که در شمال قفقاز است، به خطا آسیای میانه می داند. امّا هم او بی اندک توجهی به این گفته و نوشته‌ی خویش، فاصله‌ی میان دو رود ولگا و دن در روسیه را مقر آنان می شمارد و گاه سرزمین آوارها را با سرزمین بلغر (بالکارها[7]) و آلانها[8] اشتباه می کند. هنیگ بی ذکر هیچ منبع و ماخذی می نویسد که به هنگام پادشاهی ون ــ دی[9] امپراتور چین (۵۸۱ ــ ۶۰۴ میلادی) مرز چین تا کرانه‌ی دریای خزر کشیده شده بود.

حال آنکه مرز چین در آن روزگار به آن سوی دیوار بزرگ چین محدود می شد. هنیگ منکر آن بوده است که چینیان مقدار فراوانی ابریشم به عنوان غرامت به ترکان داده باشند. وی بر آن بود که در سرزمین سغد، ابریشم به میزان بسیار فراوان تهیه و تولید می شد.[10] حال آنکه همین ابریشم مدتی دراز، عامل

4- Marquart.

۵ــ ولادی وستوک Vladivostok بندری است در مشرق سیبری و کرانه‌ی اقیانوس آرام.

۶ــ آوارها مردمی هستند که در سرزمین داغستان واقع در شمال قفقاز سکنی دارند. نام آوارها نخستین بار از سوی تئوفیلاکت سیموکاتا مورخ بیزانسی آمده است. قدیمترین آگاهی ما از آوارها مربوط به سده‌ی پنجم میلادی است. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دایرة المعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد ۱، ۱۹۷۰، ص ۴۹.

۷ــ بالکارها که برخی آنان را اسلاف بلغارهای کنونی می دانند، مردمی هستند که در کوههای شمال قفقاز می زیستند. اکنون گروهی از این مردم که حدود ۴۲ هزار نفراند در بخش جنوبی جمهوری خودمختار کاباردینو ــ بالکار در اتحاد شوروی بسر می برند. (دایرة المعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد دوم، ۱۹۷۰، ص ۵۷۸).

۸ــ آلانها که به زبان گرجی اوس و در زبان روسی یاس نامیده می شوند از آ: ایان پارسی زبان ساکن قفقاز هستند که خود را ایرون می نامند. آگاهی ما از این قوم مربوط به سده‌ی چهارم میلادی است. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دایرة المعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم، جلد ۱، ۱۹۷۰، ص ۳۸۱) و بخش ششم همین کتاب.

9- Ven - di.

10- R. Hennig: «Terrae incognitae» P. 89, 90, 92.

بروز اختلافهای شدید میان ترکان و ایران شد. امپراتوران روم شرقی نیز همواره آتش این اختلاف را دامن می زدند. هنیگ برای حل این مشکل تاریخی ناگزیر از ذکر مطلبی شد که مورد تأیید هیچ پژوهنده‌ای قرار نگرفته است. او به خطا سرزمین سغد را خطه‌ای مولد ابریشم نامید.

دیگر ازپژوهندگان بزرگ سرزمین آسیای میانه بیچورین دانشمند روسی بود.[11] ترجمه های بیچورین از رویدادنامه های امپراتوران چین، تاکنون نیز از منابع و مآخذ بسیار معتبر به شمار است. گرچه در این ترجمه ها اندک تشویشها و نارسایی هایی نیز مشاهده شده است، با اینهمه باید آنها را از منابع و مآخذ معتبر دانست.

دیگر از منابع معتبر نوشته های آریستوف[12] و نیز کتاب اینوسترانتسف درباره‌ی هونها است.[13]

دیگر از نوشته های جالب در این زمینه «تاریخ خزر» نوشته‌ی ارتامونوف است که در آن از زندگی مردم ساکن کرانه های دریای خزر و دریای سیاه و نیز از انهدام خزران سخن رفته است.[14]

دیگر ازپژوهشگران برجسته در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای اقوام آسیای میانه آکادمیسین بارتولد است که تحقیقهای او در عهد اسلامی بسیار جالب توجه است.

ولی نوشته های این دانشمند نیز در بعضی موارد تاریخ باستان از دقت کافی برخوردار نیست. به عنوان نمونه می توان گفت که بارتولد توفیق نیافت تفاوت میان اقوام ایرانی و ترکان کوچ نشین ساکن سرزمینهای آسیای میانه را در سده های ششم تا هشتم میلادی به درستی روشن و معلوم کند.[15]

از ترکان نوشته‌ای تاریخی برجای نمانده است. تنها نوشته‌ای چند از

11- N. Ia.Bichurin:«Sobranie svedenii Onarodakh,obitavshikhvSredney Azii Cdrevnie vremena -. Istoriia Tibet -. Istoriia Kitaia».

12- N. A. Aristov: «Zametki ob emicheskom sostave Turkskikh Plemen inarodnostei i svedeiia ob ikh chislennost». X. t. 4. 1896.

13- K.A. Inostrantsev:«Khunnu i Gunni». Leningrad. 1926

14- M. I. Artamonov:«Istoriia Khzar». Leningrad. 1962.

15- V. V Bartold: «Turkistan». Sank Piterz burg. 1900.

ترکان بر سنگهایی از گورهای ترکان بدست آمده است که نمی تواند جایگزین نوشته های تاریخی شود. بنابراین، تنها راه شناختن تاریخ ترکان، استفاده از منابع و مآخذ بیگانه است که متأسفانه به سبب ناهمگونی چندان قابل اعتماد بنظر نمی رسند.

عمده‌ترین مآخذ درباره‌ی ترکان رویدادنامه های امپراتوران چین است. گرچه دانشمندان بزرگی چون بیچورین، شاوان[16]، ژولین[17] و لیومانوتسزای[18] ضمن بررسیهای خویش، از مآخذ رومی، ایرانی و عربی نیز مدد جسته اند. با اینهمه باید افزود که تحت تأثیر منابع چینی قرار داشته اند. حال آنکه نباید ضمن پژوهش در تاریخ قومی، تنها به نوشته های دشمنان آن قوم، استناد جست. قدرمسلم آنکه نوشته های چینی باید مورد بازبینی و وارسی جدی قرار گیرند.

خوشبختانه نکته‌ای را باید اذعان کرد و آن این است که در نوشته های چینی، زمان رویدادها به گونه ای دقیق معلوم شده است. امّا در رویدادنامه های چینی جهت ناخوشایندی نیز وجود دارد و آن این است که در اغلب موارد پیروزی از امپراتوران چین بوده است. گاه نیز که از شکست چینیان سخن می رود، گناه شکست را برعهده برف و باران و طوفان و بدیگر سخن برعهده طبیعت گذارده اند.

از دشواریهای دیگر در بررسی منابع و مآخذ چینی، مشکل نام شهرها و استانهای چین است که اغلب دگرگون شده و تغییر یافته اند. ولی استاد بیچورین این دشواری را ضمن مقایسه‌ی نامهای جغرافیایی تا اندازه‌ای حل کرده است. او در نوشته های خود مطالب بسیار ارزنده‌ای از تاریخ ترکان و برخی اقوام کوچ نشین ارائه نمود.

و امّا درباره‌ی نوشته های موجود بر سنگ گورهای ترکان، باید گفت متأسفانه این نوشته ها، بیشتر متعلق به اواخر سده‌ی هفتم میلادی است. گرانبهاترین این نوشته ها، شعری است به زبان ترکی که از خویتو ـ تامیر[19] واقع در نزدیکی رود بزرگ ینی سئی در سیبری بدست آمده است.[20]

16- Shavann.
17- Julien-
18 - Lau - Mao - Tszai.
19- Khoito - tamir.
20- S. E. Malov: «Pamiatniki drevne - tiurkskoi pismennosti Mongolii i

درباره‌ی مآخذ رومی، ارمنی، ایرانی و عربی باید گفت که نوشته‌های مذکور در پیرامون ترکان، عاری از پیوند و از هم گسسته‌اند. گاه نیز در نگارش نامها، خطاهای بزرگی دیده شده است. در این مآخذ نامها و یا لقبها و عنوانها به خطا نوشته شده‌اند. ولی بهر تقدیر، ضمن مقایسه و مقابله‌ی این نوشته‌ها، با رویدادنامه‌های چینی، نکته‌های بسیاری را می‌توان روشن کرد.

نگارنده ذکر نکته‌ای را ضرور می‌شمارد و آن این است که ترکان از بدو تولد تا هنگام مرگ نام واحدی نداشتند. نام ترکان همواره با مقام و موقعیتشان درهم آمیخته بود. به عنوان نمونه باید گفت که ترکان در کودکی به نام، و در جوانی به لقب، و به هنگام مردی با عنوان و مقام مشخص و شناخته می‌شدند. در ضمن باید گفت تلفظ این نامها و عناوین، در زبان چینی، با تلفظ نامها و عنوانها در زبانهای پارسی، عربی و یونانی متفاوت‌اند. زیرا خط چینی برمبنای اندیشه‌نگاری است و بندرت با تلفظ ترکی هماهنگی داشته است. به عنوان نمونه می‌توان به مقایسه‌ی کوچکی در این زمینه پرداخت:

در رویدادنامه‌های چینی، نام یکی از بزرگان ترک «ایبی شابولوشیخوکخان»[21] آمده است. حال آنکه این نام را پژوهندگان «ایربیس یشباراجبغوخاقان»[22] خوانده‌اند که به معنای «خان برفی ستمگر، نیرومند و دهشتناک» است.

درباره‌ی واژه‌ی «ایربیس» که چینیان آن را «ایبی» آورده‌اند، نکته‌ای را باید یادآور شد و آن این است که در زبان چینی حرف (ر) به صورتی که در میان دیگر اقوام تلفظ می‌شود وجود ندارد. چینیان گاه این حرف را به صورت (ل) تلفظ می‌کنند. گاه نیز حرف (ر) به کلی از تلفظ حذف می‌شود. نمونه‌ی روشن این مدعا تلفظ نام «ترک» یا (Turku) است. چنانکه خواهیم دید چینیان این نام را به صورت (تو ــ کیو)[23] تلفظ می‌کنند.

باید با استفاده از نوشته‌های پارسی، عربی، و یونانی که برمبنای الفبا

Kirgizii». Moskva - Leningrad, 1959.

21- Ibi Shabolo Shekhu Kekhan.

22- Irbis Ishbara Djabgu - Khagan.

23- Tu - Kiu.

نهاده شده‌اند، به تصحیح بسیاری از نامهای مشوش چینی که بر پایه‌ی اندیشه‌نگاری است، پرداخت. به گمان نگارنده نامهایی که در مآخذ ایرانی آمده‌اند، تا اندازه‌ای به تلفظ اصلی نزدیک‌اند.

بخش سوم

نام، منشاء و مذهب ترکان

نام و منشاء ترکان

همه‌ی راههایی که جامعه‌ی ترکان باستان طی کردند، به یک پایان منتهی شد و آن انهدام بود. زیرا تضادهایی که در مرزهای ترکان و نیز در درون سرزمینشان پدید آمد، رفع شدنی نبود.

در لحظه های بسیار حساس، اکثر ترکان ساکن دشت از خانها پشتیبانی نکردند. این نیز سبب شد که به سال ٦٠٤ میلادی حکومت خاقانهای ترک در غرب و به سال ٦٣٠ ــ ٦٥٩ میلادی حکومتهای خاقانهای ترک در شرق ساقط شوند. در نتیجه اقوام ترک که تا سال ٧٤٥ میلادی برجای مانده بودند، از این پس منهدم شدند.

این انهدام البته بدان معنا نبود که همه‌ی افراد از خرد و بزرگ و مرد و زن منهدم شده باشند. بخشی از ترکان به تبعیت «او یغوران»[1] درآمدند و بخشی دیگر نیز به چین رفتند و به سربازان مرزدار چینی پیوستند. ترکان به سال ٧٥٦ میلادی، همراه با دیگر مزبانان چینی، برضد امپراتور چین که از سلسله‌ی «تان»[2] بود

١ــ او یغورها مردمی هستند که در شرق کوههای پامیر و غرب صحرای کاشغر و تکله مکان در کنار مرزهای افغانستان، و هندوستان، تبت و صحرای گوبی سکنی داشتند. مرکز سرزمین او یغورها شهر قدیمی کاشغر است. مردم این سرزمین در سده‌ی هفتم میلادی از سوی فرمانروایان سلسله‌ی امپراتوران «تان» به تبعیت امپراتوری چین درآمدند.

٢ــ «تان» نام سلسله‌ای است از امپراتوران چین که در سالهای ٦١٨ ــ ٩٠٧ میلادی بر آن سرزمین فرمانروایی داشتند. در سده‌ی هفتم میلادی امپراتوران این سلسله پیکار شدیدی را با کوچ نشینان از جمله با ترکان آغاز کردند. انهدام ترکان بدست سپاهیان این سلسله صورت پذیرفت.

دست به عصیان زدند.

عصیان به شکست انجامید و ترکان همانند دیگر عاصیان نابود و قطعه‌قطعه شدند. این رویداد در واقع پایان و آخرین مرحله‌ی حیات ترکان بود.

ولی با اینهمه نام «ترک» از میان نرفت. این نام در پهنه‌ی آسیا انتشاری بس گسترده یافت. تازیان، همه‌ی جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغد را ترک می نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه، به خطا «ترک» نامیده شدند. حال آنکه اقوام مذکور هرگز ترک و جزء خاقانات[۳] نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره‌ها، چون ترکمانان، مردم شبه‌جزیره‌ی آناتولی (ترکیه کنون)، مردم آلبانیای قفقاز (که به خطا آذربایجان نام گرفته) و نیز مردم آذربایجان ایران (آذربایگان راستین)، هیچگاه کمتر خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته‌اند[۴] برخی از اقوام و تیره‌ها نیز دشمن سرسخت خاقانات بوده‌اند که از میان آنان کوره کنان، اهالی یاقوتستان[۵] و قرغیزان[۶] را می توان نام برد. دسته‌ی سوم چون بلغرها (بلغارها) و چوواشها[۷] از اقوامی بودند که سابقه‌ی تاریخی آنان، پیش از ترکان باستان بوده است.

از میان قبایل ترک ساکن شمال چین «پانصد خانواده» یا قبیله «آشینا»[۸] را می توان نام برد که از امتزاج قبیله های گونه گون پدید آمدند. این

۳ــ برخی از پژوهندگان خاقانات را مربوط به خزران و برخی مربوط به ترکان دانسته اند. بهر تقدیر سرزمین خاقانات از شمال دریای خزر تا بخشهای شمال شرقی کوهها اورال گسترده بود. سرزمین خاقانات را برخی از پژوهندگان به خاقانات بزرگ و خاقانات کوچک بخش کرده‌اند. خاقانات به سرزمین و حیطه‌ی فرمانروایی خاقانها گفته می شد. فرمانروایان این سرزمین را خاقان می نامیدند. این عنوان بعدها به صورت قاآن و خاآن و خان نیز نوشته و در بیشتر سرزمینهای شرقی رایج شده است.

4- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, Izd - vo «Nauka», 1964, str.6.

۵ــ یاقوتستان یا سرزمین Iakutiia ناحیه‌ای است در سیبری که جزء اراضی اتحاد شوروی است و بخشی از معادن الماس و سنگهای گرانبهای سیبری در این سرزمین قرار دارد و شاید به همین دلیل آن را یاقوتستان یا سرزمین یاقوت نامیده‌اند.

۶ــ قرغیزان مردمی هستند که در شرق کوههای اورال و شمال ازبکستان سکنی دارند. پایتخت کنونی جمهوری قرغیزستان شهر فرونزه است.

۷ــ چوواشها مردمی هستند که در شمال دریای خزر و حوالی رود ولگا بسر می برند و باقی ماندگانی از مردم چوواش در روزگار باستان اند.

۸ــ «Ashina» چنانکه در متن آمده به مجموعه‌ای از قبایل و رئیس آن قبیله ها گفته می شد.

قبیله‌ها در غرب ایالت «شانسی» چین می‌زیستند و در پیکارهای چینیان با «هونها»[۹] در سده‌ی چهارم میلادی شرکت داشتند و بعد به تبعیت هونها درآمدند. ولی به سال ۴۳۹ میلادی، پس از شکست هونها بدست «توبا[۱۰]»ها به جنوب کوههای آلتای[۱۱] پناه بردند و در آنجا سکنی گزیدند.

متونی از روزگاران کهن درباره‌ی پیدایی قبیله‌های ترک وجود دارد. در این متن‌ها هیچ نکته‌ی افسانه‌ای مشهود نیست. بعضی از پژوهندگان چون استاد بیچورین برآنند که واژه‌ی «آشینا» همان «پانصد خانواده» است که از امتزاج قبایل گونه گون پدید آمده‌اند.[۱۲]

بعضی دیگرنیز برآنند که «آشینا» رئیس قبیله کوچکی بوده که هنوز شکل دولت و حکومت نداشته است. شاید گمان استاد بیچورین به حقیقت نزدیکتر باشد. اینکه چینیان اتباع خانهای «پانصد خانواده» را «آشینا» نامیده باشند، تا اندازه‌ای مورد تردید است. نگارنده ذکر نکته‌ای را ضرور می‌شمارد و آن این است که «آشینا»ها از سده‌ی سوم تا سده‌ی پنجم میلادی به قیامها و شورشهای

۹ــ هونها مردمی کوچ نشین بودند که در دامنه‌ی کوههای اورال می‌زیستند. فعالیت و هجوم و ایلغار هونها را از دهه‌ی هشتم سده‌ی چهارم میلادی تا اواخر سده‌ی پنجم دانسته‌اند. از سال ۳۰۷ میلادی هجوم هونها به سوی غرب آغاز شد. در اواخر سده‌ی چهارم میلادی، هونها سرزمین آلانها را در قفقاز مورد حمله قرار دادند و از آنجا روانه‌ی سرزمین کاپادوکیه، سوریه، روم شرقی و سپس اروپای مرکزی شدند. یکی از فرمانروایان بزرگ هونها، آتیلا بود. به سال ۴۵۱ میلادی مردم اروپا از جمله ژرمن‌ها، برضد هونها پاخاستند و در سال ۴۵۵ قوای هونها را درهم شکستند. به سال ۴۶۹ میلادی، هونها در بالکان دچار شکستی سخت شدند و از آن پس رفته رفته منهدم گشتند و دیگر نامی از آنان برجای نماند.

۱۰ــ «توبا»ها «Toba» مردمی کوچ نشین بودند که در روزگاران کهن بخشی از سرزمین مغولستان داخلی را در تصرف خود داشتند. در سده‌ی سوم میلادی این گروه از جرگه‌ی اقوام «سیان‌بی» خارج شدند. در اواخر سده‌ی چهارم میلادی توباها اراضی شمال چین را به تصرف آوردند. از سالهای پنجم توباها رفته‌رفته در اقتصاد، فرهنگ و بدیگر سخن در جمعیت چین مستحیل شدند و عادات و زبان خود را از دست دادند.

۱۱ــ سرزمین آلتای در شرق کوههای اورال و کنار سرزمین مغولستان گسترده است. زبان مردم این سرزمین مخلوطی است از زبانهای ترکی، مغولی، منچوری، تونگوزی و کره‌ای.

12- N. Ia Bichurin: «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh V Srednei Azii V' drevnie vremena». T. I, Moskva - Leningrad, 1950 str. 221.

پی درپی دست زدند و سرانجام بی آنکه نشانه ای از خود باقی گذارند در سده ی پنجم میلادی از میان رفتند.

چنانکه اشاره شد، چینیان اتباع خانهای «آشینا» را به این نام نمی نامیدند، بلکه آنان را «توکیو»[۱۳] می گفتند. این نکته را باید متذکر شد که چینیان در زبان خود مخرج (ر) ندارند. این نام بعدها از سوی پلیو دانشمند فرانسوی به صورت «تورکیوت»[۱۴] خوانده شد که در واقع تلفظ درست تر واژه ی «توکیو» است که با مخرج (ر) همراه شده و به صورت «تورکیو»[۱۵] درآمده است.[۱۶]

واژه ی «ترک» به معنای «نیرومند و استوار» است. کونونوف دانشمند روسی معتقد است که بعدها این نام به مجموعه ای از اقوام و قبیله های ترک داده شده است.[۱۷] این قبیله ها حدود سال ۴۳۹ میلادی به شمال صحرای گوبی در چین نقل مکان کردند.

واژه ی «آشینا» را برخی به معنای گرگ دانسته اند. گرگ در زبان ترکی باستان «بوری»[۱۸] و «کاسکیر»[۱۹] است. ولی در زبان مغولی گرگ را «شینو»[۲۰] می نامند. پیشوند (آ) که پیش از «شینو» آمده است، در زبان چینی نشانه ی احترام است. بدین روال واژه ی «آشینو» و یا «آشینا» به معنای گرگ محترم و نجیب است.[۲۱] این واژه که از زبان چینی اقتباس شده است، در نوشته های عربی از جمله در کتاب «مروج الذهب ومعادن الجوهر» نوشته ی ابوالحسن علی بن حسین مسعودی به صورت «شانه» و در بعضی نسخه ها «سانه»

13- tu - kiu.
14- tur - kiut.
15- turkiu - turku.
16- P. Pelliot: Le nom turc de «Mille sources» chez Hiuen-tsang.- «Tóung Pao» paris, 1930.
17- A. N. Kononov: Opit analiza termina «Turk». - SE 1947. N. 1.
18- Buri.
19- Kaskir.
20- Shino.
21- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva. Izdatelstvo «Nauka». 1967. str. 23.

آمده است.[۲۲]

نکته‌ای مسلم است و آن این است که در سده‌ی ششم میلادی، نام «گرگ» در میان ترکان از اهمیت و اعتبار فراوان برخوردار بود. بی جهت نیست که ملکه‌ی «سیان‌بی»[۲۳] هنگامی که از زوج خود خان «شابولیو»[۲۴] سخن رانده، گفته است که «خان به مثابه‌ی گرگ است»[۲۵].

در طرح هجوم چینیان به ترکان نیز چنین آمده است: «باید تصمیم به راندن کوچ نشینان گرفت و به گرگها حمله برد»[۲۶].

طبق نوشته های باستان، بر پرچمهای ترکان نیز «سر گرگ» نقش بسته بود[۲۷].

دو افسانه در این زمینه وجود دارد. یکی از دو افسانه‌ی مذکور مربوط به هونها و سرزمین آنها است که سرزمین «آتیلا»[۲۸] نامیده شده است. بنابر روایتهای آن روزگار، سرزمین ترکان مورد هجوم همسایگان قرار گرفت. همه‌ی مردم آن سرزمین کشته شدند. تنها پسرکی نه ساله زنده ماند. دشمنان دست و پای او را نیز بریدند و به میان باتلاقش افکندند.

۲۲ــ المسعودی: «مروج الذهب و معادن الجوهر» الجزء الاول، عنی بتنقیحها و تصحیحها شارل پلا، بیروت، ۱۹۶۶، الباب الخامس عشر، فی ذکر ملوک الصین والترک و تفرق ولدعامور و اخبارالصین وغیرذلک مما لحق بهذاالباب، ص ۱۵۵. همچنین رجوع شود به ترجمه فارسی کتاب مروج الذهب. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۳۰.

۲۳ــ مردم «سیان بی» کوچ نشینانی بودند که تا اندازه‌ای با مردم مغولستان خویشاوندی داشتند. بنابر مآخذ چینی «سیان بی» نام کوهی است که ساکنان آن نیز به همان اسم نامیده شده اند. تا سده‌ی یکم پیش از میلاد مردم «سیان بی» در تبعیت هونها بودند. در سده‌ی سوم میلادی، کوچ نشینان «سیان بی» بخشی از شمال چین را به تصرف آوردند. ولی رفته رفته در مغلوبان مستحیل شدند و از میان رفتند.

24- Shabolio.

25- N. Ia. Bichurin: «Sobranie svedenii po istoricheskoi geografii srednoi i vostochnoi Azii». Cheboksari, 1960. V. 1. str. 237.

۲۶ــ همانجا، ص ۲۹۰

۲۷ــ همانجا، ص ۲۲۹

۲۸ــ آتیلا از فرمانروایان بزرگ هونها بود که در سالهای ۴۳۴ تا ۴۵۲ میلادی بر آنان فرمانروایی داشت. به سال ۴۵۱ میلادی آتیلا به روم حمله برد. مرگ آتیلا سبب شد که مردم اروپا بپاخیزند و هونها را از سرزمین خود بیرون رانند.

ماده گرگی ازپسرک آبستن شد. پسرک مرد. ولی ماده گرگ به سرزمین آلتای رفت و در آنجا ده فرزند زایید. اندک اندک شماره‌ی آنان فزونی گرفت و از غار بدر آمدند وپس از گذشت زمان خود را فرمانروایان سرزمین خان «ژوژان» نامیدند.[۲۹]

بنابراین افسانه «تورکیوتها»[۳۰] (ترکان) از دودمان هونهای غربی هستند که «با نسل گرگ درهم آمیختند». باید یادآور شویم که هونهای غربی به سال ٤٦٩ میلادی تارومار شدند. اما هفتاد و هفت سال بعد، به سال ٥٤٥ میلادی، مردمی در این سرزمین پدید آمدند که خود را «تورکیوت» می نامیدند. از اینجا می توان به روشنی دریافت که ترکان، نه از امتزاج گرگ و انسان، بلکه از اختلاط اقوام و قبیله ها پدید آمدند.

در افسانه‌ی دوم نیز از امتزاج مردم سرزمین ترکان با نسل گرگ سخن رفته است. بنابراین افسانه، مردم «سو»[۳۱] به سبب نادانی خویش، نابود و منهدم شدند. تنها چهار نواده از ماده گرگ بجا ماند. نواده‌ی نخستین به قوبدل شد. نواده‌ی دوم در ناحیه‌ای میان دو رود «آبو» و «گیان ــ کم»[۳۳] که چینیان آنرا «سیگو» نامیده‌اند، سکنی گرفت. نواده‌ی سوم و چهارم در «چو ــ سی»[۳۵] واقع در جنوب آلتای، سکنی گزیدند.[۳۶] این افسانه تا اندازه‌ی زیادی به افسانه‌ی قرغیزها نزدیک است.

از این دو افسانه و نیز ازپژوهشهای دانشمندان معلوم شده است، فرار یانی که منشاء آنان از قبیله‌ی هونها بود و به زبان ترکی سخن می گفتند در جنوب رشته کوههای آلتای سکنی گرفتند. اینان با گروههایی ازقبایل «آشینا»

29- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva. Izdatelstvo «Nauka». 1967. str 23.

30- Tiur kiut.

31- So.

۳۲ــ رود «آبو» Abo که در سیبری نهاده شده است اکنون به نام Abakan نامیده می شود.

۳۳ــ رود «گیان ــ کم» Giyan -kem همان است که در سیبری بنام ینی سئی معروف است.

34- Sigu.

35- Chu - si.

36- N. A. Aristov: «Zametki ob-etnicheskom sostave tiurkskikh plemen i narodnostei...» X.v.4.1896, str.5

درهم آمیختند و «(تورک)» یا «(تورکیوت)» نامیده شدند.

مفهوم واژه‌ی «(تورک)» (ترک) طی هزار و پانصد سال، بارها دگرگونی پذیرفت. در سده‌ی پنجم میلادی قبیله‌ها و اردوهایی که با اقوام «(آشینا)» درهم آمیختند، نام «(تورک)» برخود نهادند. اینان در سده‌های ششم تا هشتم میلادی قوم کوچکی را تشکیل می‌دادند که به زبان ترکی سخن می‌گفتند. ولی قوم همسایه‌ی آنان که به همان زبان سخن می‌گفت، ترک نامیده نمی‌شد. تا زبان همه‌ی کوچ نشینان آسیای مرکزی را بی اندک توجه به اختلاف زبان آنان ترک می‌نامیدند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نخستین کسی بود که به جدا کردن ترکان از مغولان پرداخت و آنان را از نظر زبانی جدا کرد. بعدها نام «(ترک)» مفهومی زبانی پیدا کرد که هیچگاه دارای معنا و مفهوم قومی و نژادی نبود. چنانکه روشن است برخی از اقوام غیرترک که در همسایگی ترکان بسر می‌بردند، به زبان ترکی سخن می‌گفتند. ولی اینان هرگز ترک و بنابه گفته‌ی چینیان «(تیو ــ کیو)» نبودند.

«(پانصد خانواده)» ای که بنام «(آشینا)» متحد شدند، چون دارای زبانهای گونه گون بودند، تاگزیر در آغاز زبان مغولی را به عنوان زبان مشترک خویش برگزیدند و با این زبان به تفهیم و تفهم می‌پرداختند. تا این که به سبب شکستهای پی درپی از امپراتوران چین، به جنوب آلتای رانده شدند. چنین بنظر می‌رسد که تا اواسط سده‌ی ششم میلادی، افراد قبایل «(آشینا)» و قبیله‌های نزدیک به آنها به زبان ترکی سخن می‌گفتند. آنچه از زبان مغولی برای اینان بجا مانده بود، تنها لقب‌ها و عنوانها بود.[۳۷]

از مطالب ارائه شده، یک نکته‌ی مسلّم را می‌توان اظهار داشت و آن این که زبان «(ترکی)» زبانی است قدیمی. ولی اقوام ترک در سده‌ی پنجم میلادی از اختلاط و درآمیختگی قبایل ساکن دامنه‌ی کوههای آلتای پدید آمدند. این قبیله‌ها چنان با هم جوش خوردند که صدسال بعد، به سال ٥٦٤ میلادی مجموعه‌ی واحدی را تشکیل دادند که آنان را «(ترکان باستان)» و یا «(تورکیوت)»

37- L. N. Giumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967. str. 24.

نامیده اند.[۳۸]

با گذشت زمان حیطه‌ی زبان ترکی وسعت یافت و به نواحی بسیار دورتر از دامنه‌ی کوههای آلتای و سرزمین غزان و نیز خطه‌ی بلغرها راه گشود.

مذهب ترکان

از عادتهای مذهبی ترکان پرستش ارواح نیاکان، پرستش «روح آسمان» بود. این دوگونه پرستش تفاوتهایی داشتند. پرستش ارواح نیاکان تنها ویژه‌ی خانها و بزرگان بود، ولی پرستش «روح آسمان» آیین همه‌ی ترکان بود. در ضمن ترکان کوهها را نیز می‌پرستیدند.

چنانکه پیشتر اشاره شد، ترکان از درآمیختگی قبیله‌های گونه گون پدید آمدند. بنابراین معتقدات ترکان نیز گونه گون بود.

در همسایگی ترکان دو آیین رواج بسیار داشت. مردم سغد در روزگار ساسانیان به آیین مانی گرویدند. درچین آیین بودا رواج فراوان یافته بود.

راه ابریشم از اروپا تا رود زرد «هوانگ ــ هو» در خاک چین کشیده شده بود. ترکان که در کنار این راه پراکنده بودند، بی گمان نمی توانستند از معتقدات مذهبی و آیین‌های اقوام پیشرفته‌ای که راه ابریشم از سرزمینهای آنان می گذشت، برکنار مانند.

نگارنده ذکر نکته‌ی دیگری را نیز ضرور می شمارد و آن اینکه «خان‌بزرگ» نیز مورد پرستش ترکان بود.

پرستش «روح آسمان» در نوشته‌های ترکان آمده است. ترکان «روح‌آسمان» را «تنگری»[۳۹] می نامیدند. در نوشته‌های ترکان به واژه‌های «کوک ــ تنگری»[۴۰] نیز برمی خوریم که به معنای «آسمان آبی» است. در ضمن «زمین تیره» نیز در معتقدات ترکان جایی داشت. در نوشته‌ی ترکان چنین

38- N. A. Baskakov: «Tiurkskie iaziki». Moskva, 1960. str. 30.
39-Tengri.

۴۰ ــ کوک KoK که در نوشته‌های باستانی ترکان آمده است، اکنون در لهجه‌های ترکی به صورت گوگ Gog و گوی Goi تلفظ می شود که به معنای آبی است.

آمده است:

«در آغاز آسمان آبی بر بالا و زمین سیاه در پایین بود. امّا بعدها فرزند انسان در میان زمین و آسمان پدید آمد»[41].

پرستش «خدای زمین» از قوم آلتای گرفته شده است. و اما در مورد پرستش «روح آسمان» گمان می رود که این اعتقاد ترکان بعدها با معتقدات ایرانیان در مورد پرستش «خدا» درهم آمیخته باشد. زیرا ترکان این واژه را به پارسی آن «خودای» (کودای) تلفظ می کردند.[42]

ذکر این نکته ضرور است که «خان بزرگ» عالی ترین مرجع روحانیت برای همه‌ی ترکان و نیز بزرگان ترک به شمار می رفت.

نکته‌ی دیگری نیز وجود دارد که هنوز برای نگارنده روشن نشده است. نمی دانم در پرستش نیاکان، پرستش انسان مورد نظر بوده است یا پرستش «گرگ»؟ زیرا چنان که پیشتر اشاره شد ترکان قدیمترین نیاکان خود را «گرگ‌زاده» می دانستند. شاید مقصود از «پرستش نیاکان» پرستش «گرگ» و شاید انسان باشد.

تنها سندی که ما را در این زمینه یاری می کند نوشته‌ی ابودلف است که در سده‌ی دهم میلادی می زیست. وی می نویسد که در سرزمین قوم «قارلوق» که هنوز اسلام نیاورده اند «پرستشگاهی هست که بر دیوارهای آن تصویرهای فرمانروایان پیشین قوم مذکور نقش شده است»[43]

ترکان به بقای انسان و زندگی پس از مرگ نیز اعتقاد داشتند. مناندر[44] در کتاب خود زیرعنوان «مورخان روم شرقی» چنین آورده است:

«به هنگام تدفین «ایستمی خان» به سال ۵۷۶ میلادی، چهار اسیر جنگی از هونها نیز اعدام و با وی به خاک سپرده شدند، تا در آن جهان وی را

41- D. Banzarov: «Chernaia vera» S p b ., 1891.

42- S. A Tokarev: «Perezhitki rodovogo kulta u altaitsev» .- Trudi Instituta etnografii AN. SSSR, t. 1. Moskva, 1947. str. 158.

۴۳ ــ همانجا

44- V. V. Grigoriev: «Vostochnii ili Kitaiski Turkistan» S. P. b., 1873. str. 243.

45- Menandr.

همراهی کنند»[۴۶].

گذشته از اینها، ترکان به سحر و جادو و نیز اعتقاد داشتند. فردوسی در شاهنامه داستانی از جنگ بهرام چوبینه با ترکان در نزدیکی هرات دارد. فردوسی در اینجا ترکان را «ترکان چین» نامیده است. نوشته‌ی فردوسی با نوشته های طبری، ثعالبی، بلعمی، میرخواند، سبئوس سوریایی مورخ سده‌ی هفتم میلادی مقابله شده است. معلوم می شود فردوسی از مآخذ دست اول استفاده کرده است. در اشعار فردوسی نکته هایی هست که برخی مورخان از نظر دور داشته اند ولی از دیدگاه وظیفه ای که نگارنده برابر خود قرار داده است، حایز اهمیتی بسزا است. فردوسی از جادوان و جادوگری ترکان سخن رانده است. وی می نویسد که در آستانه‌ی پیکار، بهرام چوبین یا چوبینه خواب دهشتباری می بیند مبنی براینکه ترکان همه به دلیرانی بدل شدند و سپاه وی را درهم شکستند و راه تیسفون را به تصرف آوردند و بهرام از آنان تقاضای رحم و شفقت می کند.

بهرام با وجود این خواب هراس انگیز، دست ازپیکار نکشید. ترکان برای ایجاد هراس در دل ایرانیان به سحر و جادو پرداختند. جادوگران آتش به آسمان افکندند و در نتیجه ابرهایی تیره و تار فضا را فراگرفت. اما بهرام فریاد برآورد که اینها همه حیله و نیرنگ است. به سبب ادامه‌ی پیکار، جادوی ترکان کارگر نیافتاد. پس از جنگ وپیروزی، سپاهیان ایران یکی از جادوان را به اسارت گرفتند. جادوی مذکور اعتراف کرد که خواب بهرام چوبینه به نیروی جادوی جادوان ترک پدید آمده بود.[۴۷]

چنانکه اشاره شد، فردوسی، ترکان را «ترکان چین» نامیده است. گمان بسیار می رود که مقصود فردوسی از «ترکان‌چین» ترکان سرزمینهای شرقی یا «ترکستان چین» بوده است.

اینک نوشته ای چند از فردوسی و دیگران را پیرامون معتقدات ترکان از

46- V. Kh. Menandr: «Vizantiskoe istoriki». perevod S. Destunisa. SPb.,1860. str. 422.

۴۷ ــ شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، انستیتوی خاورشناسی، مسکو، اداره‌ی انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰، ص ۳۶۱.

نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم.

فردوسی در شاهنامه چنین آورده است:

چو بهرام جنگی به خیمه بخفت — همه شب دلش بود با جنگ جفت
چنان دید درخواب بهرام شیر — که ترکان شدندی به جنگش دلیر
سپاهش سراسر شکسته شدی — براو راه بی راه و بسته شدی
همی خواستی از یلان زینهار — پیاده بماندی نبودیش یار
غمی شد چو ازخواب بیدارشد — سر پر هنر پر ز تیمار شد
شب تیره با درد وغم بود جفت — بپوشید آن خواب و باکس نگفت.[۴۸]

فردوسی به هنگام سخن از «ساوه» خاقان ترک به جادوگری ترکان اشاره کرده و چنین آورده است:

چنین گفت پس با سپه ساوه شاه — که از جادوی اندر آرید راه
بدان تا دل و چشم ایرانیان — بپیچد نیاید شما را زیان
همه جادوان جادویی ساختند — همی در هوا آتش انداختند
بیامد یکی با دو ابری سیاه — همه تیر بارید از او بر سپاه[۴۹]
خروشید بهرام کای مهتران — بزرگان ایران و کندآوران
بدین جادویها مدارید چشم — به جنگ اندر آیید یکسر به خشم
که این بادوآتش همه جادویی است — زچاره برایشان بباید گریست[۵۰]

.....

نگه کرد زان رزمگه ساوه شاه — که آن جادویی را ندادند راه[۵۱]

.....

بهرام پس ازپیروزی با اسیری از سپاه ترکان به گفتگومی نشیند.

از آن پس بپرسیدش از ترک زشت — که ای دوزخی روی دور از بهشت
چه مردی و نام نژاد تو چیست — که زاینده را بر تو باید گریست

---

۴۸ ــ همانجا

۴۹ ــ همانجا، ص۳۶۴.

۵۰ ــ همانجا، ص۳۶۴.

۵۱ ــ همانجا، ص۳۶۵.

چنین داد پاسخ که من جادوام زمردی و از مردمی یک سوام
هر آن کس که سالار باشد به جنگ بکار آیمش چون بود کار تنگ
به شب چیزهایی نمایم به خواب که آهنگانرا کنم پرشتاب
نرا من نمودم شب آن خواب بد بدانگونه تا بر سرت بد رسد[۵۲]

فردوسی در این پیکار خاقان ترک را «ساوه» نامیده است. ولی این نام در تاریخ طبری «شابه» آمده است. وی می نویسد: «از هشام بن محمد کلبی روایت کرده اند که ترکان برضد هرمز برخاستند و به قولی دیگر شابه پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد».[۵۳]

در مآخذ چینی نیز از جادوگران ترک سخن رفته است. در داستانی که بنام داستان «یوئه بان»[۵۴] معروف است از جادوانی یاد شده است که قادر بودند سرما و باران پدید آورند. آنان به هنگام پیکار با «ژوژان ها»[۵۵] طوفان و برف پدید آوردند و آن را به سوی «ژوژان» روان کردند. در نتیجه، ژوژانها ناگزیر به سبب سرما دست از پیکار کشیدند و میدان نبرد را ترک گفتند.[۵۶]

مورخانی که از ترکان سخن داشته اند، از جمله رشید الدین فضل الله همدانی به هنگام بحث پیرامون پیکارهای چنگیزخان از افسون و جادوگری ترکان سخن آورده اند. رشید الدین فضل الله در داستان «اتفاق بو یروق خان برادر پادشاه یمان...» پیرامون سحر و جادوی ترکان چنین آورده است:

«آن منقله به سنکون رسیدند و آغاز مصاف کردند ز جنگ ناکرده، بازگشتند. سنکون نیز روانه شد و به اونکو درآمده و ایشان جدالمیشی کرده بودند تا برف و دمه برآید ــ و معنی جدالمیشی آن است که افسونی برمی خوانند و

۵۲ــ همانجا، ص ۳۶۹ــ۳۷۰.

۵۳ــ محمدبن جریر طبری: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک». ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چند دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

54- Iue - ban

55- Jujan.

56- N. Ia. Buchurin (Iakinf): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. 1-3, Moskva-Leningrad, 1950-1953, T. 2, str 260.

سنگها از انواع در آب می نهند و بارندگی بسیار می باشد ــ آب و برف و دمه به ایشان بازگشت و خواستند که بازگردند و از آن پشته ها بیرون آیند، در موضعی که آن را کوتیان گویند، فروماندند. مشهور است که در آن موضع بویروق خان نایمان و اقوام مغول را که با او متفق بوده اند، دست و پای از شدت سرما باطل شد و مه و تاریکی تا غایتی بوده که بسیاری مردم و چهارپای از کوهها و پشته ها غلطیده اند و هلاک شده».[۵۷]

افسانه های مربوط به افسون و جادو، بی گمان بخشی از معتقدات ترکان بوده است. ولی بعضی سحر و جادوی ترکان را حقیقت پنداشته اند. تنها کسی که می کوشد از این افسانه ها هسته ای معقول بیابد فردوسی است. از شعرهای فردوسی چنین برمی آید که وی افسون ترکان را چشم بندی و شعبده و یا چیزی مشابه آن پنداشته است.

معتقدات ترکان و مغولان در سده های ششم تا دوازدهم میلادی هرچه باشد در یک نکته جای تردید نیست و آن باور ترکان به سحر و افسون است. در آیین ترکان، ارواح محتشم را به زبان تورکیوتها «کاما»[۵۸] (شمن) نمی نامیدند، بلکه ارواح مذکور را «یده چی» و یا «یده جی» و در برخی لهجه های ترکی «جده جی» می خواندند که به معنای جادوگر است. واژه ی «چی» و یا «جی» در زبان ترکی اسم فاعل و کننده ی کار است، چون «دوه چی» که به معنای شتربان و «ارابه چی» که به معنای راننده ی گاری است. هرگاه واژه ی «چی» را که نشانه ی اسم فاعل است از «یده چی» برداریم، پس آنگاه واژه ی «یده» باید معنای جادو را بدهد. چنین نیز هست.

جادو در زبان ترکی به صورت «یده» و «جده» آمده است. «یده» در زبان پارسی نوع خاصی از سحر و جادو را گویند که جادوان چند قطعه سنگ در آب می نهادند و بر آن افسون می خواندند و باران و برف و سرما پدید می آوردند.

۵۷ــ جامع التواریخ. تألیف رشید الدین فضل الله وزیر ابن عماد الدوله ابی الخیر بن موفق الدوله علی. در سنه ی ۷۰۴ هجری قمری، جلد دوم، از گزارش قبایل مغول تا پایان دوره ی تیمور قاآن. به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۷۹.

۵۸ــ تورکیوتهای باستان (شمن) را «کاما» Kama می نامیدند.

فردوسی و رشیدالدین فضل الله همدانی هر دو به این نکته اشاره کرده‌اند. رشیدالدین فضل الله «یده کردن» را به صورت «جدالمیشی» آورده است که «لمیشی» حالت فعلی و «جدا» ریشه‌ی اصلی کلمه است. نمی دانم واژه‌ی «جدا» با واژه‌ای «جادو در زبان پارسی قرابتی دارد یا نه؟ هرگاه قرابتی در میان باشد کدام مقدم است؟ واژه‌ی «جدا»، «جده» و «یده» چه از زبان ترکی به پارسی راه یافته باشد و چه نباشد، در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه واژه‌ی مذکور معرف نوعی سحر و افسون خاص است، نه جادو به معنای عام و شامل.[۵۹] در کتابهای اسکندرنامه و رموز حمزه نیز «یده» به معنای نوع خاصی جادو که برف و بوران و سرما می آفریند عنوان شده است.

نگارنده به هنگام نگارش این سطور به فرهنگ عمید و لغت‌نامه‌ی دهخدا مراجعه کرد و خوشبختانه نوشته های این دو فرهنگ را موافق مقصود یافت. اینک توجه خوانندگان ارجمند را به نوشته‌ی این دو فرهنگ جلب می کنم. در فرهنگ عمید زیر واژه‌ی «یده» چنین آمده است:

یده ــا. (بفتح یا و دال) نوعی از سحر که در هر فصل و موسم بوسیله‌ی آن برف و سرما ایجاد کنند. در قدیم، بعضی طوایف **بخصوص مغولان** معتقد بوده‌اند که بوسیله‌ی سحر و جادو می توان برف و باران نازل کرد. بدین طریق که **چند قطعه سنگ مخصوص را در آب می گذاشتند** و می شستند و در نتیجه اگر در چنه‌ی تابستان هم بود برف و سرمای شدید پدیدار می شد و این عمل را **جدامیشی** و آن سنگ را جده یا **یده** می گفتند و کسی که این جادویی را خوب می دانست «**یده‌جی**» یا «یده‌چی» نامیده می شد».[۶۰]

شادروان علی اکبر دهخدا در «لغت‌نامه» واژه‌ی «یده» را بدینگونه معرفی کرده است:

۵۹ــ در فرهنگ پهلوی نوشته‌ی آقای دکتر بهرام فره‌وشی واژه‌ی جادو و جادوگر به صورت «یاتوک» yatuk آمده است. شاید این واژه در آسیای میانه به صورت yatak تلفظ می شده است. هرگاه این پندار درست باشد، آنگاه تبدیل yatak به یده میسر است.

۶۰ــ فرهنگ عمید. تألیف حسن عمید. تهران، انتشارات جاویدان، چاپ نهم، سال ۱۳۵۰، ص ۱۲۷۶.

«یده. [یَ دَ] (اِ) سنگی که برف و باران به طریق افسونگری بروی نمودار شده. (ناظم الاطباء). ا‌ا برف و باران آوردن را گویند به طریق عمل سحر و ساحری و این عمل درماوراءالنهر شهرت دارد. (برهان) (ناظم الاطباء). برف و باران آوردن را گویند. (از آنندراج): و هرگاه باران می خواست [یافث] به وسیلهٔ آن سنگ، سحاب عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آن سنگ را حجرالمطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده‌تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در مغولان و ازبکان بسیار پیدا می شود و به سبب آن باران می بارد. (حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۳، ص ۲). و رجوع به جدامیشی شود»[۶۱].

در اینجا چند نکته در خور توجه است:

نخست آنکه در جامع التواریخ، حبیب السیر و برهان قاطع «یده کردن» را از ترکان و مغولان و ساکنان ماوراء النهر دانسته اند.

دو دیگر آنکه «یده» نوع خاصی از جادو است که برف و سرما آفریند. گمان بسیاری می رود واژه های «سنگ یده» و «حجرالمطر» ترجمه‌ی فارسی و تازی «جده‌تاش» باشد. «جده» همان «یده» است. واژه‌ی «تاش» نیز در لهجه‌ی ترکی آسیای میانه و ترکستان به معنای «سنگ» است که در لهجه های ترکی غرب آسیا به صورت «داش» آمده است.

در پیرامون واژه‌ی «ایل»:

برخی ازپژوهندگان واژه‌ی «ایل» را به مفهوم سرزمین و کشور آورده اند. مالوف دانشمند شوروی در کتاب خود زیرعنوان «آثار خط و کتابت ترکان از روزگار باستان» این واژه را به مفهوم «اتحاد قبیله ای» آورده است. ولی هم او واژه‌ی «ایل» را به صورت «کشور و خلق» نیز عنوان کرده است.[۶۲]

بارتولد و بعضی دیگر ازپژوهندگان واژه‌ی «ایل» را به معنای «کشور و مردم» آورده اند.

---

۶۱ ــ رجوع شود به «لغت‌نامه» مرحوم علی اکبر دهخدا، واژه‌ی «یده».

62- S. E. Malov: «Pamiatniki drevenetiuetskoi pismennosti», Moskva - Leningrad, 1951, slovar.

برنشتام بر آن است که «ایل» به معنای اتحاد اشراف و بزرگان قبیله های مختلف در حوزه اریستوکراسی و اشرافیت قبیله و قوم حاکم است. در ضمن برنشتام واژه‌ی ایل را به معنای سازمان کشوری و حکومت نیز دانسته است.[۶۳]

لونیکلایویچ گومیلف بر آن است که هر دو شکل معنا و مفهوم واژه‌ی «ایل» ناقص، نارسا و آمیخته به خطا است. گومیلف می نویسد: «نخستین خان ترک «بومین» بود که عنوان «ایلخان» داشت. این عنوان پس از سرکوبی «ژوژان ها» به هنگام اتحاد چند قبیله به وی داده شد».[۶۴]

از نظر گومیلف «ایلخان» به صورت دقیق به معنای «فرمانروای مردم» است.[۶۵] بیچورین نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته است.[۶۶]

رشیدالدین فضل الله در کتاب «جامع التواریخ» واژه‌ی «ایل» را به صورت فعل «ایل کردن» و «ایل شدن» آورده است. از دیدگاه رشیدالدین فضل الله واژه‌ی «ایل کردن» به معنای مطیع کردن و به فرمان آوردن و واژه‌ی «ایل شدن» به مفهوم مطیع و منقاد شدن آمده است. رشیدالدین فضل الله در کتاب «جامع التواریخ» چنین آورده است:

«چون چنگیزخان ایلچی پیش اونک خان فرستاده بود، آنچه معظم ترین قنقرات بودند، جمله را ایل کرد و بجانب بالجیونه رفت»[۶۷].

هم او درباره‌ی واژه‌ی «ایل شدن» چنین نوشته است:

«... بعد از اندیشه و کنکاج، تمامت (به) بندگی چنگیزخان آمده اند و

63- A.N. Bernshtam: «K voprosu o vozniknovenii Klassov igosudarstva u tiurok 6-8 vv. n.e.» Moskva-Leningrad. 1936.

64- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, izdatelsvo «Nauka». 1967, str. 101.

65- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva. izdatelstvo «Nauka» 1961, str. 101.

66- N. Ya. Bichurin: «Sobranie svedenii o narodakh, obytavshykh v Srednei Azii v drevnie vremena». M - L., t. I 1950, str. 277.

۶۷ ــ رشیدالدین فضل الله الوزیر بن عمادالدوله ابی الخیر بن موفق الدوله علی در سنهٔ ۷۰۴ هجری قمری: «جامع التواریخ»، جلد اول، از آغاز پیدایش قبایل مغول تا پایان دورهٔ تیمور قاآن، بکوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۲۸۹.

باختیار ایل شده و در سایهٔ دولت او آسوده»[۶۸].

واژه‌ی دیگری نیز در زبان ترکی وجود دارد که با واژه‌ی «ایل» دارای نزدیکی و قرابت است.

این واژه «گور» یا «کور» است. واژه‌ی مذکور در زبانهای ترکی و مغولی به یک معنا و یک مفهوم بکار رفته است و آن اتحاد و یا کنفدراسیون قبیله ها است. به موازات آن، واژه‌ی «گورخان» نیز هست که به مفهوم «خان (رئیس) اتحاد (کنفدراسیون) قبیله ها». بکار رفته است. به عنوان نمونه می توان افزود که خان «کیدانها» عنوان «گورخان» داشت. سبب نیز آن بود که دولت او از اتحاد هشت قبیله‌ی دارای حقوق برابر پدید آمده بود. ولی واژه‌ی «ایل» چنانکه رشیدالدین فضل الله اشاره کرده است، اتحادی است که با اطاعت و انقیاد دیگر قبیله ها همراه بوده است.

در این اتحاد یا کنفدراسیون، قبیله ها از حقوق برابر و یکسان برخودار نبودند. از این رو پژوهندگانی چون گومیلف واژه‌ی «ایل» را برابر واژه لاتینی «ایمپریوم»[۶۹] دانسته اند که به معنای کشور و دولت است.[۷۰] در اینگونه دولتها، اثری از خودمختاری مشهود نیست. بدین روال واژه‌ی «ایل» در این مفهوم شامل جمع قبیله های ترک و غیرترک است که در آن قبیله های غیر ترک، از ترکان اطاعت و پیروی می کنند. از این دیدگاه، واژه‌ی «ایل» به معنای کشور و همه‌ی سرزمینهای زیر فرمان ترکان است.

تولستوف، یکی دیگر از دانشمندان شوروی، واژه‌ی «ایل» را به مفهوم کهن و سیاسی آن آورده و بر این عقیده است که واژه‌ی «ایل» هیچگاه دارای مفهوم ارضی نبوده است.[۷۱]

نگارنده‌ی کتاب در درستی این اندیشه تردید دارد. زیرا در اصطلاحات

۶۸ــ همانجا، ص ۲۴۶.

69- imperium

70- L. N. Gumilev: «Drevnie tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 101 - 102.

71- S. p. Tolstov: «Tiranija Abruia». - «Istoricheskie zapiski». 1933, N. 3, str. 52.

ترکی واژه‌ی «ایل» در بسیاری موارد با واژه‌ی «او به» یا «او با»[۷۲] بسیار آمده که به مفهوم محل اقامت و سکونت قبیله های ترک بوده است. این واژه هنوز در زبان ترکمانان و دیگر ترکی زبانان بکار می رود. ترکمانان محل سکونت قبیله ها را «او با» می نامند.

بهر تقدیر، چنین بنظر می رسد که «ایل» یکی از شکلهای موجودیت قبیله های ترک و یا اتحاد آنان با قبایل غیرترک بوده است.

۷۲ــ Oba در زبان ترکی و ادبیات آن اغلب با واژه‌ی «ایل» همراه است و ترکان این مرادف را به صورت «ایل ــ اوبا» (il-oba) بکار می برند.

بخش چهارم

مبدأ تاریخ ترکان

تاریخ و زندگی هر قوم و ملتی را باید در گذشته های دور و روزگاران کهن جستجو کرد. این نکته ای است واضح و روشن. ولی صرفنظر از این اصل معلوم، تاریخنگاران برای تسهیل درپژوهشهای خویش کوشیده اند تا مبدائی برای تاریخ ملتها عنوان کنند. این مبداء و سرآغاز در بیشتر موارد همزمان با رویدادهای بسیار بزرگ در زندگی ملتها است. به عنوان نمونه می توان از مبداء تاریخی ایران، روم و عرب سخن گفت.

ملت ایران هزاران سال سابقه‌ی تاریخی دارد. ولی در تاریخ ایران آغاز پادشاهی ماد به عنوان مبداء شناخته شده است.

مردم روم باستان نیز طی هزاره های دراز در سرزمین خویش می زیستند. ولی تاریخنگاران، زمان آغاز بنای شهر رم را مبدأ تاریخ رومیان دانسته اند. سابقه‌ی تاریخی تازیان نیز قرنها پیش از ظهور پیامبر اسلام بوده است. ولی مبداء تاریخ عرب، زمان هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه است.

ترکان نیز از سده های دراز در سرزمینهای شمال چین و بخشی از اراضی سیبری می زیستند. ولی تاریخ نگاران مبدأ تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته اند.

درآستانه‌ی سال ۵۴۵ میلادی دامنه‌ی آتش جنگها در سرزمینهای شمالی کشور چین بالا گرفت.[1] «گائو هوآن»[2] فرمانروای امپراتوری «وی»[3]

1- H. Cordier: «Histoir générale de Chine». Vol. 1. Paris. 1920 p. 356.
2- Gao - Huan.
3- Vey.

شرقی با «آن هوآن»[۴] فرمانروای «ژوژانها»[۵] و «کوآل یو»[۶] شاه «توگون»[۷] اتحادی منعقد کرد و پس از کسب اطمینان، امپراتوری «وی» غربی را مورد حمله قرار داد.[۸] ولی این پیکارها به پیروزی قطعی نیانجامید. «ولـــدی»[۹] فرمانروای امپراتوری «وی» غربی کوشید تا در پیکار با دشمنان از قبیله های کوچ نشین ترک «تورکیوت» بهره جوید. از این رو برای ایجاد رابطه ی دوستانه، سفیری نزد «بومین»[۱۰] خـــان فرمانروای ترکان «تورکیوتها» فرستاد. در سنگنبشته ی «اورخون»[۱۱] نام این فرمانروا «بومین خاقان»[۱۲] آمده است.[۱۳]

سفیر مذکور در سال ۵۴۵ میلادی به نزد ترکان «تورکیوتها» رفت و از سوی خاقان ترک، اقبال و پذیرفته شد.[۱۴] ترکان از شنیدن خبر ورود سفیر شاد و مسرور گشتند و از این که نماینده ی دولتی بزرگ به سرزمینشان آمده است، به یکدیگر شادباش می گفتند.[۱۵] ترکان بر این عقیده بودند که اتحاد با امپراتوری «وی» آنان را از یوغ اسارت ژوژانها خواهد رهانید.

4- An - Huan.

۵ــ حدود نیمه سده ی ششم میلادی، چین از چهار دولت مختص تشکیل شده بود. ضعف دولتهای چینی سبب شد که اقوام کوچ نشین ژوژان Zhu/huin و توگون نیرومند شوند. ژوژانها کوچ نشینان ساکن دشت بودند که در فاصله ی سده های چهارم تا ششم میلادی بخشی از دشتهای شمال چین را در تصرف خود داشتند. سرزمین ژوژانها از ناحیه ی هینگان تا سرزمین کیای امتداد داشت. ژوژانها در سده ی پنجم میلادی با هونهای شرقی و در سده ی ششم میلادی با توکزن درگیری و پیکار داشتند. این پیکارها سبب ضعف ژوژانها شد و از این پس نیروی پیشین را از دست دادند.

6- Kuul - iu.

لیو ــ منشور تسزای نیز در نوشته ی خود سال ۵۴۵ میلادی را آورده است.

۷ــ توگون Togon دولتی بود که اراضی آن در نواحی کوکونتای شمال شرقی تبت نهاده شده است.

8- Iakinf Bichorin: «Istoriia Tibeta», str.85.

9- Ven - di.

10- Bumin.

11- Orkhon.

12- Bumin Kagan.

13- V. Bartold: «Retsenziia na kn: G. E. Grumm - Grzhimailo. Istoricheskoe proshloe Bei - Shania», SPb., 1898, - ZVORAO, t. 11, 1899, str. 358.

14- S. Julien: «Documents historiques sur les Tou - Kiue (Turcs)», - JA, 1864, vol. 3 p. 329.

۱۵ــ همانجا.

بومین خان ترک نیز سفیری با هدایا نزد امپراتور به شهر «چان ــ آن»[۱۶] فرستاد و از این رهگذر با دشمن فرمانروایان خویش پیمان اتحاد بست. بدین روال ترکان به آهستگی و با احتیاط به عرصه‌ی سیاست جهانی گام نهادند.

پس از چندی «بومین» از «آن ــ هوآن» فرمانروای «ژوژان» خواست که دخترش را به همسری او بدهد. بومین قصد داشت، با این ازدواج خود را همپایه‌ی خان ژوژان قرار دهد. خان که از این پیشنهاد به خشم آمده بود، بومین را با ناسزا پاسخ گفت.[۱۷]

بومین پاسخ منفی خان ژوژان را بهانه کرد و با امپراتور «وی» غربی اتحادی نزدیکتر پدید آورد و در تابستان سال ۵۵۱ میلادی با «چان ــ له»[۱۸] دختر امپراتور ازدواج کرد و از این رهگذر اعتبارش در نزد کوچ نشینان فزونی گرفت و موقفش استحکام بسیارپذیرفت.

بومین در زمستان سال ۵۵۲ میلادی، ناگهان برژوژانها حمله برد و آنان را درهم شکست. «آن ــ هوآن» فرمانروای ژوژان، پس از این شکست دست به خودکشی زد.

بومین پس از این پیروزی، عنوان ایلخان یافت ولی اندکی بعد، به سال ۵۵۲ میلادی درگذشت. (ایلخان چنانکه پیشتر یاد شد به معنای رئیس ایل است. ایل نیز در زبان ترکی باستان به معنای دولت و سرزمین است).

پس از مرگ بومین، پسرش «قراایسیق خان»[۱۹] فرمانروای ترکان شد. ژوژانها کوشیدند تا شکستی را که از بومین یافته بودند، در زمان فرمانروایی پسرش جبران کنند. از این رو برضد ترکان دست به پیکار زدند. ولی این بار نیز پیکار با شکست ژوژانها پایان گرفت. گرچه ژوژانها در این جنگ مغلوب شدند، ولی بخت با اینان یاری کرد و اندکی بعد «قراایسیق خان» در آغاز سال ۵۵۳ میلادی

16- Chan - An.

17- N. Ia. Bichurin (Iaking): «Sobranie svedenii o narodakh v Srednei Azii v drevnie vremena». T. I, Moskva - Leningrad, 1950, str. 228.

18- Chan - I.e.

۱۹ــ قراایسیق خان Kara Issyk - khan در زبان ترکان باستان به معنای (خان سیاه گرم و نورانی) است.

به طرز اسرارآمیزی درگذشت و پسرش «شتو»[20] به جای او نشست. [illegible] بعد «شتو» معزول و «کوشو»[22] برادر کوچک «قراایسیق‌خان» فرمانروای ترکان شد. وی از این پس عنوان «موغان‌خان»[23] یافت.[24]

موغان‌خان که مردی عاقل و شجاع بود، درپاییز سال ۵۵۳ میلادی ژوژانها به جنگ پرداخت و سومین شکست را برآنان وارد آورد. از این پس ترکان بر همه‌ی دشتهای شرقی تا مرزهای سرزمین کره فرمانروایی یافتند.

از سال ۵۵۴ میلادی ترکان «تورکیوتها» برضد همسایگان خویش، دست به حمله زدند. موغان‌خان مرزهای شمالی سرزمین تحت فرمانروایی خود را استحکام بخشید. در شرق سرزمین ترکان، اقوام تاتاب[25] و کیدان[26] که در دشتهای منچوری سکنی داشتند، به سبب حمله های پی درپی ترکان شکستی سخت یافتند و از آنجا به اراضی کره پناه بردند.[27] کسانی که نتوانستند از جنگ ترکان بگریزند و به سرزمین کره پناه بردند، به تبعیت ترکان درآمدند و ایل شدند.

ترکان پس از این پیروزی بتقریب بر سراسر مرزهای شمالی چین دست یافتند. موغان‌خان پس از این پیروزیها به سال ۵۷۲ میلادی درگذشت و برادرش «توباخان»[28] به جای او نشست.

20- Shetо.

۲۱ــ برای درک تاریخ ترکان باید همواره به این نکته توجه داشت که فرمانروایان ترک جز از نام اصلی که در بیشتر موارد نام حیوانها و جانوران بوده است عنوانهای متعددی نیز داشتند که برمبنای صفات و مرتبت به آنان داده می شد. گاه خانهای ترک در طول زندگی به چند عنوان نامیده شدند. عنوان «شتو» (ارفوخان) و سپس (شه موخه شایولوخان) بوده است.

22- Kushu.

23- Mugan - Khan.

۲۴ــ «کوشو» بنا به نوشته‌ی ژولین در زبان ترکی باستان نام پرنده است. این نکته درست بنظر می رسد. چه اکنون نیز در زبان ترکی پرنده را «قوش» و در برخی لهجه ها «کوش» می نامند.

25- Tatab.

۲۶ــ Kidan باید افزود که در این روزگار سه قوم در منچوری و نواحی شرقی آن می زیستند یکی قوم تاتاب (که مورخان چینی آنان را «هی» Hie می نامیدند) دیگری قوم کیدان و سومی شامل سی قبیله تاتار بودند که چینیان آنان را Shivey می خواندند.

27- N. Ia. Bichurin (Iakint): «Sobranie svedenii o narodakn, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena». T.I - 3. M - L.. 1950 - 1953. t. 2. str. 75.

28- Toba - Khan.

توباخان با فرمانروای امپراتوری «تسی»[۲۹] درچین پیمان صلح منعقد کرد. این پیمان سبب شد که ترکان از نزدیک با فرهنگ چین آشنا شوند. کاهنان بودایی نیز به سرزمین ترکان راه یافتند و توباخان هم به آیین بودا درآمد.[۳۰]

به سال ۵۷۸ میلادی توباخان به چین حمله‌ور شد و ارتش امپراتوری «چژو»[۳۱] را درهم شکست. از این پس نیروی ترکان در مرزهای شمالی و شمال شرقی چین فزونی گرفت.[۳۲]

به سال ۵۸۱ میلادی، توباخان که سلسله‌ی امپراتوران «چژو» را در چین منقرض کرده بود، درگذشت.

ترکان، پس از کسب موفقیت در سرزمینهای شرقی، به غرب روی آوردند. با افسوس فراوان باید گفت که درپیرامون حرکت ترکان به سوی سرزمینهای غربی و آسیای میانه، آگاهی ما به سبب فقدان مآخذ و منابع، بسیار اندک است. ولی بهرتقدیر می‌توان تا اندازه‌ای جریان رو یدادها را پی گرفت.

باید افزود که حرکت ترکان به سوی غرب، زیر فرماندهی «ایستمی خاقان»[۳۳] یا «ایستمی خان» برادر کوچک بومین خان صورت پذیرفت که جریان پیکارهای او از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت.

29- Tsi.

30- Lau Mau - tsai: «Die chinesischen Nachrichten zur Geschichichte der Ost Türken», Buch 1 - 2, Wiesbaden, 1958, s. 36 - 37.

31- Chzho.

32- N. Ia. Bichurin (Iakinf): «Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena» T. 1 - 3, Moskva - Leningrad, 1950 - 1953, T. 1, str. 234.

33- Istemi - Kagan, Istemi - Khan.

سپاهیان سغد در سده‌های ششم تا هشتم میلادی

۱ــ نعل از نقش دیواری ناحیهٔ بنج کند

۲ــ نعل از ظرف نقرهٔ کوشانی

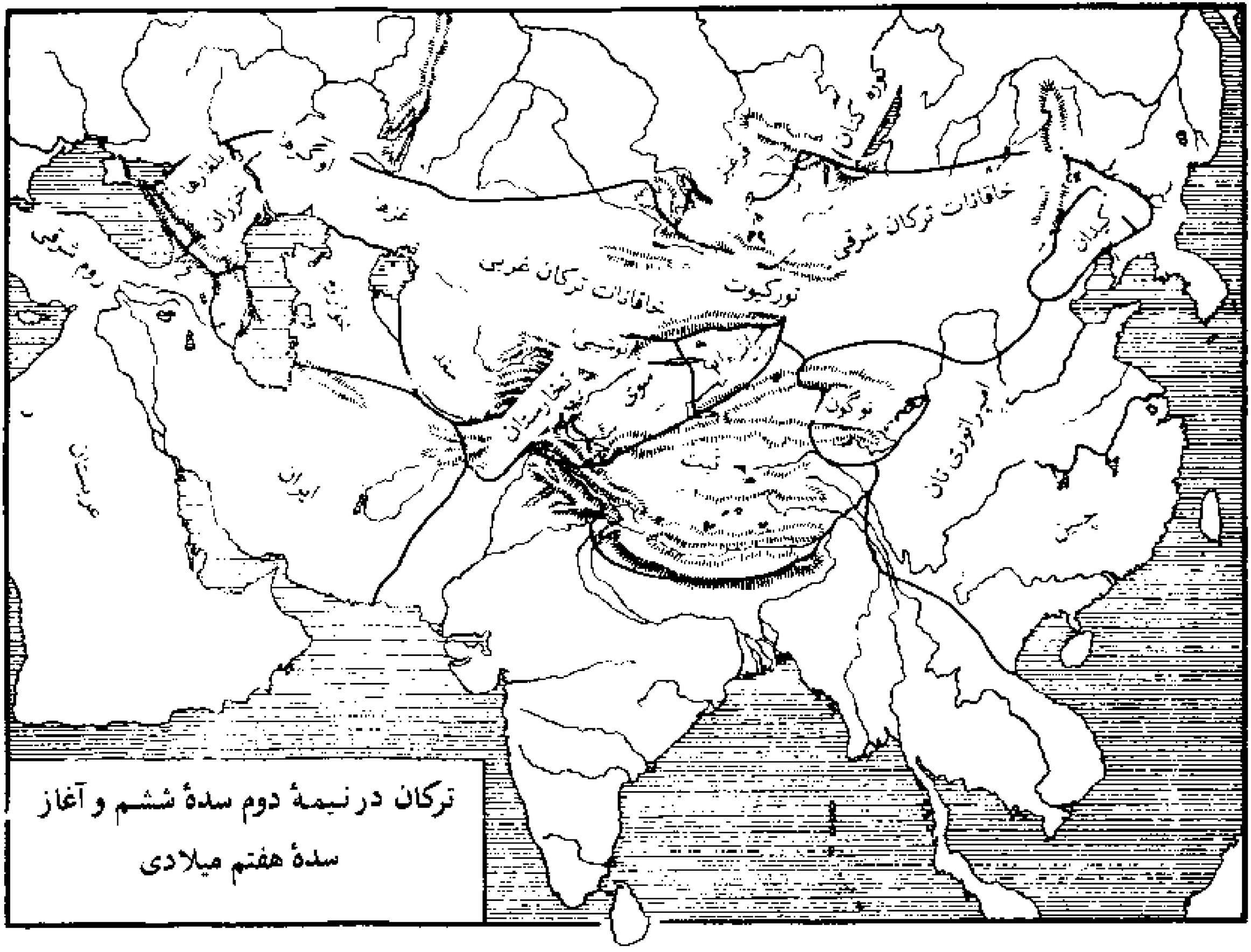

ترکان در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و آغاز سدهٔ هفتم میلادی

بخش پنجم

گوشه‌ای تاریک از تاریخ

هنگام بررسی تاریخ ترکان با دشواری روبرو شدم و آن نوشته‌ی برخی از مورخان پارسی و تازی پیرامون جنگ و هرام پنجم (بهرام گور) با ترکان بود.

آیا هرگز پیکاری میان و هرام پنجم و ترکان روی داده است؟

چنانکه پیشتر اشاره شد، مورخان مبدأ تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. ولی و هرام پنجم به سال ۴۳۸ و یا ۴۳۹ میلادی، حدود یکصد و شش سال پیش از این مبدأ تاریخی درگذشت. با آگاهیهایی که از تاریخ ترکان داریم، چگونه ممکن است و هرام پنجم با ترکان پیکار کرده باشد؟ آن زمان ترکان کنار مرزهای ایران چه می کردند؟

در بسیاری از نوشته‌های تازی و پارسی از جمله تاریخ الرسل و الملوک محمدبن جریر طبری، اخبارالطوال دینوری، تاریخ بلعمی و شاهنامه‌ی فردوسی از پیکار و هرام پنجم با ترکان سخن رفته است.

برای روشن شدن مطلب، نخست نوشته‌هایی از مورخان را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم.

محمدبن جریر طبری در ذکر پادشاهی و هرام پنجم چنین آورده است:

«... وچنان شد که بهرام پس از پادشاهی سرگرمی و تفریح را از کارهای دیگر برتر می دانست چندانکه عیبگویی رعیت بر رفتار وی بسیار شد و شاهان اطراف به طمع دست اندازی به قلمرو وی افتادند و نخستین کسی که به اندیشه ستیزه‌جویی افتاد خاقان ترک بود که با دویست وپنجاه هزار از ترکان به جنگ وی آمد و پارسیان خبر یافتند که خاقان با سپاهی بزرگ آهنگ بلادشان

دارد».[1]

ابوحنیفه احمدبن داود دینوری نیز از حمله‌ی خاقان‌ترک سخن آورده و چنین نوشته است:

«چون کار پادشاهی بر بهرام مسلّم گردید، خوشگذرانی و تن‌آسائی را بر کارهای دیگر ترجیح داد تا به حدی که رعیت بر او خرده گرفتند و پادشاهان اطراف به کشور او طمع بردند. **خاقان‌ترک** نخستین کسی بود که با سپاهیان ترک تژاد تا مرز خراسان پیش راند و بر آن سامان حمله برد»[2]

ابوعلی محمد بلعمی نیز مشابه سخن طبری را آورده و از **خاقان ملک ترک** نام برده است. ولی معلوم نشد چرا حدود حمله‌ی «ترکان» را تا «نزدیک پارس»!!! ذکر کرده است. وی در ترجمه‌ی تاریخ طبری چنین نوشته است:

«چون هفت سال برآمد **ملک ترک نام او خاقان** با دویست و پنجاه هزار مرد از سپاه ترک به حدّ عجم درآمد و ویرانی کرد بسیار و **نزدیک پارس** آمد».[3]

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرمودند، طبری، دینوری و بلعمی از خاقان ترک سخن رانده‌اند، امّا فردوسی او را **خاقان چین** نامیده است. فردوسی در بسیاری موارد **ترک و توران** و نیز **ترک و چین** را درهم آمیخته است که در این مقال اشاره‌ای بدان خواهیم داشت. و امّا نوشته‌ی فردوسی:

بر این گونه یکچند گیتی بخورد — برزم و ببزم و به ننگ و نبرد
پس آگاهی آمد به هند و به روم — به ترک و به چین و به آباد بوم
که بهرام را دل به بازی است بس — کسی را زگیتی ندارد به کس
طلایه نه و دیدبان نیز نه — بمرز اندرون پهلوان نیز نه

۱ــ تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمدبن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۲ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۹ــ۶۰.

۳ــ تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۵۹، ص ۱۲۱.

ببازی همی بگذراند جهان ندانند همی آشکار و نهان
چوخاقان چین این سخنها شنید زچین وختن لشکری برگزید
درم داد وسرسوی ایران نهاد کسی را نیامد زبهرام یاد.[۴]

فردوسی در جای دیگر باز از سپاهیان چین یاد می کند وچنین می نویسد:

پس آگاهی آمد به بهرامشاه که آمد ز چین اندرایران سپاه[۵]

چنانکه اشاره شد فردوسی چین و ترک را درهم آمیخته و معلوم نکرده است که پیکار ایرانیان با ترکان بوده است یا با چینیان. برای روشن شدن مطلب ابیاتی از شاهنامه‌ی فردوسی را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم:

زچیزی که باشد به ایران زمین فرستیم نزدیک خاقان چین
همان نیز با هدیه و باژ وساو که با جنگ‌ترکان نداریم تاو
بیامد زایران خجسته همای خود ونامداران پاکیزه‌رای
پیام بزرگان به خاقان بداد دل شاه ترکان بدان گشت شاد
به ترکان چنین گفت خاقان چین که ما برنهادیم برچرخ زین[۶]

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه فرموده اند. فردوسی ترکان و چینیان را با یکدیگر درآمیخته است. مشابه این دشواری درباره‌ی توران و اسطوره های ایرانی نیز موجود است. فردوسی در شاهنامه رستم را روانه‌ی پیکار با «خاقان چین» می کند و درباره‌ی جنگ ایران وچین اشاره‌ای بر این گونه.دارد:

از آن پس خبر شد به خاقان چین که شد کشته کاموس بردشت کین
....
به پیران چنین گفت خاقان چین که خود درد ازاین است وتیمارازاین
....
همه شهر ایران کنم رود آب بکام دل خسرو افراسیاب[۷]

۴ــ شاهنامه فردوسی. متن انتقادی. جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف. زیر نظر ع. نوشین. مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص۳۸۶.

۵ــ همانجا، ص ۳۸۷.

۶ــ همانجا، ص ۳۸۹.

۷ــ شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد چهارم. تصحیح متن به اهتمام ر. علی یف. آ.

در این دشواری که پدید آمده است، چند نکته باید روشن گردد:
نخست آنکه تورانیان کیستند؟
دو دیگر آنکه نام چین از کجا آمده است؟
سه دیگر آنکه خاقان را با چین چه رابطه‌ی است؟
چهارم آنکه آیا براستی و هرام پنجم با چینیان و یا ترکان پیکار کرده است؟

۱ــ **درباره‌ی تورانیان** باید گفت که فردوسی روزگار خود را ملاک داوری قرار داده است. در روزگار فردوسی غزان و قپچاقها که از قبایل ترکی زبان بودند در ماوراء النهر سکنی داشتند. پیش از آن نیز ترکان در عهد ساسانیان و نیمه‌ی دوم سده ششم میلادی به این سرزمین راه یافتند و مردم سغد و خوارزم را تابع خود کردند. چون جز از سرزمینهای پارسی زبان عهد سامانی، در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی نیز رواج یافته بود، فردوسی چنین پنداشت که توران و ترکان از یک تیره و یک نژادند.

به سهولت می توان راز چگونگی این گمان فردوسی را در یافت. می دانیم که بنابر اسطوره‌ی ایرانی فریدون سه پسر به نامهای ایرج و سلم و تور داشت که سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان این سه فرزند بخش کرد.

فردوسی معتقد است که **فریدون جهان را میان سه فرزند خود بخش کرد.**

وی در این باره چنین نوشته است:

نهفته چو بیرون کشید از نهان — به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین — سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید — همه روم و خاور[8] مر او را سزید
....
دگر تور را داد توران زمین — و را کرد سالار ترکان و چین
....

سرتلس، م. عثمانوف، تحت نظر ع. نوشین، مسکو اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۵، ص۲۰۸، ۲۰۹ و ۲۱۰.

۸ــ در روزگار باستان خورآیان (خراسان) شرق و خاوران (خوربران) غرب بود. در اینجا نیز

از ایشان چو نوبت به ایرج رسید مرا او را پدر شاه ایران گزید[۹]

هیچ رابطه ای میان این اسطورهٔ ایرانی با اسطوره های چینی وجود ندارد. بنابر نوشته های اسطوره ای و دینی فریدون که شاه آریاییان بود، سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان سه فرزند خود بخش کرد. این سه فرزند سلم، تور و ایرج نامیده شده اند.

نام سلم در نوشته های باستان به صورت «سَرم» آمده است. طبری نیز نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است[۱۰]. هریک از بخشهای ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخشها به نام شاهان و فرمانروایان خویش (سرم ــ تور ــ ایرج) سرمان، توران و ایران نامیده شدند.[۱۱]

کشور «سرم» در اوستا «سئیریم» آمده است. اقوام این سرزمین در تاریخ «سرمت» شناخته شده اند. نام سرمت در زبان لاتینی به صورت «سرمتای» آمده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و ایرانی نژاد بودند و بنابر نوشته های مورخان عهد باستان از سدهٔ سوم پیش از میلاد در دشتهای اطراف رود دانوب سکنی داشتند. سرمتها در نخستین سدهٔ پیش از میلاد سکاثیان ــ اسکیثها ــ را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و رفته رفته خود در این اراضی سکنی گزیدند.[۱۲] از این قوم گروهی دیگر نیز وجود داشتند که آنان را مورخان «سرمتهای شرقی» می نامند. این قوم با مردم خوارزم در ارتباط بودند.[۱۳]

فردوسی روم و خاور را یکجا آورده است که مقصود او سرزمینهای غربی است. در گذشته خاور غرب بوده است و ما به خطا خاور را شرق می نامیم.

۹ــ شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد اول، تحت نظر ی. ا. برتلس، اداره انتشارات ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۳ ص ۹۰ــ۹۱.

۱۰ــ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

۱۱ــ «یسنا» جزوی از زامهٔ مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، جلد اول، زیر نظر دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۹.

12- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». tretie izdanie. T. 22. izd - vo Sovetskaia Entsiklopediia. Moskva. 1975. str. 599.

۱۳ــ همانجا، ص ۵۹۹.

در مورد نام تور توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می دارد که نام تور در فصل سی و یکم از قفرهٔ هفتم بند هشتن به صورت «توچ» و نام ایرج به صورت «ایریچ» ذکر شده است. طبری نیز نام تور را به صورت «طوج» آورده است.[۱۴]

از مطالعه نوشته های باستان به سهولت می توان در یافت که تورانیان نه از نژاد چینیان بودند و نه از تیرهٔ ترکان. میان نامهای تورانی با نامهای ترکی و چینی نیز هیچ شباهتی موجود نیست و در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

از سدهٔ ششم میلادی ترکان به سرزمینهای آسیای میانه راه یافتند و از سدهٔ چهارم هجری به تأسیس دولتهایی در آن سرزمین دست زدند. درپی آن دولتی بزرگ از ترکان در آسیای مرکزی و غربی پدید آمد. همین نکته سبب شد که بعضی مورخان پیرامون سرزمین ترکان که اقوام آن از جنوب سیبری و نواحی آلتای به آسیای میانه کوچ کرده بودند، چنین پندارند که توران یا تورانیان ترک بوده اند. اینان روزگار خود را ملاک داوری قرار دادند و چون قبایل غزوقپچاق در ماوراءالنهر سکنی گزیدند و در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت و بنابه نوشتهٔ استاد بارتولد «ایرانی را از میدان بدر کرد» چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترک بوده اند. این پندار در بعضی نوشته های مورخان اسلامی نیز انعکاس داشته است. ولی درضمن کسانی بوده اند که ازچنین گمانی دور ماندند و نقطهٔ نظر مذکور را خطا نامیدند. مسعودی که در نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم هجری می زیست به این نکته اشاره‌ای صریح دارد که درخور توجه است. وی چنین نوشت:

«مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیرتاریخ کرده و او را ترک پنداشته اند، از همین جا آمده است».[۱۵]

از نوشتهٔ مسعودی چنین برمی آید که تا روزگار او این پندار در نوشته ها آمده است:

۱۴ــ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

۱۵ــ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۲۱.

در اوستا و شاهنامه و دیگر نوشته های کهن افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسر فریدون است. گذشته از نام افراسیاب توجه به نامهای تورانیان و نامهای نواحی مختلف سرزمین توران مؤید آریایی بودن قوم مذکور است. در اوستا نام افراسیاب به صورت فرنگرسین و در پهلوی فراسیاک و در بندهشن فراسیا آمده است. در اوستا نام دو برادر افراسیاب، اغرئرثAghracratha و کرسوزدKersavazda و در نوشته های فارسی اغریرث و گرسیوز ذکر شده است که هر دو از نامهای آریایی هستند.[۱۶] در نوشته های باستان به نامهای تورانی دیگری چون ارجاسپ (ارجت اسپ)، گوپت شاه، پشنگ، و بسه (وشک)، پیران (فریان) هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، و راز (گران) و غیره برمی خوریم که همه از نامهای آریایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان و نامهای ترکی و چینی ندارند

دربارهٔ نامهای سرزمینهایی که جنگاوران ایران و توران پیکار داشته اند، چند نام جلب نظر می کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتر و سوک» آمده که گذرگاهی است بر بالای محل کنگ دژ (کنک دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر به معنای شهر و سوک همان سویا نور و روشنایی (چون سوسو زدن ستارگان، سوی چراغ، سوی چشم و غیره) است که در زبان پارسی و لهجه های آن هنوز باقی است. بنای کنگ دژ را به سیاوش ــ سیاوخش ــ در توران زمین نسبت داده اند. در فصل بیست ونهم فقرهٔ دهم بندهشن محل کنگ دیز چند فرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل شصت و دو فقره های ۱۳ و ۱۴ میثوگ خرد محل کنگ دیز در مرز ایران و هیچ ذکر شده است.[۱۷]

چنین بنظر می رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان ورجاوند بوده است. این نیز نکته ای است بسیار مهم پیرامون هم نژادی ایرانیان و تورانیان.

۱۶ــ ر. ش. به «یشت ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۱۸ــ۲۱۹.

۱۷ــ «یشت ها» گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۱۹ــ۲۲۰.

یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیهٔ مذکور چنین نوشته است:

«بنظر می رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگ می شناخته اند و از دیدگاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می شد وسیلهٔ گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود».[۱۸]

نام فراخ کرت نیز در آبان یشت فقرهٔ چهارم آمده است.

بهر تقدیر در یک نکته جای تردید نیست و آن این است که همهٔ نامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام کسان آن مرز و بوم آریایی است. دربارهٔ توران به جرأت می توان گفت که تورانیان همانند ایرانیان و سرمتها از اقوام آریایی بوده‌اند. ای. م. دیاکونوف اقوام تور راسکایی و سرزمین آنان را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.[۱۹]

بسیاری از دانشمندان قوم تور را باسکائیان یکی دانسته اند. استاد آبایف دانشمند اوستی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که ناحیه‌ای در نزدیکی مرو بوده است، قوم تور را همان قوم سکایی دانسته و چنین نوشته است:

«بنابر نوشتهٔ اوستا، فریانه متعلق به قوم تور یا بهتر گفته شود سکائیان بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از این گونه درمیان سکائیان مفهوم و روشن است».[۲۰]

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهای تورانی نیز هست. در آبان یشت کردهٔ ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «پوایشت از (خاندان) فریانها در جزیرهٔ موج شکن رنگها برای اردو یسورناهید، صداسب، هزارگاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد».[۲۱]

18- Justi F. Handbuch der Zandsprache. Leipzig. 1867. Iranische Namenbuch. Marburg. 1895.

19- «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury» Editor B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanv. Moskva. 1971. str. 144.

۲۰ــ همانجا، ص ۲۷۳ و نیز ر. ش به مقالهٔ و. ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال دوازدهم، شمارهٔ ۳، ص ۲۴۰ و (Archiv Orientalni. xxiv. 1956. N. 1. str.45.)

۲۱ــ «یشت ها» گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی. جلد دوم. انتشارات

درگاتهایسنا ٤٦ قطعه ۱۲ فریان تورانی به عنوان نام شخص آمده است. بعضی از خاورشناسان نام پیران و یسه سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته اند. طبری این نام را «فیرانپسر و یسغان» آورده است.[۲۲] در ضمن طبری شخصی به نام فریاک را نوادهٔ کیومرث نامیده است.[۲۳] چه بسا این همان نام فریان باشد. زیرا در خط و کتابت قدیم تازی حرف «ک» مشابه حرف «ن» نوشته می شد.

از مطالب ارائه شده به سهولت می توان دریافت که فریان نام شخص و نیز نام خاندان وسرزمین بوده است. مشابه این رسم و سنت را در آریائیان فراوان می توان یافت که نام قوم و یا سرزمین را بر اشخاص می گذاردند، هنوز این رسم در کشور ما رواج دارد و نامهای ایران، توران، گیلان و از این گونه بر اشخاص نهاده شده است.

گمان بسیار می رود وجود درگیری میان ایران و توران که هر دو از یک نژاد و یک تیره بوده اند، مربوط به دو مسئله باشد. یکی بیابان گردی و صحرانشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه و بیگاه مورد حمله قرار می دادند و دیگر اختلاف در باورهای دینی بوده است. زیرا چنان که از داستانهای اساطیری ما پیدا است، آیین زرتشت به درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبایف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیهٔ اوستی شمالی در قفقاز است، اقوام سکایی و سرمتی را ایرانی می داند. وی ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشته است:

«در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان که هرودوت و دیگر مؤلفان باستان آورده اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما امکان می دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره های

دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۶۹.

۲۲ــ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ٤۲٦.

۲۳ــ همانجا، جلد اول، ص ۱۳٦.

ایرانی بودند که آئین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت».[۲۴]

استاد آبایف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائیان از طریق واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، این نکته را به اثبات می رساند که درخور توجه بسیار است. وی ضمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی، به اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی ـ سکایی ـ اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنها است. پروفسور آبایف در پیرامون نکتهٔ مذکور چنین نوشت:

«یادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشهٔ نام «آریا» همراه است (چون اریارمنه، اریوبرزن، آریارتAryaratو نامهای سکایی آریاپیتAryapit، آریافرنAryafarnو غیره)از زمرهٔ نامهایی هستند که با نامهای قومی مربوط اند. زیرا ریشهٔ «آریا» واژهٔ قومی و نژادی است. سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی برای نام گذاری اشخاص تا امروز نیز در نامهای ایرانی رایج و متداول است».[۲۵]

اما در پیرامون نام تور، استاد پورداود واژهٔ تور را مطابق واژهٔ سانسکریت دلیر و پهلوان دانسته که در فرهنگهای فارسی نیز به همین معنی آمده است. ولی در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه «تور» مرادف دیوانه، وحشی و سرکش بکار می رود. استاد پورداود بر این عقیده است که «چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند، بعدها از این کلمه دیوانه و وحشی اراده کرده اند».[۲۶]

دانشمند آلمانی مارکوارت، تورانیان را مردمی ایرانی نژاد دانسته که چادرنشین و بیابان گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورزپست‌تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند. از این رو ایرانیان اقوام چادرنشین وحشی را تورنامیدند.[۲۷]

۲۴ــ و. ای. ابایف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمهٔ عنایت الله رضا. مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

۲۵ــ و. ای. آبایف. شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی. ترجمه عنایت الله رضا. مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال ۱۲، شمارهٔ۳، ص ۲۳۹.

۲۶ــ «یسنا» جزوی از نامهٔ مینوی اوستا. گزارش استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران. جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۳.

27- Marquart Josef. Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2, Lepzig. 1905.

در اوستا بارها از سرزمین تور به عنوان بخشی از ملک فریدون سخن رفته است. در فروردین یشت فقره‌های ۱۴۳ و ۱۴۴ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران، توران و سیئریه (سرمت) و نیز فروهرهای مردان و زنان پاکدین دو کشور دیگر به نامهای سائینی و داهی یاد شده است. گذشته از پنج کشور مزبور، نام کشور دیگری را در فروردین یشت نمی بینیم. در فقرهٔ ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همهٔ ممالک» یکجا و بدون ذکر نام سخن رفته است. ولی در فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران، توران و سرمت که سرزمینهای اصلی آریائیان بوده است یاد شده است.

از اینجا چنین استنباط می شود که ایران و توران و سرمت دارای مقام و پژه‌ای بودند که حاصل هم نژادی است. اینک فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می گذرد:

«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک سئیریم (سرمت) را می ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک سئیریم را می ستائیم».[۲۸]

چنان که خوانندگان توجه دارند در فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران، توران و سرمت یکجا یاد شده است. فقرهٔ ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان و زنان کشورهای «سائینی» و «داهی» به صورتی جداگانه پرداخته است. فقرهٔ ۱۴۵ نیز به ستایش فروهرهای مردان و زنان پاکدین همهٔ کشورها اختصاص یافته است.[۲۹]

پیرامون مرز ایران و توران تشویشهایی وجود دارد. بطلیموس جغرافی نگار یونانی سرزمین «تور» را ناحیهٔ خوارزم دانسته است. بسیاری از محققان حدود آمو دریا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته‌اند. خوارزمی ایرانیان را مالک رود

۲۸ــ «یشت‌ها» گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد ۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۰۸.

29- Marquart Josef, Eranschahr. Berlin. 1901, s. 141.

۲۹ــ همانجا، ص ۱۰۲.

جیحون «صاحب النهر» دانسته و آن سوی رود جیحون را مرز توران خوانده است.[۳۰]

در اساطیر ایرانی پیرامون مرز ایران و توران داستانی وجود دارد که با نام آرش کمانگیر مربوط است. ابوریحان بیرونی فرغانه را مرز ایران و توران دانسته است.[۳۱] طبری مرز مذکور را رود بلخ نوشته است که باید همان آمودریا باشد.[۳۲]

استاد پورداود نیز همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است:

«سرزمین توران به ایران و یچ یا مملکت خوارزم متصل بوده، از طرف مشرق جیحون (آمودریا) تا به دریاچه آرال که نزد جغرافیون قرون وسطی نیز در ناحیهٔ خوارزم بوده امتداد داشته است».[۳۳]

وی درادامهٔ سخن چنین نوشت:

«ایرانیان و تورانیان هر دو از یک دودمان‌اند و سلسلهٔ نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسامی کلیه نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریایی است و معنی لفظی آنها معلوم است، بطوری که علم اشتقاق امروزه، به هیچ وجه شکی در آریایی بودن دارندگان این نامها باقی نمی گذارد».[۳۴]

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره‌ای داشته چنین نوشته است:

«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می رسد که تورانیان شاخه‌ای از آریائیان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از سدهٔ ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه

۳۰ــ خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب، مفتاح العلوم، ترجمهٔ حسین خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱.

۳۱ــ بیرونی، ابوریحان، آثارالباقیه عن القرون الخالیه، به اهتمام زخو، لیپزیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۳۰.

۳۲ــ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمهٔ بوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۹۴ــ۲۹۵.

۳۳ــ «یسنا» جزوی از نامهٔ مینوی اوستا. گزارش استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی. انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶، ص ۵۴.

۳۴ــ همانجا، ص ۷۱.

یافتند، شباهت این دو نام سبب شد که بعضی نام توران را با نام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه‌ای میان این دو نام موجود نبود».[۳۵]

از مجموع مطالب ارائه شده به سهولت می توان دریافت که تورانیان با ترکان وچینیان هیچ گونه قرابتی نداشتند. نه سرزمینشان یکی بود و نه تیره و تژادشان.

۲ــ نام چین از کجا آمده است؟

چنانکه پیشتر اشاره رفت نگارنده در فاصله‌ی سالهای ۱۹۵۷ــ۱۹۵۹ بالغ بر دو سال در جمهوری خلق چین به مطالعه و تحقیق پرداخت. در آنجا فرصتی برای جستجو درباره‌ی نام چین فراهم آمد.

باید یادآور شوم که چینیان کشور خود را بدین نام «چین» نمی نامند. گمان بسیار می رود این نام چندان قدیمی نباشد. مردم چین سرزمین خود را تونگو می نامند. شاید ایرانیان نیز در گذشته‌ی بسیار دور کشور مذکور را بنام «چین» نمی نامیدند. ما در نوشته های پارسی به دو نام مشهور «ختا» و «ختن» برمی خوریم. چنین برمی آید که «ختا» نام چین شمالی و شرقی و «ختن» نام چین غربی بوده است. نام «ختا» در زبان روسی نیز متداول است و روسها هنوز کشورچین را بنام «کیتای» می نامند. رشیدالدین فضل الله همدانی نیز در کتاب جامع التواریخ هنگامی که از دیوارچین سخن بمیان آورده، آن را «سدختای» نامیده است.[۳۶]

شاید «چین» شکل دگرگون شده‌ی نام «تسین» باشد. تسین دودمانی بود که از سده ششم پیش از میلاد تا سده‌ی سوم میلادی بر بخشی از چین فرمانروایی داشتند. در دوره‌ی امپراتوران این سلسله بود که اندیشه های

35- Bartold . v. v., Sochinenija, T. 2, chast 1, izd - vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661.

۳۶ــ جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل الله الوزیر ابن عمادالدوله ابی الخیربن موفق الدوله علی در سنهٔ ۷۰۴ هجری قمری، جلد اول، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران از انتشارات شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸، دیباچه، ص ۲۳.

عمده‌ی کنفسیوس و پیروان او شکل گرفت.[۳۷]

شاید نام «چین» اقتباسی از نام «چن»* یکی از سلسله امپراتوران سرزمین «تونگو» باشد.

۳ــ نام خاقان با چین چه رابطه‌ای دارد؟

«خاقان» شکل دگرگون شده‌ی «قاآن» است که بعدها به سبب سهولت در تلفظ به صورت «خان» درآمد. علت نیز آن بود که ترکان حرف «ق» را نزدیک به حرف «خ» تلفظ می کردند. در دایرة‌المعارف بزرگ شوروی، چاپ سوم زیر عنوان «خان» چنین آمده است:

«خان عنوانی است که فرمانروایان فئودال درسده‌های میانه در بسیاری از سرزمینهای شرق داشتند. چنین بنظر می رسد که شکل اولیه‌ی این عنوان خاآن=قاآن و یا خاقان بوده است. فرمانروایان مغول، از جمله چنگیزخان و جانشینانش و نیز امیران قزل اوردا، جغتایی، اولوس و تاتارهای کریمه این عنوان را داشتند. عنوان مذکور از سوی ترکان به ایران، هند، قفقاز و کرانه‌های دریای سیاه نفوذ کرد، زیرا سلاطین و فرمانروایان ترک همه عنوان «خاآن=خان» داشتند».[۳۸]

چنانکه در دایرة‌المعارف مذکور آمده است خاآن ــ قاآن و خان عنوانی است که فرمانروایان ترک برخود می نهادند. رؤسای قبایل و ایلهای ترک نیز عنوان «ایلخان» داشتند.

قاآن، خاآن، خاقان و خان شکلهای گونه گونی از یک واژه و عنوان است که در میان اقوام مختلف ترکی زبان به صورتهای گونه گون تلفظ می شده است. بعدها عنوان خاقان و خان به فرمانروایان قبیله‌هایی که ایل شده و تابع قبایل ترک بودند نیز گفته شده است.

در مورد خزران نیز ما به عنوان خاقان برمی خوریم. شاید این عنوان پس از

37- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie. Moskva. izdatelstvo Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia. 1973. str. 207.

*Chan

38- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie. Tom 46 Moskva. 1957. str. 52. Stova «Khan».

نفوذ ترکان به سرزمین خزران راه یافته باشد. درپایان شاهنشاهی ساسانی سران قوم آوار نیز که دشمن ترکان بودند، این عنوان را داشتند. با نفوذ ترکان به ایران واژه‌ی «خان» به سرزمین ما راه یافت.

و امّا درچین، به جرأت می توان گفت که هیچگاه این نام به کسی از امپراتوران وفرمانروایان کشورمذکورداده نشده است. تنها مشابهتی که وجود دارد در مورد نام قوم اصلی و نام یکی از دودمانهای امپراتوران چین است، نه لقب و عنوان امپراتور. درچین بالغ برپنجاه قوم سکنی دارند که عمده‌ترین آنهاقوم «خان» است. قوم خان شامل نود و پنج درصد از مجموع مردم چین است[۳۹] این نام هیچگاه تلفظی مشابه «خاآن» و یا «قاآن» نداشته است. زیرا با شیوه تلفظ واژه‌ها در زبان چینی سازگار نیست.

درضمن چنانکه اشارت رفت یکی از سلسله امپراتوران چین نام «خان» داشته است که همان نام قوم اصلی چین است. در دایرةالمعارف بزرگ شوروی در این باره چنین آمده است:

«خان نام سلسله امپراتورانی است که از سال ۲۰۶ پیش از میلاد تا سال ۲۲۰ میلادی بر بخش بزرگی از سرزمین چین فرمان می راندند. دوران فرمانروایی امپراتوران دودمان «خان» بتقریب همزمان با روزگار شاهنشاهی پارتیان در ایران بود. این دودمان نه تنها نواحی شرقی و کرانه‌های رودهای بزرگ هوانگهو و یانگ‌تسه کیانگ را زیر فرمان داشت، بلکه برتسین کیانگ و نیز بر بخشی از کره و ویتنام فرمان می راند. در روزگار فرمانروایی امپراتوران خان، کاروانهای بازرگانان همراه با نمایندگان سیاسی به سوی سرزمینهای تابع شاهنشاهی پارت، از جمله باختر (بلخ)، سغد و خوارزم روان شدند»[۴۰].

بدین روال چنانکه خوانندگان ارجمند توجه فرموده‌اند واژه‌ی چینی «خان» هیچ رابطه‌ای با عنوان ترکی خاقان، قاآن، خاآن و خان ندارد و مشابهت «خان» در زبان چینی با عنوان «خان» در زبان ترکی تصادف محض است.

39- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie. Moskva. 1975. str. 206.

40- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Vtoroe izdanie. Tom 46. Moskva. 1957. str. 63. slova «khan».

٤ــ آیا وهرام پنجم با چینیان ویا ترکان پیکاری داشته است؟

برای معلوم داشتن پیکار وهرام پنجم با «چینیان» ویا «ترکان» نخست باید دانست که پیکار وهرام با دشمنان درچه سرزمینهایی روی داده است؟

طبری از محل پیکار نامی نمی برد. وی می نویسد که بهرام پس از شنیدن خبر حمله‌ی ترکان «سوی آذربایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارومیه رود که در جنگلهای آنجا به شکارپردازد».[۴۱]

از نوشته‌ی طبری چنین برمی آید که وهرام پنجم پیش از درگیری با ترکان به سوی آذربایجان رفت.

طبری هنگام بازگشت وهرام ازپیکار با ترکان باز از آذربایجان سخن می گوید و می نویسد «بازگشت بهرام ازپیکار ترکان از راه آذربایجان بود و همهٔ یاقوت و جواهر تاج خاقان و شمشیر گوهرنشان وی را با زیور بسیار به آتشکده‌ی شیز داد و خاتون زن خاقان را به خدمت آنجا گماشت».[۴۲]

دینوری از بازگشت وهرام به آذربایگان سخنی نیاورده است.[۴۳] بلعمی و فردوسی مسیر حرکت وپیکار وهرام پنجم با دشمنان را ذکر کرده‌اند. نخست نوشته‌ی بلعمی وپس آنگاه سخن فردوسی را از نظر خوانندگان ارجمند می گذرانیم. بلعمی چنین آورده است:

«بهرام از ارمنیه شکارکنان می آمد... با آن سیصد مرد که همراه او بودند و سپاه خاقان بهزیمت کرد و بهرام خاقان را بدست خویش بگرفت و بکشت... دیگر روز بهرام.... **می کشت و می رفت تا از حد عراق به حد خراسان** رفت و تا لب جیحون رفت و سپاه او را به لب جیحون در یافت و وی سرهنگی بزرگ از سرهنگان، بگفت تا با سپاه از جیحون بگذشت و با ترکان جنگ کرد در

۴۱ــ تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمدبن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۴۲ــ همانجا، ص ۶۲۳.

۴۳ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری. اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۶۰.

ماوراء النهر و کشتن بسیار کرد تا همه ترکان ماوراء النهر بزنهار آمدند و بهرام را اطاعت نمودند و فرمان بکردند...»[۴۴]

اینجا نکته‌ای در خور توجه است. از نوشته‌ی بلعمی چنین برمی آید که پیکار با خاقان در درون مرزهای عراق صورت گرفت و پس از پایان پیکار بود که بهرام «می کشت و می رفت تا از حد عراق به خراسان رفت».

معلوم نیست بلعمی برمبنای کدام سند چنین اشاره‌ای کرده است؟

دینوری محل پیکار را درشش فرسنگی مرو می نویسد و جای آن را دهکده‌ی «کشمیهن» می داند. وی مسیر حرکت بهرام را طبرستان، کنارهٔ دریا، گرگان، نسا، مرو و کشمیهن نوشته است.[۴۵]

نوشته‌ی فردوسی نیز به نوشته‌ی دینوری نزدیک است. فردوسی مسیر حرکت خاقان را تا مرو دانسته است. بدین روال دور نیست پیکار میان دو سپاه در حوالی مرو روی داده باشد. بنابراین روایت فردوسی خاقان در نامه‌ای به سران ایران چنین نوشت:

چو من با سپاه اندر آیم بمرو — کنم روی کشور چو پرتذور
برای و بداد و برنگ و ببوی — ابا آب شیر اندر آرم بجوی
بباشیم تا باژ ایران رسد — همان هدیه وساوشیران رسد
بمرو آیم و زآستر نگذرم — نخواهم که رنج آید از لشکرم
....
بمرو اندر آورد خاقان سپاه — جهان شد زگرد سواران سیاه[۴۶]

بنا به نوشته‌ی فردوسی وهرام پس از شنیدن خبر ورود خاقان به مرو عازم آن سامان شد و از راه اردبیل به آمل و گرگان و از آنجا به شهر نسا رفت تا به نزدیک مرو رسید. اینک سخن فردوسی:

---

۴۴ — تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۵۹، ص ۱۲۲.

۴۵ — ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، الخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۰.

۴۶ — شاهنامه فردوسی. متن انتقادی. جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۰.

همی تاخت لشکر چو از کوه سیل — بد آمل گذشت از ره اردبیل[۴۷]
زآمل بیامد به گرگان کشید — همی درد و رنج بزرگان کشید
ز گرگان بیامد به شهر نسا — یکی رهنمون پیش و او از پسا
بکوه و بیابان و بیراه رفت — بروز و به شب گاه و بیگاه رفت
بروز اندرون دیدبان داشتی — به تیره شبان پاسبان داشتی
بدین سان بیامد بنزدیک مرو — نپرد بدانگونه پران تذرو[۴۸]

فردوسی چنین آورده است که «خاقان» آسوده خاطر در «کشمیهن» به شکار پرداخت. وهرام چون از ماجرا آگاه شد، شاد وخرم راه کشمیهن درپیش گرفت و در نخجیرگاه به مقابله‌ی «خاقان» شتافت و او را گرفتار کرد. پس از دستگیری خاقان، سپاه بد ایران همینکه از ماجرا آگاه شد به سپاه دشمن تاخت و از آنان کسی را زنده باقی نگذارد. فردوسی باز در اینجا سخن از چینیان می گوید و سپاه خاقان را چینی می نامد. توجه خوانندگان گرامی را به سخن فردوسی جلب می کنیم.

نوندی بیامد زکارآگهان — که دوراست خاقان ز کار جهان
به تدبیر نخجیر کشمیهن است — که دستورش از کهل اهریمن است
چو بهرام بشنید زان شاد شد — همه رنجها بر دلش باد شد
برآسود روزی بدان رزمگاه — چو آسوده‌تر گشت شاه و سپاه
به کشمیهن آمد بهنگام روز — که برزد سراز کوه، گیتی فروز
همه گوش پر نالهٔ بوق شد — همه چشم بر رنگ منجوق شد
دهاده برآمد زنخجیرگاه — پرآواز شد گوش شاه و سپاه

.....

چو خاقان زنخجیر بیدار شد — بدست خزروان گرفتار شد
چو سیصد تن از نامداران چین — گرفتند و بستند بر پشت زین

۴۷ــ چنانکه از نوشته‌ی فردوسی برمی آید، اردبیل با باء مجهول تلفظ می شده است. در لهجه‌ی آذری نیز تلفظ اردبیل با باء مجهول بوده است. برادران در جایجانی می‌نویسند و با باء مجهول تلفظ می کنند. در شعر فارسی نیز اردبیل مرادف میل آمده است.

۴۸ــ شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هفتم، تصحیح متن به اهتمام دکتر خالقی مطلق، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاورزمین، ۱۹۷۱، ص ۳۰۱.

چو خاقان چینی گرفتار شد — از آن خواب آنگاه بیدار شد
سپهبد زکشمیهن آمد به مرو — شد از تاختن چارپایان چو غرو
بمرو اندر از چینیان کس نماند — بکشتند وزچینیان بس نماند[۴۹]

چنانکه خوانندگان ارجمند ملاحظه می فرمایند فردوسی باز در اینجا از چینیان سخن آورده است. امّا در این شعر نکته‌ای قابل توجه می بینیم و آن نامی است که فردوسی ازخزروان برده است.

چو خاقان زنخجیر بیدار شد — بدست خزروان گرفتار شد.

دور نیست خزروان همان «خزران» باشد.

در زبان پارسی جز ازپسوندهای آن، گان و غیره پسوند وان نیز وجود دارد که به آخر نام اقوام و تیره‌ها می آورند چون ایروان، شیروان، نخجوان و قبروان که بویژه در سرزمین قفقاز رایج و معمول بوده است. بدین روال گمان می رود مقصود فردوسی از خزروان همان خزران باشد. شاید در روزگار کهن خزران را به نام خزروان می نامیدند.

هرگاه گمان نگارنده درست باشد، آنگاه ترک بودن دشمنان وهرام پنجم بعید می نماید. زیرا خزران از بدوپیدایش ترکان در آسیای میانه متحدشان بوده‌اند. البته این استدلال صرفاً جنبی است نه اساسی. بهرتقدیر وجود خزران در زمره‌ی سپاهیان و جنگاوران وهرام پنجم سبب شبهه و تردید درباره‌ی ترکان شده است. زیرا هیچگاه خزران دشمن ترکان نبوده‌اند. گرچه تا قرنهای درازبه تبعیت ترکان نیامدند، با اینهمه می خواستند راه ابریشم را زیرنظر گیرند تا از این رهگذر در روابط بازرگانی با روم شرقی (بیزانس) سود فراوان به چنگ آورند. سبب اتحاد خزران با ترکان همین بوده است. بعدها در روزگار خسرو یکم انوشیروان و نیز به هنگام فرمانروایی هرمزچهارم، خسرو دوم و کواذ دوم تا پایان شاهنشاهی ساسانی، خزران دوش بدوش ترکان و رومیان با سپاه ساسانی پیکار کردند و ستم فراوان بر مردم قفقاز روا داشتند.

فردوسی مسیر وهرام پنجم را پس ازپیروزی بر دشمن در بازگشت نیز

---

۴۹ ــ شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، جلد هفتم. تصحیح متن به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۸، ص ۳۹۱ــ ۳۹۲.

آورده است. بنابر روایت فردوسی وهرام ازمرو عازم بخارا شد و از آنجا به رود آموی (جیحون) رفت. بسیاری از سپاه دشمن کشته شدند. پس آنگاه وهرام رحمت آورد و آنان باجگذار شاهنشاه ساسانی شدند و پیمان بستند که جز به فرمان شاه از جیحون نگذرند. بنابراین رود جیحون مرزمیان ایران و مهاجمان شد. و هرام پنجم پس از تمشیت امور به شهر «فرب» و از آنجا سوی آذرآبادگان شد.[۵۰]

در اینجا جای پرسش است. هرگاه ترکان از سرزمینهای دوردست حمله‌ور شده بودند، پس چرا وهرام رود جیحون را مرزمیان ایران و ترکان قرار داد؟ مگر ترکان هنوز در آن سوی جیحون می زیستند؟ پاسخ به این پرسش بی گمان منفی است. ترکان هنوز از سرزمین اصلی خویش به آسیای میانه روی نیاورده بودند. چگونه می توان پذیرفت ترکان بی اندک جنگ و کشتاری سرزمین شمال جیحون را به تصرف آورده باشند؟ در این زمان بقایای کوشانیان و مردم سغد و خوارزم و هیتالیان کجا بودند و چه می کردند؟ آیا می توان این تصور مورخان پارسی و تازی از جمله پندار درباره‌ی ترک و چینی بودن مهاجمان را درست پنداشت؟ تازه از این مقوله که بگذریم، فردوسی همه‌ی سرزمینهای کرانه‌ی جنوبی رود آموی را نیز توران زمین می خواند.

نگاهی به نقشه‌ی آسیای میانه در روزگار ساسانیان معلوم می کند که چه کسانی درحاشیه‌ی آمودریا و همسایگی ایران می زیستند.

از مقایسه‌ی مآخذ ذکر شده، بویژه روایت فردوسی می توان مسیر حرکت سپاه و هرام پنجم را روشن کرد. معلوم شده که پیکار در کرانه‌های رود آموی روی داده است.

حال به‌بینیم چه اقوامی در کرانه‌های آمودریا سکنی داشتند و سواحل جنوبی این رود را مورد تهدید قرار می دادند؟

آیا اینان هپتالیان یا هیتالیان نبوده‌اند؟ آیا مهاجمان از نژاد خیونان

۵۰ــ رجوع شود به: شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشت، تصحیح متن به اهتمام م.ن. عثمانوف زیر نظر ع. نوشین مسکو، اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۶۰، ص ۳۹۳ــ۳۹۶.

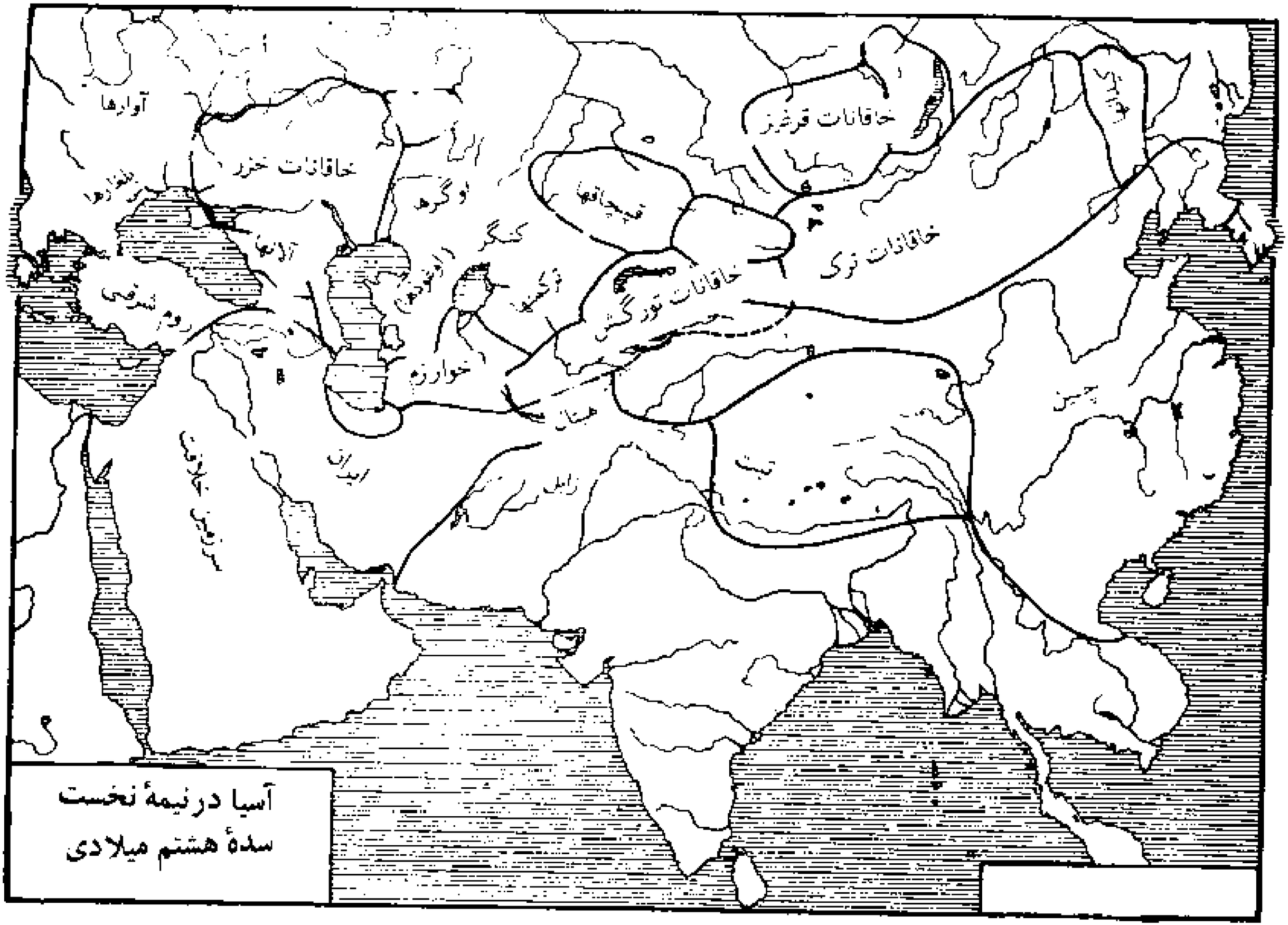
آوارها
خاقانات خزر
خاقانات قرغز
خاقانات ترک
خاقانات تورگش
چین
تبت
ایران
زابل
هیاطله
آلانها
خوارزم
آسیا در نیمهٔ نخست
سدهٔ هشتم میلادی

پوشاک قبایل ترک در سدهٔ دهم میلادی

۱ــ نقل‌از نقش دیواری خوجو

۲ــ تصویری از لی‌لوی‌میان

(هیونان) ساکن دشتهای شمالی ناحیه مرگیان «(مرو)» نبوده‌اند؟

مارکوارت در کتاب «(ایرانشهر)» و آرتور کریستن سن تا اندازه‌ای به روشن شدن مطلب یاری کرده‌اند. دانشمند دانمارکی گرچه به اختصار سخن گفته، با اینهمه مهاجمان مذکور را از «(خیونان)» می داند. وی در این باره چنین نوشته است:

«(وهرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترک خوانده‌اند، به جنگ درآمد. محتمل است که اقوام مزبور خیونان بوده باشند. نام این اقوام را که از نژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده‌اند، در جزء افواجی که بیاری شاپور دوم آمده بودند، دیده‌ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند. بعد از مرگ شاهپور مکرر به خراسان هجوم آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان به شمار رفتند. وهرام شخصاً به مقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت»).[۵۱]

دور نیست مهاجمان بطور عمده از کیداریان و یا گروهی متحد از هونها بوده باشند که بخاطر در دست گرفتن راههای بازرگانی و ارتباط با روم شرقی برای فروش ابریشم دست به پیکار با ایران زدند.

دلیلی خردپذیر برای این گمان وجود دارد و آن پیکارهای یزدگرد دوم فرزند و جانشین وهرام پنجم با کیداریان و دیگر قبایل هیونی ساکن شمال آمودریا و دشت مرو است.

هنوز چند سالی از مرگ وهرام پنجم نگذشته بود که یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی با قبایل هیونی که «(چول)» نام داشتند و در کرانه‌های شرقی دریای خزر می زیستند به جنگ پرداخت و آنان را درهم شکست و در آن ناحیه شهری بنام «(یزدگرد)» بنا کرد. پس آنگاه با گروهی دیگر از هیونها که کیداریان نام داشتند روبرو شد و این وضع تا پایان شاهنشاهی یزدگرد دوم (سال ۴۵۷ میلادی) همچنان ادامه داشت و در روزگار شاهنشاهی فیروز به اوج خود

۵۱ــ پروفسور آرتور کریستن سن: «(ایران در زمان ساسانیان)». ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۳.

رسید.[۵۲]

دیاکونوف در کتاب خود زیر عنوان «تاریخ ایران باستان» چنین اظهار عقیده می کند که وهرام پنجم با هپتالیان درگیری داشته است. وی دراین باره چنین می نویسد:

«در دوران سلطنت بهرام پنجم اولین تصادم جدی با قوه اقتالیت ها آغاز شد. شخص پادشاه ابتکار عملیات را در دست گرفت وکوچ نشینان راشکست داد. ولی بعداً معلوم شد که کوچ نشینان مشرق تا چه اندازه برای ایران دشمن خطرناکی بوده اند»[۵۳]

پذیرش این نظر تا اندازه‌ای دشوار است. زیرا چند سال بعد به هنگام پادشاهی یزدگرد دوم هونها نه تنها به سوی مرزهای ایران، بلکه بجانب اروپا و مرزهای امپراتوری روم به حرکت آمدند و امپراتوری مذکور را مدتی بخود مشغول داشتند. اقوام هیونی تا پایان زندگی یزدگرد دوم نیز با او درپیکار بودند. از این رو عقل چنین حکم می کند که دشمنان وهرام پنجم را پیشتازان اقوام هیونی به شمار آوریم. زیرا تا پایان زندگی یزدگرد دوم درمآخذ پارسی و تازی از هپتالیان سخن نرفته است.

به هنگام شاهنشاهی فیروز فرزند یزدگرد دوم (۴۵۹ ــ ۴۸۴ میلادی) برای نخستین بار در نوشته ها از قوم هپتال یا هیتال یاد شده است. طبری، دینوری، بلعمی، فردوسی و دیگران تنها به هنگام پادشاهی فیروز از هیتالان (هیاطله) سخن گفته اند. هرگاه گمان استاد دیاکونوف درست باشد، آنگاه جای پرسش است. چرا در روزگار شاهنشاهی وهرام پنجم از این قوم سخنی بمیان نیامده است؟

نگارنده ذکر نکته‌ی دیگری را نیز ضرور می داند و آن اینکه اقوام هیونی وهپتالیان ترک نبوده اند. نام «خوشنواز» که شاه هپتالیان بدان نامیده شده

۵۲ــ پروفسور آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی چاپ چهارم، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶ــ۳۱۲.

۵۳ــ م. م. دیاکونوف: «تاریخ ایران باستان». ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۹۷.

است، نه اینکه هیچ قرابتی با زبانهای ترکی وچینی ندارد، بلکه پارسی بودن آن روشن و معلوم است. برای شناختن مردم اصلی سرزمین آسیای میانه کافی است به نامهای جغرافیایی نظر افکنیم تا دریابیم مردم این سرزمین به چه زبانی گفتگو می کردند. ما تا سده‌ی چهارم هجری اثری از نامهای جغرافیایی ترکی در ماوراءالنهر نمی یابیم. آکادمیسین بارتولد دانشمند شوروی درپیرامون نامهای جغرافیایی ترکی درسرزمینهای آسیانه میانه چنین نوشته است:

«ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش ازپیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجاً ناه «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» مبدل شد و **نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد.** زبان ترکی بتدریج ایرانی را ازمیدان بدر کرد، گو اینکه این جریان درعهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تاکنون هم‌پایان نیافته است. اسامی جغرافیایی ترکی یک‌نواخت است و درسرتاسر ترکستان دائماً نامهای آق‌ــ کول، قرا‌ــ کول و آق‌سو و قراسو و مانند اینها تکرار می شود. گاه نیز کلمات ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است». [۱۵]

نوشته‌ی استاد بارتولد مؤید این نکته است که نامهای ترکی ازسده‌ی چهارم هجری وپس از سقوط دولت سامانیان پدید آمده اند.

نگاهی گذرا به نام کوهها، دره‌ها، گردنه ها، رودها، شهرها و نواحی مسکونی آسیای میانه و میان رودان (ماوراءالنهر) نشان می دهد که مردم ساکن این سرزمین نه ازنژاد ترکان بودند و نه به زبان ترکی سخن می گفتند. از نامهایی که درزیر می آوریم به سادگی می توان دریافت که مردم این سرزمین به لهجه‌های ایرانی سخن می گفتند. اینک نامهای جغرافیایی؛

نام کوهها، دره‌ها و گردنه‌ها:

پامیر، هندوکش، خاوک، بتم (بتمان)، سرخان، کوهک، کشکه، شاودار (شنودر).

۱۵ــ و. بارتولد: «آبیاری درترکستان»، ترجمه کریم کشاورز. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، آذرماه ۱۳۵۰، ص ۲۸.

نام رودها و جویبارها.

آمو ــ (آمودریا ــ جیحون ــ گیحون که نام باستانی آن وخشو بوده است).[۵۵] سیر دریا، وخش (سرخاب)، جریاب، وخاب، رودک (قصبه‌ای نیز به همین نام در اطراف تهران وجود دارد)، اندرآب (اندرآبه)، بنجهیر، پنج، اخشو، بربان، پارغر (پارخر)، اندیجرغ، کلیاب دریا (بربان ــ برژان)، رامید (رامیت ــ رمیت)، آب گرم، کوم رود، نهاه رود، خاور رود، بوراب سنگ گردک، سرخان، چارجوی، مرو رود، کشکه دریا، زرافشان، رودسغد، هفت رود، اسکندر کام، آسنگین، سنگرسان، سیاب (سیاه‌آب) بوزماجن، جویبار بکار، جویبار شیشه گران، نوکند، خرقان رود، جرغ رود، پیکان، زر، اروان، فرخشه، کشنه، رامیشنه، خامه، تاراب، جویبار، پنج رود، فراب، هزارسپ، وادک، رودان، باراب، هریرود، هیلمند، اشتیخن، بلنگور، رودشاش (چاچ)، کرشاب (خرشاب)، ورارود، میان رودان.

نام شهرها و نواحی مسکونی:

وخن (وخان)، شغنان (شوغنان)، کران، بدخشان، خلم، تخاران (تخارستان)، بلخ (باختر)، طالقان (طالقان ــ تالخان)، رودک، ورواليز (ولوالیز)، قندوز (قندز)، سمنگان، بغلان، گریابه، بنجهیر، گوربند، کابل، بامیان، مدر، غزنه، منک، هرات، هلبک (هلبوک)، پارغر (پارخر)، ختل (ختلان)، بلنجران، لیوکند، ارهن، کاربنک (کاربنج)، راشت (رشت)، کفرنگن (کافرنیگان)، کفرنگن رامید، وشگرد، کوادیان (قبادیان)، نوذر، ترمذ، ناحیهٔ چغانیان، ده‌نو، کهن دز (کهن دین)، صرمنگان (چرمنگان)، بوغ (بوگ)، ریگ دشت، کمکانان (کمفنان)، اندیژان، شیرآباد، اخرون (خرون)، شومان (سومان)، آمل، چارجوی، نوبهار، بخارا، سمرقند، مرو،

۵۵ــ استاد بارتولد می نویسد: «نام باستانی آمودریا ــ یعنی کلمه «وخشو» یا «وکشو» در نام رود وخش (سرخاب) محفوظ مانده است. (رجوع شود به: بارتولد، «ترکستان نامه» ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۹.

مرغاب، شاپورکان، فاریاب، گوزگان (گوزگانان) یهودیه، کندرم، گرزدان، زم، اخسیسک، قربر (قرب)، میانه، بیرون، افراسیاب، کش، شهرستان، نخشب (نسف)، افشینه، اسبسک (اسبسکت)، جاکردیز، اسفرار، باب‌دستان، پنج‌خین، سنگ‌دیزه، کنون، ماترود، گرجمین، آبدک، پنجیکت، ورغسر، یارکت، کبودنجکت، کشان (کشانی ــ کش)، افرینکت (پرنکت)، اشتیخن، ربنجن (اربنجن)، کوک (کوکث)، ریو، کلاباد، خوارزم، فرغانه، رامثین، شرون، کوشک مغان، پی کند (بیکند)، نوکند، آسیاب‌کشنه، ریگستان، ماه‌روز، خانگاه، خرقان (خرگان)، خرقانکت، اروان، فراوز، فرخشه (ورخشه ــ برخشه)، شاه‌بخش، ویسر، ورمند، نور، افشنه، برکد، بادن، باردیز، هرات، برسخن، برداد، برسان، درزیو، ویبود، دیزک، ذیدوان، زکان، زند، زرخش، زرگران، زرنگره، استان، کایشکن، کمره، کبوذ، میغ (میغن)، مزن، مدیامجکت (المذیامجکثی)، مرزبن، نوزآباد، توکدک، رامن (رامنه)، رزمان، سکان (السکانی)، گئوکله (گبرقلعه)، فروز (فیرزه)، یمگان، تفتازان، تمنگان، مهنه (میهنه)، کشمیهن (کشمن)، بغاباد، ابیورد، درون، سرخکت، تاراب، توسن، ارخس، فغانذیز، خزوان، خرتنگ، خداباد، شادکان، شمیذیز، شیروان (شروان)، شکان (شکستان)، شیا (شیان)، بلخان، بران، غار (ابخشنه)، سغدبیل، اورگنج، گرگانگ، زمخشر، نوزوار، سافردز، درخس، سکاکث،[۵۶] اسپیجاب، باف، برگان (برقان)، بغدادک، روذان، سیب، جگربند، آبادان، سنگ‌آباد، مغکده، مدوا (قریه‌مادی کنونی)، اوش، وشتان، خجند، کان‌بادام، زندرامش، اندکان، اخسیکث، مرغینان، خجستان، کاسان، شاودان، اسروشنه، زامین، دهنو، شاش (چاچ ــ تاشکند کنونی)، اشترکت (شهرشتر).[۵۷]

۵۶ــ واژه‌ی «کث» در برخی لهجه‌های ایرانی به صورت «کد» و «کند» نیز آمده است که هر سه به معنای خانه، محله، روستا، قریه و آبادی است. برخی گمان دارند که این واژه ترکی است. این پنداری است نادرست. «کد» واژه‌ای است پارسی که به زبان ترکی راه یافت. واژه‌های «کدخدا» و «کدبانو» از واژه‌ی «کد» و «کدک» منشاء گرفته‌اند و در این نکته کمتر جای تردید تواند بود. از این رو خطا است هرگاه نامهای پنج‌کند، پی‌کند، نوکند، تاشکند (شاشکند)، اخسکیت، سکاکت، سرخ‌کت، بارکت، اشترکت وغیره را نیمی پارسی و نیمی ترکی بدانیم.

۵۷ــ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابواسحق ابراهیم استخری «مسالک وممالک» ترجمه

استاد بارتولد ساکنان باستانی سرزمین آسیای میانه و ماوراءالنهر را آریایی می شمارد و معتقد است که بعدها مردم این نواحی دچار ترک زدگی شده‌اند. اینک توجه خوانندگان ارجمند را به نوشته‌ی استاد بارتولد جلب می کنیم:

«ماوراءالنهر (ناحیه‌ای متمدن در حوضهٔ آمودریا و سیردریا) به اصطلاح جغرافیون مسلمان قرون وسطی جزو ترکستان (سرزمین ترکان ــ یعنی نواحی واقع میان متصرفات مسلمانان و چین که صحرانشینان ترک و مغول آن را مسکون ساخته بودند) نبوده است. ولی بخش اعظم این کشور ــ که هیچ سد و حد طبیعی آن را از حملات صحرانشینان مصون و محفوظ نمی داشته ــ از لحاظ سیاسی به زیر اطاعت اقوام ترک درآمده بود. مرز سیاسی میان ایران و توران چندین بار دچار دگرگونی شده بود. گاه همچون عهد هخامنشیان و ذوران فرمانروایی تازیان ــ سراسر ماوراءالنهر با آسیای مقدم ــ از لحاظ سیاسی ــ واحد یکپارچه‌ای را تشکیل می داد. ولی از آغاز قرن دهم میلادی این وحدت در زیر فرمان و حکومت آسیای میانه قرار داشته و در پیمانهای صلحی که میان فرمانروایان ایران و توران بسته می شده، در بیشتر موارد آمودریا (رود آمو ــ جیحون) مرز میان «مناطق نفوذ» ــ ایشان اعلام می گشت. اما از لحاظ نژادی ــ سرزمین ماوراءالنهر که در آغاز توسط آریائیان مسکون بوده نیز دچار ترک زدگی شد و اکنون نه تنها صحرانشینان آن سرزمین، بلکه بخش مهمی از مردم مقیم و اسکان یافتهٔ آن نیز به زبان ترکی سخن می گویند».[۵۸]

چنانکه استاد بارتولد نیز آورده است جای تردید نیست که بعدها ترکان به

فارس از قرن ۵ ــ ۶ هجری بکوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص۲۲۶ ــ ۲۷۶، و بارتولد، «ترکستان در عهد هجوم مغول»، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷ ــ ۳۹۹ و بارتولد، «آبیاری در ترکستان» ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، آذرماه ۱۳۵۰.

۵۸ ــ و. و. بارتولد: «ترکستان نامه، ترکستان در عهد هجوم مغول». جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۵۲، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷ ــ ۱۶۸.

سرزمین آسیای میانه که سپس ترکستان نامیده شد راه یافتند و رفته‌رفته زبان ترکی را بر مردم بومی آن سرزمین مسلط گردانیدند. مشابه این وضع در مورد بسیاری از اقوام دیگر چون مردم سغد و خوارزم و چاچ و قفقاز و نیز سرزمین روم و بدیگر سخن آسیای صغیر و قسطنطنیه نیز صادق است. گرچه مهاجمان دوره‌های اسلامی خود از ترکان خالص نبودند، بلکه از قبایلی بودند که با ترکان درآمیختند.

بهر تقدیر با آنچه از نظر خوانندگان ارجمند گذشت، وهرام پنجم چه با قبایل هیونی درگیر شده باشد و چه با اقوام هیتالی، در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه شاهنشاه ساسانی با ترکان و یا چینیان درگیری و پیکار نداشته است. در آن روزگار هنوز ترکان به غرب سرزمین خویش و نواحی آسیای میانه بویژه کرانه‌های آمودریا، سیردریا و هفت رود روی ننهاده بودند. قرنها بعد این سرزمین، ترکستان نام گرفت. باید افزود که تا روزگار سامانیان نیز این نواحی را ترکستان نمی نامیدند. چنانکه می دانیم نام زادگاه سامانیان «وَرارود» و بنابه نوشته‌ی مورخان اسلامی ماوراءالنهر بود.

ترکان نخستین بار در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان به سرزمینهای غربی روی نهادند. ترکان نخست به سال ۵۵۸ میلادی از بیابانهای شرقی و شمالی دریای خزر گذشتند و با هونها و آوارها که در شمال دریای خزر می زیستند و اوگرها که ساکن نواحی شرقی دریای خزر بودند، روبرو شدند و پس از پیروزی بر اقوام مذکور به کرانه‌های مسیر سفلای رود ولگا دست یافتند.

در فاصله‌ی سالهای ۵۶۷ــ۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر را به تصرف آوردند و روانه‌ی کرانه‌های شمالی دریای سیاه شدند تا با دولت امپراتوری روم شرقی رابطه‌ی نزدیک برقرار کنند.[۵۹] بعدها این نزدیکی به اتحاد میان خاقانات غربی و امپراتوری بیزانس در روزگار فرمانروایی هراکلیوس در روم شرقی بدل شد. آن زمان خسرو دوم (ابرویز) و کواذ دوم (شیرویه) برادر یکه‌ی شاهنشاهی ساسانی تکیه داشتند.

۵۹ــ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله‌ی نگارنده در مجله «بررسیهای تاریخی» شماره‌ی سال یازدهم، زیرعنوان «ترکان و ایران در عهد خسرو انوشیروان».

بخش ششم

ترکان و ایران در روزگار خسروانوشیروان

در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان مرزهای ایران از جیحون «بهرود»[1] تا فرات و از دربند قفقاز تا رود سند کشیده شده بود. در آن روزگار شاهنشاهی ساسانی در اوج و بلندترین قله فرهنگ جهانی قرار داشت. همین عامل خود به منبع قدرت و همچنین ضعف ایران ساسانی بدل گشت. آن زمان شاهنشاهی ساسانی از همه عوامل قدرتی که برای دولتی بزرگ ضرور می نمود، از جمله کشاورزی پیشرفته، روستاییان آزادی که سپاه پیاده از میان آنان پدید می آمد، بزرگانی که اداره امور و فرماندهی سپاه را برعهده داشتند و نیز از صنعت و تجارتی تجارتی پیشرفته برخوردار بود.[2]

ثروت میان بزرگان، اشراف و موبدان بخش شده بود و محرومیت جامعه فزونی می گرفت. همین عامل بی گمان مایه ضعف، سقوط و انقراض دولت ساسانی شد.

اشراف و بزرگانی که همواره خواستار افزونی درآمد خویش به حساب کار و کوشش مردم بودند، با موبدان و روحانیون زرتشتی متحد شدند. فشار بر پیروان دیگر دینها نیز در بیشتر موارد رنگی غارتگرانه داشت. اطاعت قبایل کوه‌نشین و ساکن دشت بیشتر صوری و ظاهری بود. زیرا شاهنشاه همه ساله به

۱ــ این شط را «امودریا» و «وهرود» نیز نامیده‌اند. در برخی نوشته‌ها این نام به صورت wehrot آمده است.

2- N. V. Pigulevskaia: «K voprosu o gorodakh Irana v rannem srednevekovie», -- SV 1955, No. 6, str. 72 - 80.

هنگام اخذ مالیات از سران قبایل ناگزیر به زور توسل می جست. از این رو شاهنشاه برای حفظ و نگاهداری تاج و گاه خویش، ناگزیر بود، همواره در جستجوی یاران و متحدانی باشد. این یاران و متحدان، گاه و بیگاه تغییر می یافتند. سبب نیز آن بود که امکان قدرتمندی به هیچیک از گروهها داده نشود. گرچه در این کار، همیشه توفیق از آن شاهنشاه نبود.

گروههای مختلف، نه تنها با شاهنشاه، بلکه با یکدیگر نیز به دشمنی و پیکار دست می زدند. شاهنشاه، گاه برای مبارزه با اشراف و بزرگان ناگزیر بود همواره نیروی کافی در اختیار داشته باشد. داشتن این نیرو خود مستلزم داشتن امکانهای مادی مورد نیاز بود. بنابراین چه بسا اشراف و بزرگان که برضد شاهنشاهان دست به توطئه می زدند و گاه عناصر دلخواه خود را بر تخت شاهی می نشاندند.

کواذ اول (قباد) پدر خسرو یکم انوشیروان که براستی یکی از برجسته‌ترین شاهنشاهان ساسانی بود، خواست تا با حمایت از جنبش مزدکیان با اشراف به مبارزه برخیزد. ولی افسوس که مزدکیان قدر این اقدام و خواست بزرگ شاهنشاه را ندانستند و با افراط خود در پیکار با اشراف و بزرگان و دست زدن به خودسری و مبارزه با همه کس و همه‌چیز بردشوار یها افزودند وموقعیت خویش رادر نزد مردم از جمله متحدان و طرفداران خود متزلزل کردند.

چنین بود وضع ایران در روزگاری که خسرو یک انوشیروان برتخت نشست.

گرچه خسرو انوشیروان دگرگونیهای بسیار در اوضاع ایران پدید آورد، ولی این دگرگونیها تا زمانی ادامه یافت که انوشیروان در قید حیات بود و بزرگان شاهی تکیه داشت. پس از مرگ شاهنشاه کهن سال همه‌چیز دگرگونه شد و تغییر یافت.

به هنگام جنبش مزدکیان، گرچه موقعیت اشراف و بزرگان ایران برای مدتی کوتاه دستخوش تزلزل شده بود، با اینهمه اشراف و بزرگان ساسانی هیچگاه موقعیت پیشین را باز نیافتند و رفته رفته رو به ضعف نهادند.

درضمن با انهدام نهضت مزدکیان، آزادان که گروهی بزرگ از جامعه به شمار می آمدند نیز سخت رو به ضعف نهادند و در آستانه [illegible] قرار گرفتند.

شکست جنبش و عصیان انوشزاد یا انوشگزاد فرزند خسرو انوشیروان که به هنگام بیماری پدر روی داد و به گروهی از مسیحیان مخالف خسرو تکیه داشت، به کور شدن وی و انهدام مسیحیت در ایران انجامید. حال آن که در این روزگار اکثر مسیحیان ایران به شاهنشاه ساسانی وفادار بودند.[۳]

باید یادآور شویم که روحانیان زرتشتی دو بار در معرض خطر انهدام و نابودی قرار گرفتند. بار نخست به هنگام جنبش مزدکیان و بار دوم به روزگار عصیان و سرکشی انوشزاد بود.

بدین روال موبدان زرتشتی در یافتند که تنها در سایه حکومتی مقتدر از خطر انهدام رهایی خواهند یافت. آنان در یافتند که سختگیری و شدت عمل در مورد پیروان دیگر دینها وضع روحانیت زرتشتی را به مخاطره خواهد افکند. از این رو سختگیریهای پیشین را ترک گفتند.

شاهنشاه نیز سیاست دلجویی از پیروان دیگر دینها را در پیش گرفت.

در روزگار خسرو انوشیروان، دیلمیان، ارمنیان، و تازیان دیگر نتوانستند خودمختاری پیشین را باز یابند. از این رو فعالیت و نقش آنان در دستگاه حکومت شاهنشاهی کاستی پذیرفت.

در روزگار شاهنشاهی خسرو یکم انوشیروان، همه چیز، از خزانه و سپاه و حکومت به حیطه قدرت و فرمان شاهنشاه درآمد. از این رو ارتش ایران چه از لحاظ کمّی وچه ازنظر کیفی برتری خارق العاده یافت.

خسرو انوشیروان با دست اشراف زادگانی که پدرانشان به هنگام جنبش مزدکیان از دارایی و زندگی محروم شده بودند، جنبش مذکور را سرکوب کرد. ولی او نمی توانست ثروت و درآمد پیشین را به آنان بازگرداند. زیرا اقتصاد کشور متلاشی و کارکشاورزی، دامپروری و صنعت به خرابی گراییده بود.[۴]

تنها راه درآمد بزرگ برای شاهنشاهی ایران تجارت ابریشم و اخذ حقوق گمرکی از بازرگانان و کاروانیانی بود که از ایران می گذشتند. این درآمد برای سازمان دادن و نگاهداری ارتش نوبنیاد، کافی بنظر می رسید. خسرو یاران خود

۳ــ آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان». ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۲۵۳۱، ص ۴۰۵ و ۴۴۸.

را به فرماندهی سپاه گمارد و صفوف ارتش را با آوردن سکزیان کوچ نشین قوام و استحکام بخشید[۴] و بدین روال دوازده سپاه دایمی پدید آورد.

ارتش جدید خسرو انوشیروان ارتشی دایمی بود. در این ارتش سواران تیرانداز با تجربه مقام والایی داشتند. تمرینهای دایمی و جنگهای پی در پی، سپاهیان ایران را به سلحشورانی با انضباط و یار و یاور یکدیگر بدل کرد. این زمان روح همکاری در میان ارتش قوت گرفت.

پس از خسرو انوشیروان هرمزد چهارم با تکیه به همین ارتش بود که بزرگان و اشراف ایران را مورد حمله قرار داد.

***

چنانکه پیشتر اشاره شد، مبداء تاریخی ترکان از سال ۵۴۳ میلادی و روزگار فرمانروایی بومین است که عنوان «ایلخان» یعنی رئیس ایل و سرزمین را داشت. وی به سال ۵۵۵ میلادی بر سراسر ماوراء سیحون دست یافت. از این تاریخ تماس ترکان و ایران در تاریخ سامانی به ثبت رسیده است.

در روزگار فرمانروایی بومین، برادر کوچکش ایستمی خاقان[۵] مأموریت حمله به غرب را یافت. بومین و ایستمی از اقوام اوگر[۶] بودند که جزو ترکان به شمار می آمدند. نام ایستمی خود مؤید این نکته است. زیرا این نام از ریشهٔ زبان ترکی نیست، بلکه از ریشه زبان اوگوری[۷] است که به معنای «روان گذشتگان» است.

ایستمی دارای عنوان «باتیر ــ جبغو» بود. باتیر (بهادر) از ریشه زبان مغولی است که بعدها به ترکی راه یافت.[۸]

---

۴ ــ آرتور کریستن سن: «ایران در زمان ساسانیان»، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۲۵۳۱، ص ۳۹۰ــ۳۹۴.

5 - Istemi Khaghan = Istemikhan.

6- Tiger Ugor.

۷ ــ زبان اوگوری شاخه‌ای از زبان اوگور ــ فنلاندی است. زبان مردم مجارستان نیز از همین شاخه است. برخی از دانشمندان، زبانهای مانسی Mansi و هانتی Hanti را نیز از این شاخه دانسته‌اند. این زبان از سوی کوچ نشینان سیبری به اروپا راه یافت.

8- Gyorffy, Gy. - Du clan hongrois au comitat de la tribu a pays, II Szâzadok. Budapest. V. 92, 1958, p. 950.

حرکت و پیشرفت سریع ترکان به غرب خود نمودار آن است که با مقاومتی قابل توجه رو برو نشدند. به سال ۵۵۵ میلادی، ایستمی با سپاه خود به «دریای غربی» راه یافت. چنین بنظر می رسد که این، همان دریای خزر باشد. زیرا چنانکه فردوسی در شاهنامه آورده است، دریای آرال مرز ایران و قلمرو ایستمی بود که از «چین تا کرانه های جیحون» و از آنجا تا به سیحون «گلزاریون» و آن سوی چاچ «تاحیه تاشکند کنونی» کشیده شده بود.[۹]

فردوسی چنین آورده است:

چو خاقان چینی نبود از مهان — گذشته زکسری بگرد جهان
همان تا لب رود جیحون زچین — براو خواندندی بداد آفرین
سپهدار با لشکر و گنج و تاج — به گلزاریون بود زان سوی چاچ

از نوشته فردوسی مرز ایران با ترکان بدقت معلوم می شود.

چنین بنظر می رسد که به سال ۵۵۵ میلادی این مرز از شمال تا شکند و سیردریا تا آمودریا و کرانه های جنوبی دریای آرال می گذشت. سغد و بخارا در این روزگار به تصرف هیتالیان آمده بود. بدین روال، ترکان طی یک سال و نیم سرزمین مرکزی قزاقستان و هفت رود و خزر را به تصرف آوردند.

بعدها پیشرفت ترکان دشوارتر شد و سپاه ترک با هونها، وارها[۱۰] واوگرها[۱۱] رو برو شدند. سال ۵۵۸ میلادی این اقوام از ترکان شکست یافتند و فاتحان به کرانه های رود ولگا رسیدند.

وارها که از برابر ترکان گریختند، بعدها به شمال قفقاز آمدند و به

۹ــ رجوع شود به: «شاهنامه فردوسی». متن انتقادی. جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف. زیر نظر ع. آذر. مسکو. اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور. ۱۹۷۰. ص ۱۵۶ــ۱۵۷.

۱۰ــ «وارها» یا «آوارها» (Var—Avar) قومی هستند که در شمال قفقاز سکنی دارند. گروهی از این قوم در داغستان زندگی می کنند.

۱۱ــ درباره اوگرها (Ugr) نظر پژوهندگان متفاوت است. برخی این قوم را همان اویغورها و مردم ترکستان چین (سین کیانگ) می دانند. گروهی دیگر اوگرها را جزا زمرده سرزمین اویغور که اکنون سین کیانگ نامیده می شود، می شمارند. بهر تقدیر، زبان این قوم اوگری یا اوگوری است که به سرزمین فنلاند و مجارستان راه یافت.

صورت قوم آوار شناخته شدند و هنوز هم در داغستان قفقاز سکنی دارند.

ترکان از شط ولگا نگذشتند، بلکه به تحکیم مواضع خویش در کرانه شرقی این رود پرداختند. این پهنه وسیع وظیفه تازه‌ای در برابر خاقانهای ترک پدید آورد و آن اتحاد همهٔ اقوام سرزمین متصرفی در مجموعه‌ای واحد بود. بدین روال کشور وسیعی از ترکان در سراسر دشت پدید آمد که بعدها با چین، ایران و روم شرقی رابطه سیاسی برقرار کرد.

آوارها در آغاز با آلانها متحد شدند.[۱۲] ژوستی نین (یوستی نیانوس)

۱۲ــ آلانها یکی از اقوام آریایی مشهورند که زبانشان نیز از جمله زبانهای ایرانی است. بعضی از محققان آلانها را از اقوام سرمت دانسته‌اند. اقوام سرمت شامل گروههایی بودند که در سرزمین وسیعی از دشتهای اروپا و آسیا سکنی داشتند. سرزمین سرمتها در شرق از دریاچه آرال تا رضی کنونی رومانی و مجارستان در غرب امتداد داشت. سرمتها با وارد آوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده بر سکائیان (تورانی) تا تنگه بسفر، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و با امپراتوری روم و دولت پارت به نبرد پرداختند و در بخشی از اراضی این دو دولت بزرگ سکنی گرفتند. نقش سرمتها در تاریخ اقوام ساکن اروپا و آسیا، شمال دریای سیاه و بطور کلی کشورهای اروپای شرقی حایز اهمیتی بسزا است. در اراضی یاد شده، آخرین سده‌های پیش از میلاد تا سدهٔ چهارم میلادی را عصر سرمتیان نامیده‌اند. سرمتیان در سدهٔ نخست پیش از میلاد، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای سیاه دور راندند. رفته‌رفته، این سرزمین «سرمتیا» ــ سرمتیه ــ نام گرفت. در نقشه‌های جغرافی فرماندهان رومی نیز از سرزمین سرمتیه یاد شده است. اقوام سرمت شامل گروه روکسولان‌ها (Roksolan)، آلانها، سیراکها (Sirak)، آئورسها (Urs) و دیگران بود. روکسولان‌ها و آلانها عمده‌ترین قبایل سرمت به شمار می‌رفتند و در رأس این قبایل قرار داشتند. آلانها ضمن لشکرکشیهای خویش تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند. آلان جزء از ایران است. سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع و تا دربند دارالباب کشیده شده است. بخشی از نواحی شمالی دربند معروف قفقاز در سدهٔ سیزدهم میلادی به آلانها تعلق داشت. گمان می‌رود زمانی این ناحیه جایگاه خزران بوده است. نام آلان در نوشته‌های رومی به صورت «آلانی» ــ (Alani) ــ آمده‌است. مردم آلان خود و سرزمین خویش را «ایرون» ــ (Iron) ــ می‌نامند که با نام ایران مشابهت بسیار دارد. تمام دیگر مردم این سرزمین «آس» است. گرجیان آلانها را «اوس» ــ (Os) ــ و روسها «یاس» ــ (Yas) ــ نامیده‌اند. اکنون در زبان روسی مرده و سرزمین آلان را «اوست» ــ (Ost) ــ می‌نامند. احتمال دارد نام «اوست» از پدید آمده از نام آس می‌دانند. وی معتقد بود که چهانگردان اروپایی در سده‌های میانه «آسها» را «اوست» می‌نامیدند. از روزگار سفر نخستین جهانگرد اروپایی در سدهٔ دوم پیش از میلاد، جغرافیدان باستانی سرزمین «یان‌ــتای» ــ (Yan-tai) ــ را آلانیا می‌نامد. این سرزمین بعدها به نام «آلانیا» معروف شد که همان سرزمین «آورسها» ــ (Urs) ــ و آلانیا مسکن آلانها بود. در سال ۳۷۴ میلادی، هونها سپاهیان آلان را مغلوب کردند و آنان را از سدهٔ سیزدهم

امپراتور روم خواست از این اتحاد به سود خود بهره جوید. سبب نیز آن بود که آلانها متحد روم به شمار می رفتند. ولی خطر هجوم ترکان، آوارها را برآن داشت که با شاهنشاهی نیرومند ایران که در آن روزگار خسرو انوشیروان فرمانروایی آن را برعهده داشت، متحد شوند. اتحاد آوارها با دولت ایران، خطری تازه برای امپراتوری روم شرقی (بیزانس) پدید آورد.

به سال ۵۵۸ میلادی، دیپلماسی ایران پیروز شد و میان دولت ایران و آوارها اتحادی پدید آمد که تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت و کم مانده بود به انقراض و سقوط امپراتوری روم شرقی بیانجامد.[۱۳]

اتحاد آوارها با ایران مایهٔ نگرانی ترکان شد. ولی در میانهٔ سرزمین ترکان و کشور ایران، سرزمین هیتالیان قرار داشت که هم دشمن ترکان و هم خصم ایران بودند. از این رو ایستمی خاقان صلاح کار خود را در آن دید که بجای اتحاد بایوستی نیانوس،[۱۴] نظر موافق خسروانوشیروان را جلب کند.[۱۵]

نهم میلادی، بخشی از قلمرو خاقانات خزر بود. آلانها در روابط خارجی خزران با دولت روم شرقی نقش فعال داشتند. از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست. گمان می رود در سدهٔ دهم میلادی، آئین مسیح در آلان رایج بوده است. از نوشته های سدهٔ سیزدهم میلادی چنین برمی آید که بخشی از مردم آلان پیرو آئین مسیح بودند. ولی از نوشته های سدهٔ چهاردهم میلادی معلوم می شود که دین اسلام در آلان رواج داشته است. این بطوری که سدهٔ هشتم هجری (چهاردهم میلادی) می زیست از آسهای ساکن شهر «سرا» در کنار رود «اتل» ــ ولگا ــ نام می برد و آنان را مسلمان می داند. در سالهای ۱۲۳۸ــ۱۲۳۹ میلادی ضربات سهمگینی از سوی اقوام مغول و تاتار برآلانها وارد آمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند، متحمل رنجها و و برانیهای بسیار شدند. مردم کنونی سرزمین اوستی یا اوست شمالی واقع در قفقاز از بازماندگان آلانها هستند. چنان که اشاره شد، زبان مردم این سرزمین نیز از شاخه های زبانهای ایرانی است. اکنون این ناحیه جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی نام دارد که در دامنهٔ شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز واقع است. مرکز این جمهوری شهر «اورجونیکیدزه» است که در گذشته «ولادی قفقاز» نام داشت.

13- L.N. Gumilov, Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 38.

۱۴ــ یوستی نیانوس Justinianos یا ژوستی نین امپراتور بیزانس (روم شرقی) بود که در روزگار خسرو انوشیروان می زیست. سپاهیان این امپراتور در پیکار با سپاه ایران به شکست سختی گرفتار آمدند و مغلوب خسرو انوشیروان شدند.

۱۵ــ فردوسی در شاهنامه چنین آورده است:

حدود سال ۵۶۰ میلادی میان ایران و ترکان اتحادی به منظور حمله به هپتالیان منعقد شد. هدف عمده این حمله، انتقام مرگ فیروز شاهنشاه ساسانی بود. هدف دیگر این اتحاد تصرف سرزمین سغد از سوی سپاه ایران بود.

هپتالیان ناگزیر شدند در دو جبهه و گاه در سه جبهه با ترکان، ایرانیان و هندیان پیکار کنند. فسوسا سیاست شاهنشاهی ساسانیان در شرق به اندازه کافی مورد پژوهش قرار نگرفته است. با اینهمه منابع و مآخذ موجود، از نرمش و دوراندیشی فراوان در سیاست ایران حکایت می کنند.

به سال ۵۵۰ میلادی، سفیری از ایران به «چان ــ آن»[16] پایتخت امپراتوری چین در شمال‌غرب آن کشور رفت. در ضمن سفیر دیگری نیز از ایران به نزد ترکان رفت و اتحاد میان آنان ضمن ازدواج خسروانوشیروان با دختر ایستمی خاقان با ایستمی خان استحکام پذیرفت.[17]

ایستمی خان در جنگ با هپتالیان خواست ختن را که تا آن زمان در تصرف هپتالیان بود، مسخر کند. ولی خسروانوشیروان بر متحد خویش پیشدستی کرد و نخستین شکست را به سال ۵۶۲ میلادی بر هپتالیان وارد آورد.[18] ولی پیکار بدینجا پایان نیافت.

نخستین ناحیه‌ای که طی این پیکار به تصرف ترکان درآمد، چاچ (تاشکند) بود.[19]

خردمند جوید بدان روزگار — همی دوستی جوید از شهریار
یکی چند بندد نشاری زبان — همه بر مدارد ندیده نجم
بدان دوستی بر همه زی جهد — همان از رد و موبدان رای جهد

شاهنامهٔ فردوسی. متن انتقادی به اهتمام رستم علی یف و زیر نظر برتلس. گ. جلد هشتم. مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۲۶.

16- Chan - an.

17- Menandr, P. 377; Vivien de Saint Martin (Les Huns blancs...P. 77).

تاریخ این زمان را با تاریخ چاپ شده متفاوت دانسته است. به نوشتهٔ فردوسی این حادثه پس از شکست هپتالیان روی داده است که سال ۵۶۵ میلادی است.

18- Menandr. P. 377; Vivien de Saint Martin (Les Huns blancs.... P. 77).

تاریخ این زمان را نیز با تاریخ چاپ شده متفاوت دانسته و زمان آن را سال ۵۶۳ ذکر کرده است.

۱۹ــ شاهنامهٔ فردوسی. متن انتقادی. جلد هشتم. تصحیح رستم علی یف و عنایت الله رضا. زیر نظر برتلس. گ. مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۲۶.

پس از جنگ خسروانوشیروان با همه نیروهای خویش به خلاف توصیه ها و صلاح دید بزرگان به سوی خراسان رفت. شاهنشاه ایران پس از انهدام هیتالیان، خود را از سوی ترکان در معرض مخاطره دید. اختلاف ترکان با ایران که تا آن زمان پنهان مانده بود، آشکار شد و رفته رفته صورتی آشتی ناپذیر به خود گرفت.

ترکان پس از تصرف سرزمینهای واقع در شمال ایران، به راههای بازرگانی مهمی دست یافتند. در این زمان ترکان سرزمین سغد را نیز به متصرفه های خویش ملحق کردند.[۲۰]

پس از سقوط هیتالیان، ترکان نه تنها قدرت سیاسی، بلکه نیروی اقتصادی بزرگی نیز بدست آوردند. زیرا بزرگترین راه کاروان رو که از شرق به غرب می گذشت در اختیار ترکان قرار گرفت. این راه از سرزمین کاشغر و ناحیه شابیرگان (شاپورگان) تا جنوب آسیای میانه کشیده شده بود. سپس این راه به خراسان می پیوست و از خراسان و ری و همدان می گذشت و تا نصیبین (مرز ایران و روم) امتداد می یافت و از آنجا به «کنستانتینوپولیس»[۲۱] (قسطنطنیه) می رسید. بدین رواق از دریای چین تا مرز ایران با وسایل آن زمان یکصد و پنجاه روز راه و از مرز شرقی ایران تا نصیبین (در مرز غربی) هشتاد روز راه بود.[۲۲]

چین در آن روزگار از ایران وسمه، رنگ، قالی، سنگهای گرانبها و پارچه وارد می کرد. یکی از صادرات عمده چین به ایران ابریشم بود که در دربار بیزانس و سرزمین روم شرقی حکم ارز را داشت و هم تراز طلا و سنگهای گرانبها بود.[۲۳]

هدف ایران از در دست داشتن راه ابریشم افزایش گردش کالا نبود.

۲۰ــ شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف و ز بر نظر ع. گر. مسکوه اداره انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۰، ص ۱۵۷. فردوسی در اینجا چنین اشاره می کند:

ز سغد اندرون تا به جیحون میان کشیده رده پیش هیتال خان

21- Konstantinoplis (Constantinople).

22- Sh. Dil: «Iustinian i Vizanteiskaya sivilizatsiia v Ostom veke». SPb., 1908. str. 542.

23- Geliodor. Efiopika. Per. Egunova. Moskva - Leningrad. 1932. str. 99.

بلکه در واقع ضعیف کردن رومیان بود. دولت ایران همواره بهای ابریشم را بالا می برد تا از این رهگذر از روم شرقی طلا و پول بیشتری به چنگ آورد و امپراتوری بیزانس را از لحاظ نظامی ضعیف کند.

افزایش گردش کالا به سود ایران نبود. زیرا روم شرقی به نوبه خود این کالا را در اروپا به گردش می آورد و از این رهگذر بهره می جست و برقدرت نظامی خود می افزود. بدین سبب دولت شاهنشاهی همواره بهای ابریشم را بالا می برد و نیز میزان فروش این کالا را به غرب بسیار محدود می کرد.[۲۴]

بدیهی است دولت روم شرقی نیز نمی توانست به چنین سیاستی از سوی دولت ایران تن دردهد. از این رو همواره راه خصومت و دشمنی با ایران را درپیش می گرفت. دربار روم شرقی می دید که در فاصله های صلح آمیز میان جنگها، همواره مقدار معتنابهی طلا از روم شرقی به ایران سرازیر می شود. از این رو به کوشش برمی خاست. ولی تلاش رومیان برای رهایی از این وابستگی اقتصادی همواره بی نتیجه می ماند.

حدود سال ۵۳۱ میلادی یوستی نیانوس کوشید تا از راه اقیانوس هند و وسیله ملوانان حبشی ابریشم به چنگ آورد. ولی ایرانیان در بندرهای هند از نفوذی بس فراوان برخوردار بودند. از این رو حبشیان نتوانستند در رقابت با ملوانان ایرانی توفیقی بدست آورند.[۲۵]

به سال ۵۷۰ میلادی خسروانوشیروان با تصرف یمن راه دریای سرخ و اقیانوس هند را تمام و کمال بر رومیان بست.

در این روزگار خاقانهای ترک وارد عرصه سیاست شدند. اینها از راه خشکی مقدار قابل ملاحظه ای از ابریشم چین را که به غنیمت گرفته بودند، در اختیار داشتند. با اینکه خاقانها و بزرگان چادرهای (یورت ها) خود را از ابریشم ساخته بودند، باز مقدار زیادی ابریشم بی استفاده باقی مانده بود.

چنانکه گفته شد، پس از انهدام هیتالیان، سغدیان به تبعیت ترکان

24- Sh. Dil: «Justinian i Vizanteiskaya sivilizatsiia v 6 om veke». SPb., 1901. str.543.

25- N. V. Pigulevskaya: «Vizanteiskaya diplomatiya i torgovlya shelkom». VV, T. I (xxvI). 1947. str. 209.

درآمدند. بازرگانان سغدی، چیره دست و ماهر بودند. تجارت ابریشم به سود سغدیان بود. در ضمن ترکان نیز از این بازرگانی سود می جستند. لذا برای ابریشم اضافی خویش درصدد یافتن بازار فروش برآمدند. راه چین به سرزمین سغد گشوده شد. ترکان خود نمی دانستند با اینهمه غنیمت چه کنند؟ سغدیان به آنان فهماندند که باید این ابریشم در بازارهای روم شرقی به فروش رسد.

تنها راه‌حل این مشکل، آن بود که خاقان ترک با شاهنشاه ایران کنار آید و موافقت وی را جلب کند.[۲۶]

ایستمی خان برای ارضاء خواست بازرگانان سغدی که با خواست ترکان موافق بود دست به کار شد و موافقت کرد که یکی از بزرگان سغد به عنوان سفیر تام الاختیار به دربار خسروانوشیروان برود و اجازه حمل ابریشم خریداری شده را از راه ایران بگیرد. سفیر مذکور نیز به شاهنشاه ایران پیشنهاد کرد که در صورت عدم تمایل، خود ابریشم سغدیان و ترکان را بخرد و به هر ترتیب که صلاح می داند با رومیان معامله کند.[۲۷] در عین حال سفیر مذکور حاضر شد بهای ابریشم را به میزان قابل ملاحظه‌ای تنزل دهد.

بدیهی است شاهنشاه ایران نمی توانست با پیشنهاد مذکور موافقت کند. زیرا در صورت موافقت، رومیان پس از مدتی کوتاه، سپاهی بزرگ از مزدوران در کرانه فرات گرد می آوردند و ایران را در معرض تهدیدی بس عظیم قرار می دادند. مردم ایران نیز با قدرت مالی اندک خویش یارای خرید ابریشم را برای مصرف داخلی نداشتند. هرگاه شاهنشاه به خرید ابریشم می‌پرداخت، طلاهای موجود در خزانه را که برای اجرای نقشه‌های سیاسی در شرق و غرب بسیار ضرور می نمود، از دست می داد.

خسروانوشیروان مشکل مذکور را بدین گونه حل کرد. وی برای اینکه مطلب را به ترکان و سغدیان بفهماند، دستور داد تا بخش عمده‌ای از ابریشمهای خریداری شده و موجود را برابر دیدگان سفیر به آتش کشند. شاهنشاه از این

26- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka». 1967. str. 44 - 45.

27- Menandr. Vivon de Saint Martin. (Les Huns blancs...). p. 371 - 372.

طریق به نماینده سغد فهمانند که دولت ایران هرگز به تغییر وضع موجود تن درنخواهد داد.[۲۸]

سغدیان به خاقان ترک شکایت بردند و او برای حل این مشکل سفیرانی از ترکان به ایران فرستاد. ولی آنان نیز توفیقی نیافتند. از بد حادثه، بسیاری از ترکان در این سفر به سبب بیماری درگذشتند و تنها سه یا چهار تن نزد خاقان بازگشتند.

در این مدت فرمانروای دست‌نشاندهٔ سغد نیز توانست خاقان ترک را به نقض اتحاد با ایران و ایجاد پیوند با روم‌شرقی راضی کند. حال آنکه حمل ابریشم از راه شمال دریای خزر و قفقاز بسیار گران و همراه با مخاطره بود. اوگرها هر لحظه ممکن بود اموال کاروانیان را به غارت برند. ولی راه ایران کوتاه‌تر و مطمئن‌تر بود. از این رو ایستمی خان درصدد برآمد مشکل را با زور و از طریق جنگ و اسلحه حل کند. او مدعی شد که نمایندگان ترک، بدست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند. خاقان ترک مرگ نمایندگان خویش را برای حمله به ایران بهانه کرد.[۲۹]

ایستمی خان فرمانروای سغد را نزد امپراتور روم یوستی نیانوس دوم (ژوستی نین) فرستاد. امپراتور نیز یکی از سران سپاه خود را بهمراه وی نزد ایستمی خان فرستاد و قرار براین شد که ترکان و رومیان به‌اتفاق یکدیگر ایران را مورد حمله و تاخت وتاز قرار دهند.

خسروانوشیروان خواستار جنگ نبود. از این رو سفیرانی را نزد خاقان ترک فرستاد. امّا خاقان نماینده روم را در برابر دیدگان سفیر ایران گرامی داشت و نمایندگان ایران را بباد تحقیر گرفت. نمایندگان ایران با دریافت خبر اعلان جنگ به میهن بازگشتند.[۳۰]

سواران ایستمی خان به سرعت از رود آمو گذشتند و چند جاده و ناحیهٔ

28- N. V. Pigulevskaya: «Vizantiskaya diplomatiya i torgovlya shelkom». VV. T. 1. (xxvi). 1947. str. 209.

29- N. V. Pigulevskaya: «Vizantiya na putyakh v Indiiu». Moskva - Leningrad. 1951. str. 202 - 204.

30- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva. Izdatelstvo «Nauka». 1967. str. 46.

کاروان رو را که بخشی از سرزمین ایران بود به تصرف آوردند. ولی مواضع و استحکاماتی که ایرانیان در سدهٔ پنجم میلادی برابر هیتالیان پدید آورده بودند، در نظر ترکان غیرقابل گذر می نمود. از این رو حمله ترکان متوقف ماند.[۳۱]

سال ۵۶۹ میلادی ترکان به سرزمین سغد بازگشتند. عملیات جنگی بدینجا پایان پذیرفت. زیرا ایستمی خاقان نمی خواست سرخود را بردیوار آهنینی که از سپاهیان منظم و تعلیم یافته شاهنشاه ایران بنیان یافته بود بکوبد. خاقان ترک آگاهی یافت که بزودی امپراتور روم در سی النهرین دست به حمله خواهد زد و سپاه ایران را به خود مشغول خواهد داشت. از این رو تصمیم گرفت فعلاً به آنچه دارد بسنده کند.

به سال ۵۷۱ میلادی خسروانوشیروان سند، بست، رخج، زابلستان، طخارستان و کابلستان را متصرف شد. چغانیان نیز به تبعیت ایران درآمدند. امّا سرزمین سغد در اختیار ترکان باقی ماند. و این به سبب صلحی بود که میان خسروانوشیروان و ایستمی خاقان بسته شد.

انعقاد پیمان صلح با ترکان، موفقیت سیاسی بزرگی برای خسرو یکم انوشیروان بود. زیرا نخست مرزهای شرقی کشور را به اندازه‌ای گسترش داد که هیچیک از شاهنشاهان پیشین ساسانی، بدان اندازه دست نیافته بودند. دو دیگر آنکه شاهنشاه ایران توانست نیروهای خود را برای پیکار با رومیان به غرب گسیل دارد.

به سال ۵۷۲ میلادی، لشکریان روم شرقی، نصیبین را در محاصره گرفتند.

خسروانوشیروان با سپاه تعلیم دیدهٔ خویش با سرعتی فراوان به مقابله تاخت و طی پیکار سختی که میان طرفین درگرفت، سپاه روم را درهم شکست.[۳۲] او با تدبیر خویش توانست خاقان ترک را بی طرف نگاهدارد و بر

۳۱ــ رجوع شود به کتاب «ایران در زمان ساسانیان» نوشتهٔ پروفسور آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران، ۲۵۳۱، انتشارات ابن سینا، ص ۳۹۷ و نوشتهٔ تئوفانس بیزانسی (بیزانسی) زیرعنوان «تاریخ بیزانس» ترجمه شده به زبان روسی، چاپ سن پترزبورگ، ۱۸۶۰، ص ۴۹۳.

32- Feofan Vizantijskij: «Vizantijskie istoriki». SPb., 1880, str. 493 - 495.

رومیان پیروز گردد.

این زمان آوارها که دشمن ترکان بودند، به حمله دست زدند و بخشی از شمال دریای خزر را به تصرف آوردند. ایستمی خاقان نیز ناگزیر شد سپاه خود را از جنوب به غرب اعزام دارد.

در فاصله سالهای ۵۶۷ و ۵۷۱ میلادی، ترکان همه سرزمین شمال قفقاز را تصرف کردند و با امپراتوری بیزانس در نزدیکی تنگه بسفر هم‌مرز شدند[۳۳] چنین بنظر می رسید که پلی میان امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و ترکان پدید آمده است. ولی حوادث رنگ دیگری به خود گرفت.

طبری و ثعالبی هر دو ضمن بحث درپیرامون پیکارهای خسروانوشیروان نوشته‌اند که خسرو پس از شکست رومیان متوجه خزران و ترکان غرب شد و آنان را به اطاعت آورد.[۳۴] در هر دو نوشته تاریخ این حمله ذکر نشده است. ولی ثعالبی زمان این پیکار را پس از تصرف انطاکیه دانسته است. گمان می رود این حمله در فاصلهٔ سالهای ۵۷۰ تا ۵۷۶ میلادی باشد. زیرا در این سالها شمال قفقاز به تصرف ترکان آمده بود.

به سال ۵۷۶ میلادی ترکان بسفر را در تصرف خود داشتند. این حادثه نوید می داد که بزودی آتش پیکار میان ترکان و رومیان شعله ور خواهد شد.[۳۵]

ترکان در آغاز به شبه‌جزیرهٔ کریمه حمله بردند. ولی اندکی بعد متوقف شدند. از این رو کوشیدند تا از غرب قفقاز، روم شرقی را در معرض فشار و تهاجم خویش قرار دهند. امّا در اجرای این نقشه توفیقی نصیب ترکان نشد و چند سال بعد ناگزیر به سوی کوههای داغستان عقب نشستند.[۳۶]

۳۳ــ ترکان، مردم ماغر (بلکان) را به تبعیت خویش آوردند و سرزمینهای آخذز، بنجر، بلنجر و خزر را تصرف کردند و تا حدود دربند (باب‌الابواب) در شمال قفقاز پیش تاختند. اما پس از مشاهدهٔ استحکامات دربند عقب نشستند و به دشت بازگشتند. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمدبن جریر طبری، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۲، ص ۶۴۷ــ۶۴۸.

۳۴ــ تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» تألیف محمدبن جریر طبری، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۲۵۳۲، ص ۶۴۹.

35- Menandr: «Vizantiiskie istoriki», Per.S. Destunisa, SPb., 1860, str. 493.

36- L. N. Gumilev: «Drevnie Tiurki». Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 50.

بدین روال خطری که ترکان برای سرزمین روم شرقی (بیزانس) پدید آورده بودند برطرف شد و رومیان از خطر حمله ترکان رهایی یافتند.

بخش هفتم

ترکان و ایران در روزگار شاهنشاهی هرمزد چهارم و اوایل پادشاهی خسرودوم

به سال ۵۷۹ میلادی هرمزد چهارم برجای پدرش خسرویکم انوشیروان برتخت شاهنشاهی ساسانی تکیه زد. چند سال پیش ازپادشاهی وی ایستمی خاقان ترک دیده از جهان فرو بسته بود.

ایستمی خان فرزندی داشت به نام «قراچورین» که در نوشته ها و مآخذ گونه گون او را «قراچورین ترک» و به لقب «تاردوش خان» نامیده اند. در رویدادنامه های چینی نامی از قراچورین دیده نشده است. ولی در نوشته های رومی و ایرانی نام قراچورین آمده است. در مآخذ رومی این نام به صورت «قراچورین»[1] و در نوشته های پارسی «قراجورین» آمده است. در تاریخ بخارای نرشخی چنین آمده است که «دهقانان به نزدیک پادشاه ترکان رفتند و نام آن پادشاه قراجورین ترک بود».[2]

در برخی نسخه های خطی تاریخ بخارا نام فرمانروای ترکان «قراجوزین» آمده است. از مقایسه نام این فرمانروا در نوشته ها و مآخذ پارسی و

1- Grumilev L. N., Biografiia turkskogo khana v «Istorii» Feofilakta Simokatty i v destvitelnosti. - BB. t.xxvi, 1965, str. 159 - 162.

۲ــ ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی: «تاریخ بخارا»، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفرین عمرو، تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعدی، تهران، ۱۳۱۷، ص۶.

رومی چنین برمی آید که نام «قراجوزین» درست نیست و نام «قراجورین» به حقیقت نزدیکتر است. و امّا نگارش «قراجورین» بدان سبب بوده است که اصل کتاب تاریخ بخارا ازسوی نرشخی دراوایل سدهٔ چهارم هجری قمری به زبان عربی نوشته شد و چون در زبان عربی حرف «چ» وجود ندارد، از این رو به جای آن حرف «ج» به کار رفته است. دو قرن بعد نیز کتاب از تازی به پارسی برگردانده شد نام فرمانروای ترک همچنان «قراجورین» باقی ماند.[۳]

در زبان ترکی باستان نام «قراچورین» به معنای «بلای سیاه» است. شاید مقصود از «بلای سیاه» بیماری جذام باشد. باید گفت که بخت با این خان ترک چندان یار نبود.

قراچورین به سال ۵۵۵ میلادی در جنگهای پدرش ایستمی خان با هیتالیان شرکت کرد. پس آنگاه به فرمان پدر در اورال و کرانه های رود ولگا به پیکارپرداخت و بخشی از سرزمینهای تصرف شده را به برادر کوچکش «تورکسنف»[۴] و پسرعمویش «بوری خان»[۵] واگذارد.

قراچورین بعد از مرگ پدر به سال ۵۷۶ میلادی جانشین وی شد و «تاردوش خان»[۶] لقب یافت.

برخی از پژوهندگان برآنند که قراچورین پس از مرگ پدر به قفقاز و شبه جزیره کریمه حمله برد. ولی آگهی های مربوط به هجوم ترکان به سرزمینهای غرب آسیا بسیار آشفته و ناروشن است. مورخان چینی از جغرافیای آسیای غربی آگاهی کافی نداشتند. از این رو نوشته های آنان گنگ و مشوش است. از نوشته های پارسی بتقریب چیزی برجای نمانده است. تنها منابع و مآخذ رومی باقی مانده اند. نوشته های این منابع نیز بسیار آشفته و ناقص اند.

یکی از بزرگترین مدارکی که تاکنون برجامانده، نامه «قراچورین» خاقان ترک به موریکیوس[۷] (موریق) امپراتور روم است. بخشهایی از این نامه در

۳ــ ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی: «تاریخ بخارا»، ترجمه ابونصر احمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفرین عمرو تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷، ص ۶.

4- Turksnaf.
5- Buri - khan.
6- Tardush - khan.
7- Maurikios.

نوشته های تئوفیلاکت سیموکاتا[8] باقی مانده است.[9]

منادر می نویسد که ترکان به سال ۵۷۶ میلادی تنگهٔ بسفر را به تصرف آوردند وپس آنگاه به سال ۵۸۰ میلادی به شبه جزیره کریمه حمله ور شدند.[10]

از نامه قراچورین خاقان ترک به موریکیوس (موریق) امپراتور روم شرقی چنین برمی آید که ترکان حدود سالهای ۵۸۲ــ۵۸۳ میلادی کوشیدند تا از راه قفقاز به سرزمین روم شرقی (بیزانس) رخنه کنند. امّا در این لشکرکشی توفیقی نیافتند. زیرا قراچورین «تاردوش خان» خود در شرق با سپاهیان چین سرگرم پیکار بود.

در نوشته های چینی چنین آمده است: «تاردوش خان از برابر سپاهیان چین عقب نشست. زیرا ایرانیان، هیتالیان و اهل ختن برضد خاقان ترک دست به کار شدند»[11]

در آن روزگار ختن سرزمین کوچکی بود که شماره سپاه آن از چهار هزار تجاوز نمی کرد.[12] هیتالیان نیز آن زمان به تبعیت شاهنشاهی ایران درآمده بودند. سپاه ایران، آن روزگار در بین النهرین سخت سرگرم پیکار با رومیان بود.[13]

به سال ۵۸۴ میلادی میان ترکان و بدیگر سخن درون خاقانات جنگهای داخلی روی داد. برخی از دانشمندان از جمله گومیلوف دانشمند روسی براین عقیده اند که به سبب فقدان دلیل و مدرک گمان نمی رود ترکان به قفقاز حمله ور شده باشند. چنین به نظر می رسد که هجوم ترکان به شبه جزیره کریمه و قفقاز با

8- Theophylactus simokatta.

9- Gumilev L. N., Biografiia tiurkskogo khana v «Istorii» Feofilakta Simokatti i v deistvitelnosti, BB, T.xxvi, 1956, str. 159 - 162.

10- Menandr: «Vizantiiskie istoriki», perevod S. Destunisa SPb., 1899, str 462.

11- Shavanes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) occidentaux. - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. vi, SPb., 1903, p. 49.

12- Shavanes E., Documents, p. 195., Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v srednie Azii v drevnie vremene. T. II, M - L., 1950 - 1953, str. 301.

13- Pigulevskaia N. V., Vizantiia i Iran na rubezh VI - VII vekov, Moskva - Leningrad. 1946. str. 67- 70.

شکست مواجه گردید. دلیل این مدعا تصرف مجدد تنگهٔ بسفر از سوی سپاهیان روم‌شرقی است که به سال ۵۸۸ میلادی روی داد.[۱۴]

نخستین کوشش قراچورین برای منقاد کردن متحدان پیشین با شکست همراه شد.[۱۵] زیرا در آن روزگار خانهای شرق و غرب با یکدیگر آشتی کردند و اتحادی موقت پدید آوردند تا با قراچورین که حکومت و قدرت را از آنان بازستانده بود پیکار کنند.

فرماندهی سپاه متحد مخالفان قراچورین در شرق با «چولوخوئو»[۱۶] و فرماندهی سپاه قراچورین با «ینگ سونوخ ــ تگین» فرزند قراچورین بود که در نوشته‌های پارسی، از جمله در خزائن العلوم و تاریخ بخارا وی را «شیر کشور» نامیده‌اند که گمان می رود لقب او باشد. در کتاب تاریخ بخارای نرشخی پیرامون «شیر کشور» چنین آمده است:

«... دهقانان به نزدیک پادشاه ترکان رفتند و نام آن پادشاه قراچورین ترک بود و آن را از جهت بزرگی بیاغو لقب کرده بودند. و از بیاغو داد خواستند. بیاغو پسر خود را که شیر کشور نام داشت با لشکر عظیم فرستاد. چون شیر کشور به بخارا آمد ابروی را در بیکند بگرفت و بند کرد».[۱۷]

چولوخوئو در زمستان سال ۵۸۷ و اوایل سال ۵۸۸ میلادی به غرب حمله برد. ولی در جنگ کشته شد و لشکریانش درهم شکستند.[۱۸] امّا بازماندگان چولوخوئو سرفرود نیاوردند و تسلیم نشدند. پیکار تا سال ۵۹۳ میلادی همچنان ادامه یافت تا به صلح با قراچورین انجامید. این صلح ثباتی نسبی در اوضاع پدید آورد و زمینه مساعدی برای ایجاد وحدت در خاقانات فراهم کرد. قراچورین برای

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967. str. 108.

15- Theophylactus Simokatta: «Istoriia». Moskva, 1957. str.161.

16- Chuluokhou

۱۷ــ ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی: «تاریخ بخارا» ترجمه بوتصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر و تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷، ص ۶.

18- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka» 1967. str. 116.

اداره کردن بهتر کارها و تسلط برامور، فرزند خود تیلی خان را درپای کند برمسند قدرت نشاند.[۱۹]

قراچورین ترک با نابود کردن رقیبان و خویشاوندان خواست تا به ثروتی بس بزرگ دست یابد و همهٔ باژی (باج) را که خانهای ترک در برابر فروش ابریشم از بازرگانان سغدی می گرفتند، خود تنها به چنگ آورد. امّا بخت با قراچورین یاری نکرد. زیرا زمان مناسب برای این کار بسر آمده بود. هرگاه قراچورین سالها پیش به هنگام پیکارهای سخت میان ایران و روم به چنین کاری دست می زد، شاید توفیق می یافت. ولی این زمان وضع دگرگونه شده بود و ترکان با رومیان سرگرم پیکارشده بودند.

گرچه این جنگ چندان به درازا نکشید. ولی سبب قطع رابطه میان ترکان و رومیان شد و اینان فرصت نیافتند تا برضد شاهنشاهی ساسانی متحدو دست به کار توطئه شوند.

برای ترکان چاره‌ای جز این نبود که به ایران حمله برند و راه ابریشم را به تصرف آورند. بی گمان این اقدام سبب دگرگونیهای اقتصادی بزرگی در «ایل» ترکان می شد و «ایل» از اقتصاد شبانی رهایی می یافت و به حکومت و کشور اقطاعی با چهره‌ای ویژه بدل می گشت. هرگاه ترکان به چنین پیروزی دست می یافتند، ایران با دشواریهای بسیار مواجه می شد و ویرانیها به بار می آمد.

تا زمانی که ترکان سرگرم اختلافهای داخلی خویش بودند، نمی توانستند در سیاست خارجی به توفیقهایی دست یابند. امّا همین که آرامشی درمیانشان پدید می آمد، راه برای توطئه رومیان و حمله به ایران هموار می شد.

تا پایان سال ۵۸۸ میلادی اتحادی رسمی میان ترکان و امپراتوری روم شرقی پدید نیامد. ولی از این پس «گورام» فرمانروای گرجستان میانجی شد و راه نزدیکی ترکان با رومیان را همواره کرد. سرانجام به سال ۵۸۹ میلادی همه دشمنان ایران متحد شدند و بنابه نوشته طبری «دشمنان دیارپارسیان را چنان در برگرفتند که زه دو سوی کمان را در برگیرد».[۱۶]

19- Bichurin N. Ia., Subranie svedenii o narodakh obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, M. - L., 1950, str 279.

۱۶ــ محمدبن جریر طبری: تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۲۶.

در این روزگار هرمزد چهارم فرزند خسرو یکم انوشیروان برار یکه شاهی تکیه داشت و دهمین سال شاهنشاهی خویش را که از سال ۵۷۹ میلادی آغاز شده بود می گذراند.

تابستان سال ۵۸۹ میلادی وضع ایران سخت رو به وخامت نهاد. در مرزهای غربی همواره میان سپاه ایران و لشکریان روم برخوردها و تصادمهایی روی می داد. باوجود برخی موفقیتها، شکست سپاه ایران در حوالی نصیبین، وضع را تا اندازه‌ای دشوار کرده بود. استحکامات سپاه هرمزد چهارم در مارتیروپولیس و عقبه به محاصره لشکریان روم درآمدو مورد تهدید قرار گرفت. طبری شماره لشکریان روم را هشتصد هزار نوشته است.[۱۷] در این زمان دو شیخ عرب بنامهای عباس احول و عمروبن ازرق با گروهی بسیار از عربان برضد شاهنشاه ساسانی قیام کردند و سرزمینهایی را که تا کرانه های فرات امتداد داشت مورد نهب و غارت قرار دادند. این حوادث برای ایران سخت ناخوش آیند بود. این حمله ها موجب از میان رفتن پستهای گمرکی و وارد آمدن زیانهای مادی فراوان به خزانه ایران شد.[۱۸]

در همین زمان لشکریان ترک و خزر از راه خزر و تنگه دار یال به آران و ارمنستان حمله ور شدند.

درشرق نیز ساوه شاه فرمانروای ترکان وداثی هرمزدچهارم که طبری او را «شابه» نامیده است، به ایران حمله برد. از ظواهر اخبار چنین برمی آید که هرمزد چهارم از مادرترک و شاید دختر ایستمی خان متولد شده باشد. طبری این حمله متشکل ترکان و رومیان و عربان را چنین وصف کرده است:

«از هشام بن محمد کلبی روایت کرده اند که ترکان برضد هرمز برخاستند و به قولی دیگر شابه پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصدهزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد و شاه روم با هشتصد هزار سپاه از

۱۷ــ همانجا.

۱۸ــ فردوسی نیز از ویرانی بسیار که بدست تاراجگران صورت پذیرفته سخن گفته است. رجوع شود به: شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، به اهتمام رستم علی یف. زیرنظرع. آذر، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۳۲.

مرزها درآمد و آهنگ او داشت و شاه خزر با سپاهی بزرگ به باب و ابواب رسید و تباهی کرد و ویرانی آورد و دو تن از عربان بنام عباس احول و عمرو بن ازرق با جمعی انبوه از مردم عرب برساحل فرات فرود آمدند و بر مردم سواد حمله بردند و دشمنان هرمز جری شدند و به قلمرو وی هجوم اوردند و تاختند و تازشان چنان شد که دیار پارسیان را غربالی پرسوراخ نامیدند و گفتند دشمنان دیار پارسیان را چنان در برگرفته اند که زه دو سوی کمان را به برگیرد و شابه شاه ترکان کس پیش هرمز و بزرگان پارسی فرستاد و آمدن خویش را با شاه خبرداد و گفت: پلها را مرمت کنید تا سوی دیار شما گذر کنم و بر هر نهر و رود که در راه من به دیار روم باشد وپل برآن نباشد، پل بزنید که خواهم از دیارشما سوی دیار روم شوم»[۱۹]

متحدان چنین می پنداشتند که در ایران لحظهٔ بحران فرارسیده است. هرمز بخش بزرگی از نیروی خود را صرف پیکار با اشراف و بزرگان کرد و عدهٔ کثیری از ایشان را به قتل رسانید. طبری شماره کشته شدگان را بیش از سیزده هزار تن دانسته وچنین نوشته است:

«هرمز پیوسته فیروز بود وهرچه می خواست، بدان دست می یافت، مردی خردمند و مکار و بدنیت بود و از خالگان ترک خویش خوی گرفته بود و بزرگان را خفیف داشت و از دانشوران و بزرگان و خاندان ها سیزده هزار کس و ششصد کس بکشت وپیوسته در اندیشهٔ همدلی با سفلگان وصلاح کارایشان بود»[۲۰]

نکته‌ای را نباید از دیده دور داشت و آن این که اشراف و بزرگان اغلب در رأس سپاه قرار داشتند. گروههای بزرگی از خویشاوندان و فرزندان آنان نیز با

۱۹ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، جلد دوم، ص ۷۲۶.

۲۰ــ همانجا، ص ۷۲۵.

• گمان می رود مدارک مورد استفاده طبری، حاصل کار و بیانگر اندیشه ها و دریافت های طبقه حاکم و گروه اشراف بوده است که کشتار بزرگان و اشراف و حمایت هرمزد چهارم از عامهٔ مردم را سخت نکوهش کرده است. طبری همان عامهٔ مردم را سفله نامیده و نوشته که هرمزد «در اندیشه همدلی با سفلگان و صلاح کار ایشان بود». به اعتقاد نگارنده، این یکی از جهات برجسته، انسانی و شرافتمندانه هرمزد چهارم بوده است و جا دارد تاریخ از او به نیکی یاد کند. از این رو است که باید تاریخ میهن ما مورد تجدید نظر جدی قرار گیرد تا سقیم به جای صحیح ارائه نشود. بنابه نوشتهٔ فردوسی هرمزد می خواست در رویشان را به گنج شاد دارد.

درجه‌های مختلف در سپاه خدمت می کردند. با کشته شدن اشراف، خویشاوندان و فرزندان آنان نیز از شاهنشاه ساسانی دل کندند و به کار سپاه نپرداختند. طبری از تنزل مرتبت بزرگان و سپاه و بد شدن دل اطرافیان با هرمزد سخن آورده است.[۲۱]

همهٔ عوامل مذکور سبب شد که سپاه ایران نیروی رزمندگی خویش را از دست بدهد و از مرزهای ایران چنانکه باید حفاظت و نگه‌داری نشود.

فردوسی با ارائه سخنانی از هرمزد چهارم که در آن از وضع بد و نابسامان کشور سخن رفته، منظرهٔ روشنی در این زمینه به دست داده است. نامداران ایران پس از تعظیم و تکریم به هرمز گفتند: همهٔ ما ارزش یک موبد را نداریم ولی تو موبدان و دبیران را کشتی و از آئین روی گرداندی.

همه نامداران فرومانده‌اند — زهر گونه اندیشه‌ها رانده‌اند
بگفتند کای شاه با رای و هوش — یکی اندر این کار بگشای گوش
خردمند شاهی و ما کهتریم — همی خویشتن موبدی نشمریم
همه موبدان و دبیران خویش — بکشتی و گشتی ز آئین و کیش[۲۲]

ولی موبدی که زنده مانده بود و نزد شاه مقام وزارت داشت به هرمز توصیه کرد که هرچه زودتر با رومیان صلح کند و سرزمین‌های مورد اختلاف را به آنان واگذارد و نسبت به تازیان گذشت روا دارد و امکان خرید کالاهایشان را فراهم آورد. خزران که غنایم بسیار بدست آورده‌اند، از بیم آن که مبادا غنیمت را از دست بدهند، از برابر سپاه ایران خواهند گریخت. تنها خطر از سوی ساوه شاه و زمانی است که ترکان از جیحون بگذرند. در این صورت تأخیر روانیست.

چنین گفت موبد که بودش وزیر — که ای شاه دانا و دانش‌پذیر
سپاه خزر گر بیاید به جنگ — نیابند از ایدر زمانی درنگ
ابا رومیان داستانها زنیم — زین پایهٔ تازیان برکنیم

۲۱ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۵.

۲۲ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی‌یف، زیر نظر ع. آذر، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۳۲.

نـــدارم زدل بـــیـــم از تـــازیـــان کـــه از دیـــدشـــان دیـــده دارد زیـــان
که هـم مـار خـوارنـد وهـم سـوسـمار نـــدارنـــد جـنـــگـــی گـــه کـــارزار
تـــرا ســـاوه شـــاه اســـت نـــزدیـــکـــتـــر وز و کـــار مـــا نـــیـــز نـــاریـــکـــتـــر
زراه خـــراســـان بـــود رنـــج مـــا که ویران کند لشکر و گنج ما
چوتـرک انـدر آیـد زجیحون به جنگ نـبـایـد بـرایـن کـار کـردن درنـگ[۲۳]

در شـعـر فـردوسی چنین آمده است که تازیان را باید در معرض فشار قرار داد. ولی فردوسی درپیرامون چگونگی اجرای این مقصود سخنی نیاورده است.

هـجـوم تـرکـان بـر مـشـکـلات ایران افـزود. ولی هنوز در ایران امکانات بالقوه‌ای برای رفع دشورای‌ها وجود داشت. دشمنانی که از «راه‌خزران» حمله ور شـده بـودنـد، در تـاریـخ پـنـجـم مـاه مه سـال ۸۸۹ مـیـلادی از سوی سپاه ایران به شـکـسـتـی سـخـت دچار آمـدنـد و حـدود مـاه ژوئـن هـمـان سـال با سردرگمی و سرآسیمگی فراوان به سرعت پا به فرار نهادند. ولی می کوشیدند غنایم بدست آمده را نیز با خود همراه ببرند.[۲۴] اندکی بعد جای رومیان را کوه‌نشینانی گرفتند که در خدمت شاه گرجستان، گورام باگراتی[۲۵] بودند. این کوه نشینان نیمه‌وحشی، تابع گـرجـسـتـان بـودنـد. تـنـهـا کـاری که این افراد توانستند از عهدهٔ آن برآیند، حمله و غارت قفقاز بود.[۲۶]

واحـدهـای رومـی نـیـز به فرماندهی سرداری به نام رومن در این حمله به سپاه گـوارم پیوستند.[۲۷] ولی رومیان درصدد اشغال اراضی ایران برنیامدند. هدف رومیان مشغول داشتن بخشی از سپاه ایران در شمال و غرب و کمک به ترکان بود

۲۳ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام علی یف، ز یر نظر ع. آذر، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۳۳.

24- Gumilev L. N., Voina 589 g. i Geratskaia bitva, -«Izvestiia otdeleniia obshchestvennykh nauk Akademii nauk Tadjikskoi SSR», 1960, N 2(23), str. 67.

25- Guram Bagrati.

26- Brosset M., Histoire de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX - e siècle. SPb., 1894.

مؤلف در این کتاب از اقوام اوست و دیگر اقوام ساکن جنوب و شمال غرب گرجستان و نیز اقوام ساکن جنوب داغستان نام برده است.

Sebeos. Istoriia imperatora Irakla, per. s armianskogo K. patkanian, SPb., 1862, str. 33.

که از آسیای میانه حمله‌ور شده بودند، تا بتوانند از این رهگذر ضربت اصلی و قاطع را بر پیکر ایران وارد آورند.

در سپتامبر سال ۵۸۹ میلادی، این واحدها نیز خاک ایران را ترک گفتند. قفقازیان بی آنکه به کارزار دست زنند به خانه‌های خود بازگشتند.

کار ایران با شیوخ تازی آسانتر بود. زیرا با پرداخت مبلغی جزیی توانستند تازیان را به ترک اراضی بین النهرین وادارند.

ولی با اینهمه، هنوز سرنوشت جنگ حل نشده بود.

هجوم ترکان

چنانکه در برخی نوشته‌ها آمده است. یانگ سونوه[28] پسر کوچک قراچورین در ماه اوت سال ۵۸۹ میلادی به شرق ایران حمله‌ور شد. گومیلیوف دانشمند ترک‌شناس شوروی نوشته است که طبق تقویم «پیکار در (یا خانهٔ سده) روی داده است که مدت زمان آن از بیست و دوم ماه ژوئن تا بیست و یکم ماه اوت است.»[29]

سپاه هفتاد هزار نفری ایران که در مرز به نگهبانی می‌پرداخت، مغلوب ترکان شد و پا به فرار نهاد و راه خراسان، طالقان و سرزمین باختر را در پیش گرفت که هرات و بلخ و بادغیس دژهای مستحکم آن بودند. این سرزمین نیز به روی ترکان گشوده شد. طبری می‌نویسد:

«... شابه، پادشاه بزرگ ترکان به سال یازدهم پادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد».[30]

پیاده‌نظام سپاه ایران، در برابر ترکان تاب مقاومت نیاورد. در سراسر کشور نگرانی و سراسیمگی پدید آمده بود. بنابه نوشته طبری «ساوه (شابه) شاه

28- Yang Souh.

29- Gumilev, L. N., Drevnie tiurki, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1964, str. 126.

۳۰ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶.

ترکان، کس پیش هرمز و بزرگان پارسی فرستاد و آمدن خویش را با شاه خبر داد و گفت: پل ها را مرمت کنید تا سوی دیار شما گذر کنیم و بر هر نهر و رود که در راه من به دیار روم باشد و پل بر آن نباشد، پل بزنید که خواهم از دیار شما سوی دیار روم شوم»[۳۱]

متن اولتیماتوم خود نشانه ای از هدف لشکرکشی و موافقت رومیان با ترکان خاقانات غربی برای همکاری است.

در کتسپون (تیسفون) رأی شاهنشاه بر این قرار گرفت که بهرام چوبینه مرزبان ارمنستان و اثورپاتکان (آذربایجان) را که از دودمان مشهورپارتی مهران بود، برای مقابله به سوی ترکان گسیل دارد. بهرام از سوی هرمزد چهارم برای پیکار با ترکان مأموریت یافت. وی از شاهنشاه دوازده هزار مرد جنگی کار آزموده خواست.

طبری و فردوسی هر دو شمارهٔ سپاه ایران را دوازده هزار یاد کرده اند. با اینکه طبری شمارهٔ ترکان را «سیصد هزار»[۳۲] نوشته است، چگونه می تواند رقم دوازده هزار مرد جنگی سپاه بهرام درست باشد.

طبری چنین آورده است:

«وهرمز سخت بیمناک شد و به مشورت پرداخت و همگان گفتند که باید آهنگ شاه ترکان کند و او بهرام چشنس (وهرام گشنسپ) را که از مرده ری بود و به نام چوبین شهره بود با دوازده هزار مرد که بهرام از سالخوردگان نه جوانان برگزید سوی ترکان فرستاد».[۳۳]

فردوسی چنین گفته است:

سپهد بشد تا عرض گاه شاه — بفرمود تا پیش او شد سپاه
گزین کرد ز ایرانیان لشکری — هر آن کس که بود از سران افسری
نبشتند نام ده و دوهزار — زره‌دار و برگستوانور سوار

۳۱ــ همانجا.

۳۲ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۲۶.

۳۳ــ همانجا.

چهل سالگان را نبشتند نام درم برکم و بیش از این شد حرام[۳۴]

ابوحنیفه احمدبن داود دینوری در کتاب اخبارالطوال پیرامون شمارهٔ اندک سپاه ایران چنین دلیلی از قول بهرام چوبینه آورده است:

«پس بهرام بزرگان دیوان را احضار کرد و مرزبانان و بزرگان را نیز به آنها پیوست و دوازده هزارتن از سوارکاران را برگزید که سن هیچ یک از آنها کمتر از چهل سال نبود.

شاه که از این امر آگاهی یافت به بهرام گفت. چرا بیش از این انتخاب نکردی مگر نمی دانی که باید برای مبارزه و نبرد با سیصد هزار تن آماده شوی.[۳۵] بهرام پاسخ داد: شهریارا مگر نمی دانید هنگامی که کیکاووس اسیر گشت و در دژ ما سفری بازداشت شد رستم برای نجات او با دوازده هزار مرد حرکت کرد و کیکاووس را از دست ۲۰۰ هزار نفر رهانید.

همچنین اسفندیار هنگامی که برای کینه جویی به سوی ارجاسپ رفت با ۱۲ هزار نفر رهسپار شد.

وقتی کیخسرو گودرز را برای خونخواهی پدر خود سیاوش برگزید او را به سرکردگی ۱۲ هزار نفر گسیل داشت و گودرز توانست بر سیصد هزار نفر فائق گردد و سپاهی که با ۱۲ هزار نفر تار و مار نشود با هیچ نیرو یی شکست نخواهد یافت»[۳۶]

گمان بسیار می رود که رقم ۱۲ چون رقم ۷ در نزد ایرانیان مقدس و ورجاوند بوده است. ایرانیان باستان به وجود ۱۲ ایزد و هفت امشاسپند اعتقاد داشتند. در میان شیعیان نیز دو گروه هفت امامی و دوازده امامی را مشاهده می کنیم. در عهد صفویه نیز سپاه قزلباش مرکب از دوازده هزار نفر بود.

۳۴ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر ع. آذر، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۴۱.

۳۵ــ فردوسی شمارهٔ اردوی ترکان را چهار صد هزار آورده ولی دینوری همانند طبری سپاه ترکان را مرکب از سیصد هزار دانسته است.

۳۶ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۴ــ۸۵.

چنان که پیشتر اشاره شد، فردوسی سئل سپاهیان ایران را چهل ذکر کرده است. این افراد جنگیان کار آزموده و با سابقه‌ای بودند که بر سپاهیان عادی و حاضر به خدمت ایران برتری داشتند.

سبب این که بهرام اشخاص سالمند را بر جوانان ترجیح داد، واضح و روشن است. نیروی عمده در سپاه ایران، تیراندازان بودند و برای این که سپاهیان تیراندازی را نیک بیاموزند، بیست سال وقت و آموزش مداوم ضرور می نمود. مهارت در تیراندازی نیز سرنوشت پیکار را حل می کرد. در سدهٔ ششم میلادی، سپاه تیرانداز ایران به استادی و سرحد کمال رسیده بود. آنان، نه سینه، بلکه گوش را هدف می گرفتند.[۳۷]

چنان که اشاره شد، بنابه روایت طبری سپاه ساوه شاه به سیصد هزار می رسید. ولی فردوسی عدهٔ سپاه ترکان را چهارصد هزار نوشته است.

در خدمت سپاه ترکان پیلان جنگی قرار داشت. ولی سپاه ایران آتش اندازهایی داشت که با نفت می سوخت و برضد پیلان جنگی به کار گرفته می شد.[۳۸]

ترکان پس از نخستین پیروزی بر مرزبانان ایران، روی به غرب نهادند و به تعقیب سپاه ایران پرداختند. وظیفه عمدهٔ مرزبانان حفظ و نگاه‌داری بلخ تا فرارسیدن سپاه بهرام بود. هرمز از بی خبری ترکان برای فریفتنشان بهره جست و اخبار مجعول در اختیارشان گذارد. او یکی از درباریان خود بنام خراد برزین را که مردی بسیار مکار بود نزد ساوه شاه فرستاد.[۳۹] خراد برزین با ساوه شاه به مذاکره و گفتگو در پیرامون صلح پرداخت و چندان نرمش از خود نشان داد که مورد اعتماد ساوه شاه قرار گرفت. خراد برزین شاه ترکان را اغوا کرد که جهت حمله را تغییر دهد و دشت هرات را به تصرف آورد.

بنعمی محل پیکار سپاهیان ایران و ترک را نزدیکی بلخ دانسته است.

---

۳۶. آدر، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۳۵۶—۳۵۷.

37- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etiudy, SPb., 1909 str. 66.

۳۸— فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام علی یف، زیرنظر

۳۹— همانجا، ص ۳۴۹—۳۵۱.

ولی طبری و فردوسی هر دو، ناحیهٔ هرات را محل پیکار شمرده‌اند. به اعتقاد نگارنده نظر طبری و فردوسی منطبق با واقعیت است. زیرا تصویری که فردوسی از آوردگاه ارائه کرده، با مشخصات جغرافیایی هرات تمام و کمال انطباق دارد.

در این زمان بهرام با سرعتی بسیار به سوی شرق روی آورد. سپاه بهرام چوبین، بجای گذر از راه معمول به بلخ، راه دیگری را برگزید. بهرام با سپاه خویش قهستان را دور زد و در پشت سپاه ترکان قرار گرفت. ساوه شاه نیز با لشکر ترکان از سوی شمال غرب و تنها راهی که از کرانه‌های هریرود می گذشت، به سوی هرات پیش تاخت.

برای روشن شدن مطلب، یادآوری این نکته ضرور می نماید که هرات در دشتی وسیع نهاده شده است. شمال و جنوب هرات با کوههای احاطه شده است. کوههای شمال هرات زنجیرگاه خوانده می شود و کوههای جنوب اسکلج یا امان کوه نامیده می شود. در شرق هرات این دو رشته کوه به یکدیگر می پیوندند و هریرود را در تنگه‌ای میان این دو کوه می فشارند. گذرگاه شمال این کوهستان که براران نام دارد، اندکی وسیعتر است و سواران می توانند از آن بگذرند. طول این گذرگاه حدود هشت کیلومتر است. دشت شمالی که از هریرود تا زنجیرگاه کشیده شده به طول دوازده کیلومتر است. هریرود نیز چندان عمیق نیست و نقاطی دارد که به هنگام تابستان و پاییز می توان از آن گذشت. ولی بیشتر نقاط آن به سبب سرعت جریان آب غیرقابل عبور است.

ترکان با گذر از براران به دشت بائولی گاه درآمدند و سپاه بهرام چوبینه را برابر خود دیدند. این حادثه برای ترکان بسیار غیرمترقبه بود. گمان می رود همهٔ سپاه ترکان در نزدیکی هرات نبودند. گذرگاه تنگ، مانع عبور سپاه سیصد هزار نفری بود و چنانکه از نوشته‌ها برمی آید جناح‌های چپ و راست سپاه ایران، ترکان را در چنگ و محاصرهٔ خود گرفتند.

گمان می رود شمارهٔ سپاه ترکان به فرماندهی ساوه شاه در هرات چندان زیاد نبوده است. شاید او تصور می کرد که تنها با پادگان محافظ هرات رو برو خواهد شد. ترکان به وضع دشواری گرفتار آمده بودند. خراد برزین که وظیفهٔ خویش را به انجام رسانیده بود، شبانه از اردوی ترکان گریخت و خود را به سپاه بهرام رسانید. فردوسی چنین اشاره کرده است.

چو خرآد برزین سوی خانه رفت برآمد شب تیره از کوه تفت
بسیجید و برساخت راه گریز بدان تا نیاید بدو رستخیز[۴۰]

ابوحنیفه احمدبن داود دینوری در کتاب اخبارالطوال نام خرآد برزین را «هرمزد گرابزین» (جرابزین) ذکر کرده و داستان را براینگونه به شرح آورده است:

«از سوی دیگر خاقان ترک خبر حرکت سپاه را شنید و این خبر هنگامی به او رسید که هرمزد گرابزین، مردی که به زیرکی و حسن تدبیر و کیاست معروف بود به نمایندگی از طرف پادشاه ایران به خدمت وی بار یافته بود. نمایندهٔ مزبور یعنی هرمزد گرابزین یکی از باتدبیرترین و داهیه‌ترین رجال ایران به شمار می رفت و سرآمد اقران خود در افسون گری و هوشیاری محسوب می گشت. شاهنشاه ایران به هرمزد گرابزین دستور داده بود، تا خود را فرستادهٔ مخصوص هرمزد معرفی کند که برای صلح و جلب رضایت به آن سوی آمده است.

هرمزد گرابزین توانست با روش زیرکانهٔ خود خاقان ترک را از خرابکاری در خراسان بازدارد. چون هرمزد گرابزین از نزدیک شدن بهرام خبردار شد، شبانه از هرات بیرون رفت و به بهرام پیوست.

هنگامی که خبر نزدیک شدن سپاه ایران به خاقان ترک رسید، به فرمانده نگهبانان خود گفت برو و این ایرانی فریبکار را نزد من بیاور. چون درصدد دستگیری او برآمدند، معلوم شد که شب هنگام از شهر بیرون رفته است».[۴۱]

در نوشته دینوری چند نکتهٔ تاریک می توان یافت:

۱ــ با اینکه دینوری فرار خرادبرزین یا «هرمزد گرابزین» را از هرات دانسته است، معهذا ننوشته که پیکار میان سپاه ایران وارد وی ترکان در کدام ناحیه صورت گرفته است؟

۲ــ با اینکه فرمانروای ترکان از گسیل شدن سپاه ایران آگاهی داشته،

۴۰ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۵۱.

۴۱ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، وتهران، ۱۳۴۶، ص۸۵ــ۸۶.

چگونه سخنان خرادبرزین را باور کرده است؟

۳ــ با اینکه ترکان می توانستند خود را از مهلکه بدر برند، چرا به پیکار دست زدند؟

٤ ــ دینوری پیروزی سپاه ایران را حاصل تیر بهرام و کشته شدن خاقان ترک به دست وی دانسته است.

چنانکه ملاحظه می شود، تفاوتهایی در مآخذ موجود است. ولی از نوشتهٔ دینوری چنین استنباط می شود که متن مذکور خلاصهٔ غیردقیقی از مآخذ باستان است. نمی دانیم این متن از سوی دینوری به اختصار آمده است یا اینکه گذشتگان به چنین اختصاری دست زده اند.

حال برای تخمین زدن شمارهٔ سپاهیان دو طرف، نظری به میدان نبرد می افکنیم. بلنیتسکی دانشمند شوروی پهنهٔ کارزار را حدود دوازده کیلومتر دانسته است.[۴۲]

هرگاه عرض میدان کارزار به گونه ای باشد که بلنیتسکی ذکر کرده است، دریافت ما از شماره سپاه دو طرف بدین گونه خواهد بود:

برای این که سواران بتوانند آزادانه پیکار کنند، باید با یکدیگر بیست متر فاصله داشته باشند. بنابراین هر رده و صف سوار نظام، نمی توانست بیش از دو هزارسوارراشامل گردد. در نوشته ها عمق سپاه ترکان را ده رده آورده اند. از این رو گمان می رود شمارهٔ ترکان درنزدیکی هرات، حدود بیست هزار نفر باشد. اگر این نکته که ترکان ازپیلان جنگی نیز استفاده می کردند، درست باشد، پس آنگاه می توان حدس زد که شمارهٔ اردوی ترکان و سپاه ایران درنزدیک هرات به تقریب برابر بوده است.

ساوه شاه، فرمانروای ترکان، هنگامی که سپاه تازه نفس و آراستهٔ ایران را برابر خویش دید، می دانست که به تله افتاده و اسیر دام شده است. اسبان جنگی ترکان در طول راههای دشوار کوهستانی سخت فرسوده شده بودند. آرایش

42- Belnitskii A. M., Istoricheskaia topografiia Gerata VI veka. Alisher Navoi. Sbornik statei, Moskva - Leningrad, 1946, str. 190.

جنگی ترکان بسیار نامناسب بود و امکان مانور نمی داد.[۴۳]

حال آنکه هرات درپشت سپاه ایران قرار داشت[۴۴] وپایگاهی مهم برای تأمین آذوقه و ساز و برگ و ذخیره مستحکم و استوار بود. جناح راست سپاه ایران به رود و جناح چپ به کوه تکیه داشت. برای سپاه ترکان، عقب‌نشینی از گذرگاهی تنگ در حکم خودکشی بود.

ساوه شاه کوشید تا با بهرام چوبینه به نحوی کنار آید. وی به بهرام تکلیف کرد حاضر است ثروتی بزرگ در اختیارش گذارد و دخترش را به همسری او درآورد و جایگاه نخستین را در دربار خویش به بهرام واگذارد و او را صاحب تاج وتخت ایران کند. ولی بهرام همهٔ پیشنهادهای شاه ترکان را رد کرد. تنها راهی که باقی مانده بود، جنگ و پیکار بود.[۴۵] تنها خرّادبرزین و بزرگ دبیر به بهرام توصیه کردند که پیشنهاد فرمانروای ترکان را بپذیرد.[۴۶] ولی بهرام آنان را به سکوت واداشت و با تمامی سپاه خویش، آمادهٔ جنگ شد.[۴۷]

رده‌بندی سپاه ایران را از نوشته‌های ثعالبی می توان دریافت. وی می نویسد که بهرام پیادگان را در ردهٔ نخستین و درپس آنان پیلان جنگی را جای داد.[۴۸] وی از جناح‌ها عده‌ای را به خدمت خود برگزید. جناح راست، بلندی‌های زنجیرگاه را در اختیار گرفت. جناح چپ در کرانه هریرود استقرار داشت. شهر هرات و باغ‌های آن درپشت جبهه سپاه ایران قرار گرفته بود. ترکان ناگزیر شدند به همان دشتی که در اختیار خود داشتند بسنده کنند. این وضع

---

۴۳ — فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظرع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۵۶.

۴۴ — فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظرع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۵۵.

۴۵ — همانجا، ص۳۵۶—۳۵۹.

۴۶ — همانجا، ص ۳۶۱—۳۶۲.

47- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etiudy. SPb. 1909. str. 49.

48- Tha"alibi. Histoir des rois des pers. traduite par H. zotenberg. paris. 1900. p. 646.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غرراخبارملوک الفرس و سیرهم، تهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص۶۴۶)

برای سپاه ایران بسیار مناسب بود.[۴۹]

گمان می رود نوشتهٔ ثعالبی در مورد شرکت داشتن پیلان جنگی در سپاه ایران منطبق با واقعیت نباشد. ثعالبی براین عقیده بوده است که پیلان جنگی از سوی سپاه ایران در کارزار شرکت داشتند.[۵۰] ولی منابع و مآخذ دیگر، از شرکت پیلان جنگی توسط ایرانیان سخن به میان نیاورده‌اند و بر آن بوده‌اند که پیل جنگی تنها مورد استفادهٔ ترکان بوده است.[۵۱]

پیش از آغاز پیکار، بهرام چوبینه در برابر سپاه ایران به سخن برخاست. سخن بهرام، همانند نطق های دیگر فرماندهان بخاطر تهییج سپاه بود. وی گفت هر یک از شما باید وظیفهٔ خود را تمام و کمال انجام دهید. زیرا در صورت فرار، هیچ یک جان بدر نخواهد برد و از چنگ ترکان رهایی نخواهد یافت و روی نزدیکان و کسان خویش نخواهد دید.

جنگ با حملهٔ پیلان آغاز شد. آمادگی ترکان برای نبرد قطعی و پیکار تا پای جان، چنان اثر نامطلوبی در سپاه ایران گذاشت که کم مانده بود صفوف مقدم سپاه ایران از هم فرو پاشد. تنها مداخله بموقع بهرام سبب شد که روحیهٔ سپاهیان ایرانی تقویت شود و مانع از درهم پاشیدگی لشکر گردد.[۵۲]

ساوه شاه که اثر روانی حملهٔ پیلان جنگی را بی نتیجه دید، به سواران ایران حمله برد و جناح چپ سپاه ایران را در معرض فشار قرار داد. ولی در قلب و جناح راست، ترکان با شکست مواجه شدند.

فشار ترکان به اندازه‌ی شدید بود که نخست بهرام را به اندیشهٔ عقب نشینی و فرار واداشت. زیرا دشت هرات، نه تنها دامی برای ترکان، بلکه در واقع دامی برای سپاه ایران نیز بود. کوهها راه فرار را مسدود می داشتند. بهرام

49- Inostranrsev K. A., Sasnidskie etiudy. SPb. 1909 str. 49.

50- Tha'alibi. Histoire des rois des perses. traduite par H. Zotenberg. Paris. 1900. p. 646.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غررملوک الفرس و سیرهم، تهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص۶۴۶).

۵۱ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، ز برنطرع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۶۶ــ۳۶۷.

۵۲ــ همانجا، ص۳۶۳.

راهی جز پیکار با ترکان نداشت. ثعالبی تلاش بهرام به عقب نشینی و فرار را یکی از حیله های جنگی او دانست.[۵۳] ولی فردوسی عقیدهٔ دیگری را ابراز کرده است. فردوسی می نویسد که ترکان جناح چپ و قلب سپاه ایران را در معرض فشار قرار دادند و گروهی را به فرار واداشتند. بهرام چون چنین دید، سه تن از سپاه جناح چپ را از زین بر زمین افکند و در جناح راست نیز جنگاوران را به مقاومت فراخواند و پس آنگاه به قلب سپاه روی نهاد و به آنان چنین گفت:

چنین گفت با لشکر آرای خویش — که دیوار ما آهنین است پیش
هرآن کس که او رخنه داند زدن — زدیوار بیرون تواند شدن
شود ایمن و جان به ایران برد — به نزدیک شاه دلیران برد
همه دل به خون ریختن برنهید — سپر بر سر آرید و خنجر دهید[۵۴]

ساوه شاه هنگامی که حملهٔ سواران ترک را بی اثر دید، پیلان جنگی را وارد عرصه کارزار کرد. ولی بهرام با حملهٔ متقابل هجوم ترکان را پاسخ گفت و به منظور دفع پیلان، همهٔ نیروهای ذخیرهٔ سپاه ایران را به کار گرفت. در این مرحله از پیکار، کمانداران ایرانی، مهارت و توانایی جنگی خویش را به صورتی بسیار درخشان ابراز داشتند. تیرهای کمانداران سپاه ایران به سوی چشمان و خرطوم پیلان جنگی نشانه گیری شد. گذشته از آن تیرهای آغشته به نفت و قیراندود و آتش زا نیز به همراه تیرهای معمولی به سوی پیلان جنگی افکنده می شد.[۵۵] پیلان جنگی از درد و بیم رو به فرار نهادند و به هنگام بازگشت ترکان را به زیر دست و پا گرفتند و لگدمال کردند.

سپاه ترکان که در معرض هجوم پیلان خویش قرار گرفته بود، آرایش رده های جنگی خود را از دست داد و نتوانست برابر سپاه ایران مقاومت لازم را

53- Tha'alibi, Histoire des rois des Perses, traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, p. 647.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غرر ملوک الفرس و سیرهم، تهران مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۴۷)

۵۴ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، ز یرنظر ع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۶۶.

55- Inostrantsev K. A., Sasanidskie etiudy. SPb., 1909, str. 80 - 81.

ابراز دارد.

ساوه شاه که وضع را بر این گونه آشفته دید، پا به فرار نهاد. ولی از ضربهٔ تیر بهرام چوبینه کشته شد.[۵۶]

بیشتر مورخان مرگ ساوه شاه را براین گونه نوشته اند. دینوری نیز چنین آورده است:

«چون جنگ ادامه یافت، بهرام چوبین با صد تن از دلاوران سپاهش به سوی تپه‌ای که قرارگاه خاقان ترک بود حمله کرد. گروهی که پیرامون خاقان بودند ترسیدند و از اطراف او متفرق شدند. خاقان مرکب خویش را طلبید ولی بهرام خاقان را دید و او را هدف تیری قرار داد که بر اثر آن ازپای درآمد، ترکان پا به فرار نهادند».[۵۷]

طبری نیز مشابه نظر فردوسی و دینوری را ابراز داشته است.[۵۸]

ترکان پس از کشته شدن فرمانروای خویش، سراسیمه پای به گریز نهادند و کوشیدند تا از تنگه باران بگذرند. ولی گذرگاه تنگ و دراز جایی برای گذر یکبارهٔ انبوه سپاهیان ترک نداشت. این زمان بود که سپاه ایران، ترکان دل آشفته و بیمناک را در تنگنا گرفت. بنابه نوشتهٔ فردوسی گروه کثیری از ترکان در آن «تنگ راه» جان سپردند. بیش از ده یک ترکان برجای نماند و آنان که جان به سلامت بردند، اسیر سپاه ایران شدند.[۵۹]

پس ازپایان جنگ، بهرام چوبینه یکماه در هرات ماند و غنایم بدست آمده را میان شاهنشاه و سپاه خویش بخش کرد.

گویند ساوه شاه پسر خود «پرموده» را به جانشینی برگزیده بود تا پس

۵۶ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر ع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۶۷ــ۳۶۸.

۵۷ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۸۶.

۵۸ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۲۶.

۵۹ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر ع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۶۸ــ۳۶۹.

از وی فرمانروای ترکان باشد.[۶۰]

در مورد نام این شخص اختلاف نظرهایی موجود است. فردوسی پسر ساوه شاه را «پرموده» نامیده است.[۶۱] طبری نیز نام او را «برموذه» نوشته است.[۶۲] ولی دینوری در اخبارالطوال نام وی را «یلتکین» ذکر کرده است.[۶۳] مشابهت نوشته‌های طبری و فردوسی مشهود است. درضمن یادآور می شویم که «یلتکین» درمیان ترکان نام نبوده، بلکه لقب و عنوان بوده است. بدین روال گمان می رود جانشین ساوه‌شاه «پرموده» نام داشت و عنوان ایلی او همان «یلتکین» بوده است. شاید پرموده ترجمهٔ پارسی نام ترکی «بو یروق» باشد که ما اکنون «فرموده» می گوئیم. بنابراین گمان می رود نام پسر ساوه شاه «بو یروق‌خان» بوده باشد. «بو یروق» به عنوان نام شخص در میان ترکان وجود داشته و رشیدالدین فضل الله همدانی در داستان «اتفاق بو یروق‌خان با برادر پادشاه نایمان...» به این نام اشاره کرده است.

در این زمان «پرموده» پسر ساوه شاه باقی ماندهٔ سپاه درهم شکسته ترکان را گرد آورد تا باز با سپاه ایران به پیکار دست زند. دینوری در این باره چنین نوشته است:

چون یلتکین از قتل پدر آگاه شد ترکان را به پیکار با ایرانیان و انتقام خون پدر تحریص و تهییج کرد و در نتیجه گروه انبوهی از سپاهیان گرد آمدند و به فرماندهی یلتکین حرکت کردند.

بهرام چون از چگونگی امر باخبر شد جمع کثیری از نواحی خراسان را

۶۰ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۸۶.

۶۱ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، ز یرنظرع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۳۷۲ــ۳۷۳.

۶۲ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۲۷.

۶۳ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۸۶.

گرد آورد و سوی یلتکین رهسپار گردید».[۶۱]

فردوسی می نویسد که «پرموده» پسر ساوه شاه که «بغ پور» یا فغفور نیز می نامیدندش هرچه از گنج و گوهر و درم و دینار داشت دردژ استوار خویش که «افراز» می نامیدند، برجا نهاد و از جیحون گذشت و به سوی بهرام چوبینه شتافت.[۶۵]

چون سپاه بزرگی را برابر خود یافت، کوشید تاکتیک و شیوه رزم کوچ نشینان را به کار گیرد و نخست به جنگ و گریز و پس آنگاه به شبیخون دست زند. چنانکه ثعالبی می نویسد کم مانده بود در این شبیخون بهرام را به چنگ آورد.[۶۶] ولی درهم شکستن سپاه منظم با نبردهای چریکی امکان‌پذیر نبود.

سپاه ایران از رود جیحون گذشت. درپیکار شبانه نیز شکستی سخت بر اردوی ترکان وارد آمد و پرموده با باقی ماندهٔ سپاه خویش به دژ «پای کند» که فردوسی «آواز» نامیده است، گریخت و به آنجا پناه برد.[۶۷]

بهرام چوبینه دژ را به محاصره گرفت. فرمانروای ترک ناگزیر به تسلیم تن در داد.[۶۸] پرموده حاضر شد به خاطر نجات جان خود، به همراه خویشاوندان و زنان و فرزندان خویش به پیشگاه هرمزد، شاهنشاه ساسانی برود. هرمزد نیز به

۶۴ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص۸۶ــ۸۷.

۶۵ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر ع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۷۶ــ۳۷۷.

66- Tha"alibi, Histoire des rois des Perses traduite par H. Zotenberg, Paris, 1900, P.651.

(ثعالبی، ابی منصور، تاریخ غررالسیر المعروف بکتاب غررملوک الفرس وسیرهم، تهران، مکتبه الاسدی، ۱۹۶۳، ص ۶۵۱)

67- Tha"alibi, Histoire des rois de Perses, traduite par H.Zotenberg, Paris, 1900, P. 653.

طبری نامی از این دژ نبرده است ولی فردوسی از آن نام برده و دژ مذکور ناحیه ای است در نزدیکی پای کند که در کتاب حدود العالم نیز آمده است.

۶۸ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۷۲.

گرمی و شایستگی او را پذیرا شد و پس از انعقاد صلح با احترام فراوان پرموده را بازگرداند. دینوری در این باره چنین آورده است:

«پس از دو سوی فرستادگانی برای گفتگوی در امر صلح روانه شدند... یلتکین با پیشنهاد بهرام بشرطی که مورد قبول هرمزد شاه باشد موافقت کرد و هر یک از طرفین به جای خویش نشستند. بهرام چگونگی را به هرمزد نوشت. هرمزد پاسخ داد: یلتکین را با امنای دولت وارکان مملکت و سران و سرداران سپاهش با کمال عزّت به سوی من فرستید.

یلتکین به عراق رهسپار شد، چون به مدائن نزدیک شد هرمزد از او استقبال کرد و هریک از دو پادشاه هنگام ملاقات از اسب پیاده شدند، هرمزد مقدم یلتکین را گرامی داشت و او را در کاخ مخصوص منزل داد و هر دو شهریار با یکدیگر پیمان بستند که تا زنده هستند با هم به صلح و مسالمت رفتار کنند. سپس یلتکین از هرمزد اجازهٔ بازگشت خواست و پس از تحصیل اجازه به کشور خویش بازگشت. چون به خراسان رسید بهرام او را با سپاه خود استقبال نمود و تا مرزهای ترک او را بدرقه کرد». [۶۹]

پرموده یا «بویروق خان» فرمانروای ترک به سرزمین زیر فرمانروایی خویش بازگشت و تا به هنگام مرگ (۶۰۳ میلادی) با آرامی خاطر فرمان راند. در برخی نوشته‌ها پرموده فرمانروای ترک را «نیلی خان» نیز نامیده‌اند. در مآخذ چینی نام این شخص را «سوی شو» [۷۰] ذکر کرده‌اند که معادل همان نام «نیلی خان» است.

ثعالبی پرموده را نواده ساوه‌شاه دانسته است. ولی استاد گومیلف نظر ثعالبی را درست نمی‌داند. [۷۱] بهر تقدیر، تا آنجا که میسر بود مآخذ گونه گون در پیرامون نام این فرمانروای ترک از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

چنان که پیشتر اشاره کردیم، پیکار سپاه ایران با اردوی ترکان به سال

۶۹ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۷.

70- Suy Shu.

71- Gumilev L. N., Drevnie tiurki. Akademiia nauk SSSR. Institut Narodov Azii. Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1967. str. 132.

۵۸۹ میلادی با پیروزی ایران پایان پذیرفت.

در این روزگار ایران از بسیاری جهات در آستانهٔ انهدام بود. ولی پیروزی بهرام چوبینه در هرات، تاریخ تلاشی و نابودی حاکمیت ساسانیان و انهدام نظام ساسانی را حدود نیم قرن به عقب انداخت.

بیست سال تمام ترکان یارای تجاوز به مرزهای ایران را نیافتند. راستی را هریک از این دو قوم همسایه، از دیدگاه تاریخ، سرنوشتی ویژه خویش داشتند.

قیام بهرام چوبینه مربوط به تاریخ ایران است که البته با ترکان نیز خالی از ارتباط نبوده است. بدین سبب ناگزیر از اشاره‌ای کوتاه به قیام مذکور هستیم. رویدادهای داخلی ایران، بویژه در دوران پادشاهی خسرودوم ابرویز (پروین) اثری بسیار در سرنوشت ایران داشت. داستان بهرام چوبینه در کتابی زیرعنوان «بهرام چوبین نامگ» در عهد باستان وجود داشت که متأسفانه برجای نمانده است. مورخانی ایرانی چون طبری، دینوری، بلعمی و فردوسی نیز مطالبی از این داستان را به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند. به گمان نگارندهٔ سطور فردوسی داستان بهرام چوبینه را با تفصیل بیشتری به شرح آورده است و جا دارد بدان توجه خاصی مبذول گردد.

کتاب حاضر چون ویژهٔ رابطه ترکان و ایران در روزگار ساسانیان است. از این رو به مقتضای زمان، شرایط و اوضاع و احوال در آن به داستان بهرام چوبینه اشاره‌هایی شده است.

***

قیام بهرام چوبینه یکی از صفحات جالب تاریخ ایران در روزگار ساسانیان است.

اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم میلادی، نهضت مزدکیان، ایران ساسانی را به لرزه افکند. این نهضت روزگاری برتری یافت و نیروهای رجعی ایران ساسانی را به عقب‌نشینی واداشت و سرانجام موجب بروز برخی اصلاحات در ایران شد.

پس از مرگ خسرو اول انوشیروان، فرزند و جانشینش هرمزد چهارم با دشواری‌های بسیاری مواجه گشت. او با اشراف و بزرگان که از قدرت و نفوذ فراوان برخوردار بودند، مدتی دراز دست به گریبان شد و به مبارزه پرداخت.

هرمزد می کوشید تا نیروی اشراف را درهم شکند. نرمش هرمزد با زیردستان و مدارای او با مسیحیان، مایه نگرانی قشرهای فوقانی جامعه ساسانی شد. در یکی از نوشته های سریانی که مؤلف آن ناشناخته است، چنین آمده:

«هرمزد از اشراف و بزرگان نفرت داشت و از ستم این گروه بر زیردستان کاست».[۷۲]

چنانکه پیشتر اشاره شد هرمزد سیزده هزار و ششصد تن از اشراف و بزرگان را به قتل رسانید و گروه کثیری را به زندان افکند و تنزل رتبه داد. هدف هرمزد نزدیکی با مردم ساده و بهبود وضع عامّه بود. هرمز نسبت به زیردستان باگذشت و نسبت به بزرگان و زبردستان سخت گیر بود. شاید هرمزد می کوشید در میان قشرهای وسیع جامعه، پایگاهی بدست آورد.

بی گمان کارهای هرمزد سبب شد که اشراف، بزرگان و موبدان با او به دشمنی برخیزند.

هنگامی که بزرگان و موبدان، هرمزد را به سبب ابراز محبت و مهربانی نسبت به مسیحیان نکوهش کردند، وی درپاسخ چنین نوشت:

«تخت ما به دوپایهٔ پیشین قوام نگیرد[۷۳] و دوپایهٔ پسین نیز باید. پادشاهی ما نیز با تباه کردن نصاری و پیروان دین های دیگر که به دیار ما جای دارند، استوار نشود. از ستم بانصاری دست بدارید و به کارهای نیک پردازید تا نصاری و اهل دین های دیگر ببینند و شما را سپاس کنند و به دینتان راغب شوند».[۷۴]

موبدان و بزرگان به سبب این اعمال حاضر به تحمّل پادشاهی هرمزد نبودند. از این رو به هنگام قیام بهرام چوبینه، وی را مورد اقبال و پشتیبانی قرار دادند.

72- Pigulevskaia N.V., Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Izdatelstvo AN SSSR, Institut vostokovedeniia. Moskva - Leningrad, 1946, str. 84.

۷۳ــ چنین بنظر می رسد که مقصود هرمزد از دوپایه پیشین شاهی آئین زرتشت و دوپایهٔ پسین آئین نصاری و دیگر آئین های رایج در کشور ایران بوده است.

۷۴ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۲۵.

فردوسی هرمزد را مهربان و شاد کنندهٔ دل درویشان و پارسایان دانسته است.[۷۵] هرمزد در میان دهقانان (دیهیگان) و طبقات متوسط جامعه تکیه گاهی برای خود یافت. چنین به نظر می رسد که هرمزد راه و رسم کواذ اول (قباد) نیای خویش را درپیش گرفت. بویژه آنکه پس از نهضت مزدکیان، طبقهٔ کشاورزان میانه حال در ایران وسعت بسیار یافت. همین امر نیز سبب کینه و دشمنی بزرگان و موبدان با هرمزد شد.

بیان علت قیام بهرام چوبینه براستی کاری است بس دشوار است. به ظاهر گویا اختلاف میان هرمزد و بهرام برسر غنایم گرفته شده از ترکان، موجب بروز قیام بهرام چوبینه شد.

گویا هرمزد، بهرام را از مقام خویش برکنار کرد و شخص دیگری را به جای او فرستاد. ولی بهرام شخص مذکور را به زیرپای پیل افکند.[۷۶]

برخی از مورخان، از جمله دینوری نامه و هدیهٔ خفت انگیز هرمزد را سبب قیام بهرام دانسته اند. دینوری در این زمینه چنین نوشته است:

«هرمزد... تمامی خدمات بهرام را نادیده گرفت و به سردار با کفایت خویش بدبین گردید و یک غل و زنجیر و کمربند و دوکی نزد بهرام فرستاد و به او نوشت:

همانا بر من مسلّم شده است که جز مقدار کمی از غنائم که به دست افتاده است به سوی ما نفرستاده‌ای و این گناه من است که ترا مورد تکریم قرار دادم و اینک غل و زنجیر و کمربند زنانه و دوکی برایت فرستادم تا غل و زنجیر را به گردن افکنی و کلّه بند را به میان بربندی و دوک ریسی را پیشهٔ خودسازی، چه ناسپاسی و حق‌ناشناسی از اخلاق زنان است.

چون این نامه و ضمائم آن به بهرام رسید، خشم خود را فرونشاند و دریافت که این پیش آمد براثر سخن‌چینی بدگویان روی داده است.

۷۵ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیرنظر ع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۷۰، ص۳۱۷ــ۳۱۸.

75- Symocatta, Theophylacti, 3, 8, Historia edidit Carlus de Boor. Lipsiae,1887, P. 127.

قید را به گردن افکند و کمر بند را به میان خود بست و دوک را به دست گرفت و پس از آن بزرگان اصحاب را بارداد، چون همه حاضر شدند نامهٔ شهر یار را بر آنها خواند، همین که ازچگونگی آگاه شدند، از خیرشاه نومید گشتند و در یافتند که فداکاری آنان را به نظر قدردانی تلقی ننموده است.

... پس یاران بهرام به بهرام گفتند: هرگاه تو با ما برخلع هرمزد و خروج بر او همراهی کنی با تو همراه خواهیم بود والاّ ترا خلع می کنیم و دیگری را به سرگردگی خویش برمی گزینیم. بهرام چون آنان را بایکدیگر یکدل و یکزبان دید ناچار برخلاف میل و رغبت خویش به موافقت تن داد».[۷۷]

بهرام سپاه خویش را برضد هرمزد برانگیخت و متعاقب آن جنگ داخلی میان ایرانیان آغاز شد[۷۸] بهرام که برترکان پیروزی یافته بود، این بار از در موافقت درآمد و پشت جبهه خود را استحکام بخشید. پس آنگاه روانهٔ پایتخت ایران شد. هنگامی که سپاه بهرام به نزدیکی نصیبین رسید، لشکریان وی به شهر تاختند و فرماندار نصیبین را به قتل رسانیدند و سرش را نزد هرمزد فرستادند.

هرمزد نیز سپاهی به سوی بهرام گسیل داشت. دو سپاه در نزدیکی زاب با یکدیگر رو برو شدند. ولی زادسپر که فرماندهی سپاه هرمزد را برعهده داشت به بهرام چوبینه پیوست.

هرمزد با شتاب در تیسفون به گردآوری نیرو پرداخت. در این هنگام دشمنان هرمزد از ضعف شاهنشاه بهره جستند و او را کور کردند و به زندان افکندند. پس آنگاه پسرش خسرو دوم را به شاهی برگزیدند.

این کار در ماه فوریه سال ۵۹۰ میلادی وسیلهٔ بندویه و (گستهم) و بسطام که با خسرو دوم ابرویز (پروین) از سوی مادر خویشاوندی داشتند، صورت گرفت.[۷۹]

۷۷ــ ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۸۸ــ۸۹.

78- Pigulevskaia N. V., vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Izdatelstvo ANSSSR, Institut vostokovedeniia, Moskva - Leningrad, 1946, str. 84.

۷۹ــ همانجا، ص ۸۹.

در همان ماه فوریه سال ۵۹۰ میلادی، خسروپرویز تاج برسرنهاد.[۸۰]

به هنگام پادشاهی خسروپرویز نیز بهرام چوبینه همچنان مخالفت و پیکار با دولت مرکزی ایران را ادامه داد و سرانجام شکست یافت.

بهرام پس از شکست نزد دشمنان پیشین گریخت و با مهربانی تمام از سوی خان ترک پذیرفته شد. بهرام که خدمات شایسته‌ای به خان ترکان کرده بود، به عنوان مشاور و دوست در کنار او قرار گرفت.[۸۱]

خسرودوم که از این واقعه پریشان شده بود، از خان ترکان خواست تا بهرام را بدو بازپس دهد. ولی خان ترک از اجرای این درخواست سر باز زد. در نتیجه سفیر حیله گر و نیرنگ باز شاهنشاه ساسانی با تقدیم هدایا، خاتون همسر فرمانروای ترکان را فریفت و وی را به سوءقصد برضد بهرام ترغیب و تشویق کرد. در نتیجه یکی از خدمتگزاران خاتون، بهرام را با خنجر زهرآبداده به قتل رسانید. خان که از این واقعه سخت به خشم آمده بود. قاتل بهرام را کشت.[۸۲]

از این داستان چنین برمی آید که ترکان پس از شکست در هرات و پای کند نیز استقلال خویش را همچنان حفظ کردند و تحت انقیاد هیچ یک از دولت های بزرگ آن روزگار قرار نگرفتند. فشار سیاسی ایران نیز اثری چندان برخان ترک باقی نگذارد و آمودریا همانند گذشته به عنوان مرز سیاسی میان ترکان و ایران باقی ماند.

***

صلح سبب شد که به سال ۵۹۳ میلادی، وحدت مجدد خاقانات احیا شود. به سال ۵۹۸ میلادی اتحاد دیگری میان ترکان خاقانات غربی و امپراتوری روم منعقد شد.[۸۳]

۸۰ــ همانجا، ص ۸۹.

81-Tha"alibi Histoir des rois des Perses. traduite par, Herrmann Zotenberg. Paris. 1869. P. 678.

۸۲ــ در مآخذ پارسی از این خان ترک نامی برده نشده است. گمان می رود این شخص «یبغو یولیق» یا دولان خان فرمانروای ترکان شرقی باشد که با ترکان غربی جنگ داشت و شاید به همین سبب بهرام چوبینه را پذیرفت.

83- Gumilev L. N., Drevnie tiurki. Moskva izdatelstv «Nauka». 1967. str. 132.

خسرو ابرویز (پرویز) که به یاری سپاه روم تخت شاهی را به چنگ آورده بود، ناچار به پیمان صلحی بس زیانبار با (موریق) موریکیوس امپراتور روم تن در داد. پس از کشته شدن امپراتور موریکیوس، خسرو دوم از اوضاع نابسامان بیزانس بهره جست و بنام آنکه می خواهد انتقام وی را بازستاند، به روم حمله‌ور شد.

سال ۶۰۲ میلادی جنگهای ایران و روم شرقی (بیزانس) تجدید شد. ولی در عمل حمله سپاه ایران به سال ۶۰۴ میلادی آغاز گردید. اختلاف میان دو دولت یاد شده، وضع ایران را در مرزهای شرقی دشوارتر کرد.

مردم طخارستان از نظر فرهنگی و اقتصادی با سغد و هند پیوستگی داشتند. ولی ناگزیر از روی اکراه تبعیت ایران را تحمل می کردند. کوشانیان و هیتالیان نیز استقلال خود را از دست داده بودند. از این رو به محض آنکه به سال ۶۰۳ میلادی سپاه ایران در مرزهای بین النهرین و ارمنستان تمرکز یافت، در سرحدات شرق آتش عصیان شعله‌ور گشت و سپاه کوشان دست به حمله زد.[۸۴]

می دانیم که خسرو دوم به سال ۵۹۰ میلادی تاج برسرنهاد. بنابراین تاریخ عصیان در سرحدات شرقی ایران، مصادف با سیزدهمین سال پادشاهی خسرودوم بوده است.[۸۵]

خسرو، مرزبان خویش سمبات با گراتونی را فراخواند و وی را مأمور کرد تا آتش فتنه و آشوب را در مرزهای شرقی ایران فرونشاند. سمبات که نیرویی اندک در اختیار داشت و گفته شده که شمارهٔ سواران او دوهزار بوده است، توانست شورش کوشانیان را درهم شکند. چنین به نظر می رسد که حملهٔ سمبات ناگهانی و غافلگیرانه بوده و همین امر سبب پیروزی شده است. سمبات پس ازپیروزی بر کوشانیان، شورش پادگان ابرشهر را که در خراسان و نزدیک نیشابور قرار داشت، درهم شکست و خود با سیصدسوار که سپوس آن شهر را

84- Sebeos, Istoriia Imperatora Irakla, per. s armianskogo K. Patkanian. SPb., 1862, str. 70.

85- Marquart J., Die chronologie der alttürkischen inschriften. Leipzig, 1898.

خروخت[۸۶]؟ نوشته است روان شد.[۸۷] مردم شهر چون یارای مقاومت در برابر سپاه ایران را نداشتند، دست یاری به سوی ترکان دراز کردند. ترکان به یاری مردم خروخت شتافتند. نام فرمانده اردوی ترکان «(جمبو)» آمده است. (این نام در مآخذ ارمنی «(یبغو)» و «(جبغو)» ذکر شده است. حال آنکه «(جبغو)» عنوان نوادهٔ خان بزرگ «(تون)» بود که وی را «(تون جبغو)» می نامیدند. بنابراین گمان می رود در مآخذ ارمنی، خطابی رخ داده باشد). ترکان، سپاه ایران را غافلگیر کردند. ولی سمبات توانست به همراه سه تن از یاران خویش بگریزد. متعاقب آن ترکان به درون ایران حمله بردند و ری و اصفهان را غارت کردند. امّا چندی نگذشت که «(به دستور خان بزرگ بازگشتند)».[۸۸]

مطالبی که سبئوس دربارهٔ علت عقب نشینی ترکان آورده است قانع کننده به نظر نمی رسد.

درپاییز سال ۶۰۳ میلادی «(خان بزرگ)» بر رأس ترکان قرار نداشت. زیرا در همین زمان بود که قراچورین، پس از درهم شکسته شدن قوای ترکان سرزمین هایی را که به تصرف آورده بود، ترک گفت و در جستجوی پناهگاهی مناسب به سرزمین «(توغان)» گریخت. چنین به نظر می رسد که اوضاع و احوال، نوادهٔ او را وادشت که به منظور حفظ و نگاهداری سرزمین خویش، به آن سامان بازگردد.[۸۹]

بدین روال پیروزی سپاه چین در نزدیکی «(هنگان)» ایران را نجات بخشید و امپراتوری روم شرقی را در معرض خطر انهدام قرار داد.[۹۰]

همین که ترکان بازگشتند، سمبات با سپاه خویش دگر بار به کوشان حمله برد. با این که سمبات تا بلخ پیش تاخت، معهذا نتوانست مواضع خود را در طخارستان محکم کند. ناگزیر به مرغاب بازگشت و به مرزبانی مرزهای شرقی

86- Khrokht.

87- Sebeos. Istoriia Imperator Irakla, per. s armianskogo K. patkanian, SPb., 1862, ste 189, prim. 52.

۸۸ــ همانجا، ص ۷۱.

89- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki. Akademiia nauk SSSR. Institut narodov Azii, Izdatelstvo «Nauka» Moskva, 1967, str. 133.

۹۰ــ همانجا، ص ۱۳۴.

ایران ساسانی پرداخت.[۹۱]

زمستان سال ۶۰۳ ــ ۶۰۴ میلادی، تسهیلاتی در وضع ایرانیان پدید آمد. نیروی ترکان از سوی سپاه چین درهم شکسته شد. خاقانات تجزیه و از هم گسسته گشت. گرچه خسرودوم نتوانست گوشانیان را به اطاعت وادارد. ولی با این همه، دیگر جای نگرانی نبود. در این زمان سپاه ایران به سوی روم شرقی حمله برد.

ذکر این نکته ضرور است که رویدادهای سرحدات شرقی ایران سبب شد که لشکرکشی ایران به غرب سریعتر انجام پذیرد. جای دارد که وضع داخلی امپراتوری روم‌شرقی را که در این زمان سخت به آشفتگی گراییده بود، از نظر دور نداریم.[۹۲] تا زمانی که ترکان ضعیف بودند، سپاه خسرو دوم (ابرویز) ضمن کسب پیروزی های پی درپی، به سوی غرب پیش می تاخت.

***

به سال ۵۹۷ میلادی، ترکان از سوی امپراتوری چین که «یان‌تسزیان»[۹۳] بنیادگزار دودمان «سوی»[۹۴] برآن فرمان می راند، نگران شدند.

قراچورین خواست تا با موریکیوس امپراتور روم‌شرقی اتحاد پیشین را تجدید کند و برای سرکوب «آوارها» به قفقاز حمله برد. موریکیوس به قراچورین پاسخ موافق نداد. وی اعلام داشت که اختلاف های داخلی را برطرف کرده و همهٔ دشمنان را به اطاعت آورده است.[۹۵]

قراچورین از کمک و یاری امپراتور روم‌شرقی ناامید شد. ولی ترکان، آسیای میانه را همچنان در تصرف خود داشتند. نیلی خان نوادهٔ قراچورین در پای کند (بلخ) و «شگوی»[۹۶] نوادهٔ دیگر او در «چاچ» (تاشکند کنونی) قرار

91- Marquart J. Eranšahr, nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. - «Abhandlungen der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen», N.F. Bd III, Berlin, 1901, P. 67.

92- Pigulevskaia N. V., Vizantiia i Iran na rubezhe VI v VII vekov. Izdatelstvo ANSSSR. Moskva - Leningrad. 1946, str. 191.

93- Ian Tsezian

94- Suy.

95- Artamonov M. I.Ocherki drevneishey istorii Khazar. Leningrad, 1936. str. 39.

96- Sheguy.

گرفته بودند و بر آن سرزمین ها فرمانروایی داشتند.[۹۷]

به سال ۵۹۸ میلادی، سپاه چین به فرماندهی شاهزاده «سیو» از «لین چژوئو» گذشت. بدین روال، پیکار چین با ترکان آغاز شد.[۹۸]

در نخستین پیکار که زمستان سالهای ۵۹۸ــ۵۹۹ میلادی درگرفت، توفیق از آن سپاه چین بود.[۹۹] ولی قراچورین توانست به جنوب دیوار بزرگ چین نفوذ و رخنه کند.

تابستان سال ۵۹۹ میلادی سپاه چین به فرماندهی «گائوفان»[۱۰۰] و «یان سو»[۱۰۱] با اردوی قراچورین رو برو شدند.[۱۰۲] جنگ خونینی میان دو سپاه درگرفت. ولی این هنوز پایان کار نبود. در این جنگ «دولان خان» فرمانروای بزرگ ترکان کشته شد. قراچورین پیر نیز از این پس خود را «خان بزرگ» ترکان نامید. وی از این تاریخ «بوگیوخان»[۱۰۳] لقب یافت که ممکن است همان واژهٔ «بو یوک خان» باشد که به معنای خان بزرگ است.[۱۰۴]

قراچورین به سال ۶۰۱ میلادی بار دیگر به چین حمله برد. در این زمان خبر مرگ نیلی خان به قراچورین رسید. گرچه در آغاز اردوی ترکان توفیق هایی بدست آورد، ولی اندکی بعد با شکست رو برو شد و قراچورین ناگزیر به تبت گریخت و در آنجا بدست مردم تبت کشته شد.

«یان تسز یان» سر دودمان «سوی» به سال ۶۰۴ میلادی درگذشت و

97- Grousset R. Histoire de l'Extrême - Orient. I. Paris. 1929. P. 233.

98- Bichurin. N. Ia. (Iakinf). Sobranie svedenii o naradarh. obitavshikh v Sredney Azii v drevnie vremena. t.I. Moskva - Leningrad. 1950. str. 241.

99- Julien S., Documents historiques sur les Tou - Kiue (Turcs). - JA 1864. vol. 3. 515 - 516.

100- Gao fan

101- Ian so.

102- Bichurin. N. Ia. (Iakint). Sobranie svedenii o narodakh. obitavshikh v Sredney Azii v drevnie vremena. t. I. Moskva - Leningrad. 1950. str. 242.

103- Bogiu - khan.

۱۰۴ــ نرشخی در کتاب تاریخ بخارا این لقب خان ترک را به صورت «بغو» و «بیغو» آورده است. ر.ش. به تاریخ بخارا، تألیف ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر القباوی، تلخیص محمدبن زفربن عمرو تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابفروشی سنائی، ص ۶.

«ون دی»[۱۰۵] به جای او بر تخت نشست. ولی چندی بعد به قتل رسید. و پسرش «یان دی»[۱۰۶] توانست برمخالفان و دشمنان خویش پیروز گردد و ترکان شرقی را سرکوب نماید. از آن پس، دو سال تمام (۶۰۵ــ۶۰۶ میلادی) سپاه چین با سپاه ترکان غربی درجنگ بود تا به پیروزی دست یافت.[۱۰۷]

پس آنگاه «یان دی» درصدد برآمد کار ترکان را بسازد. از این رو به حیله و نیرنگ توسل جست و سفیری نزد خان ترکان غربی فرستاد و با تهدید و تطمیع او را واداشت که ازپشت سر به سرزمین ترکان شرقی «توگون» حمله کند.[۱۰۸]

این شرط پذیرفته شد. به سال ۶۰۸ میلادی ترکان غربی به «توگون» حمله بردند. این حمله‌ای بود که توگون‌ها هرگز خیال آن را نیز به خاطر راه نمی دادند.[۱۰۹]

ترکان غربی چون با مقاومتی روبرو نشدند، با سرعت سرزمین توگون را به تصرف آوردند و غنایم زیادی گرفتند. تنها آن دسته از ترکانی که توانستند به کوهها بگریزند، جان به سلامت بردند و رهایی یافتند.

این زمان «یان دی» امپراتورچین موقع را برای حمله به «توگون» مناسب یافت. در همان سال (سال ۶۰۸ میلادی) سپاه امپراتورچین به صورتی ناگهانی و غافلگیرانه به «توگون» حمله ور شد. خان «فو یون»[۱۱۰] با کوچ نشینان همراه خویش رهسپار جنوب شد و به کوهستانهای پربرف گریخت. کسانی که بجامانده بودند به اسارت سپاه امپراتور درآمدند و برای انجام کارهای دشوار ساختمانی به نواحی مختلف فرستاده شدند. از این تاریخ، سرزمین مذکور تحت اداره و فرمانروایی امپراتورچین قرار گرفت.

105- Ven - di.

106- Ian - di

107- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. I, Moskva - Leningrad. 1950, str. 280.

ـ همانجا، ص ۲۸۱.

109- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Istoriia Tibeta i Khukhunora. T. I SPb., 1883, str. 88.

110- Fuiun.

«یان‌دی» امپراتورچین، به سال ۶۰۹ میلادی همچنان در تعقیب خان «فو یون» به غرب تاخت، ولی بر او دست نیافت. در این سال بسیاری از فرمانروایان سرزمین‌های نواحی مختلف، از جمله تورفان، کاشغر، ختن و غیره اطاعت امپراتور را گردن نهادند. امپراتورچین سرزمین وسیعی را تا «چرچن دریا»[۱۱۱] به تصرف آورد.[۱۱۲]

این پیروزی درواقع سرآغازی برای نابودی و پایان حاکمیت خاقانات غربی به‌شمار رفت. امّا با همهٔ این دشواری‌ها «چولوخان» و دیگرخان‌های سرزمین خاقانات غربی تصمیم به مقاومت گرفتند و «یان‌دی» ناگزیر به چین بازگشت.

۱۱۱ــ Cherchen شهری است در مغرب ختن و جنوب کاشغر واقع در او یغورستان (ترکستان چین) و رودی که از کنار آن می گذرد به همین نام است و از این رو چرچن دریا نامیده می شود. (ر. ش به لغت نامهٔ دهخدا ذیل عنوان چرچن).

112- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki. Akademiia nauk SSSR. Institut Narodov Azii. Izdatelsrvo «Nauka» Moskva. 1967. str. 145.

بخش هشتم

خاقانات غربی

ترکان خاقانات غربی هدف اتحاد میان اقوام ساکن سرزمین های متصرفهٔ خویش را دنبال می کردند تا از این رهگذر مواضع و موقع خود را استحکام بخشند. در نتیجهٔ اجرای این سیاست بود که کوچ نشینان سرزمین هفت رود، دشت چوی، استپ های ولگا و کوبان، ناحیهٔ مسیر علیای رود ایرتیش و ایشیم مراتب اخلاص و فرمان برداری خود را به دودمان «آشینا» اعلام کردند. از آن پس ترکان، اهالی ساکن سرزمین های طاره و آمودریا و ساکنان کوه های هندوکش و شمال ماوراء قفقاز را نیز به اطاعت آوردند.

می توان علت تمایل به ایجاد وحدت را در اندک بودن شمارهٔ ترکان این ناحیه جست وجو کرد. در ضمن مبارزه و پیکار به منظور بدست آوردن راه های کاروان رو، به نیاز حیاتی بازرگانان سرزمین های جنوبی خاقانات غربی بدل شده بود. از این رو نفع خان های ترک با منافع مردم بومی و بازرگانان محلی اشتراک حاصل کرد. ولی چون نیروی اقتصادی واقعی، نه از آن خانهای ترک، بلکه از آن مردم بود، بنابراین، رفته رفته دگرگونی هایی در همهٔ رشته های زندگی، از جمله در موازنهٔ قوای مردم این نواحی با فاتحان ترک پدید آمد و اندک اندک کفهٔ این موازنه به سود مردم سنگین و سنگین تر شد و سرانجام به سال ۶۵۹ میلادی به انقراض و انهدام خاقانات ترک در سرزمین های غربی منتهی گشت.

در روزگاری که وجود خاقانات به سود پیشرفت اقتصادی سرزمین های تابع بود، مردم و اهالی این سرزمین ها، تمام و کمال از خان های ترک حمایت

می کردند. در این زمان نحوهٔ حصول درآمد خان ها دگرگونی پذیرفت. از این پس خان ها از راه غارت و یغما کسب درآمد نمی کردند، بلکه عواید ایشان از طریق دریافت مالیات تأمین می شد.

در این روزگار دودمان «آتینا» در منطقهٔ هفت رود، دشت چوی و حوضهٔ طارم در آسیای میانه، از نفوذ و اعتباری فراوان برخوردار شد. بازرگانان از خان ها حمایت می کردند. ابریشم چین با سرعت از راه بخارا، سمرقند، چاچ، کاشغر، کوچ و تورفان به سوی امپراتوری روم شرقی سرازیر می شد و از روم، طلا و زیورهای گرانبها به این سرزمین ها راه می یافت.

همهٔ این عوامل، تسهیلات فراوانی برای تبعیت سرزمین سغد از ترکان فراهم آورد. بازرگانان سغدی که نفع خود را در نزدیکی با ترکان مشاهده می کردند، حاکمیت ترکان را پذیرا شدند و اندک اندک به ایفای نقش های سیاسی و اقتصادی عمده ای در دولت خاقان های ترک پرداختند. راه های کاروان رو به عامل اصلی و تعیین کننده ای در سرنوشت مردم این سرزمین بزرگ تاریخی بدل شد.

حال که از سیاست ترکان خاقانات غربی سخن به میان آمد، جا دارد به نقش اقتصادی و سیاسی تورفان به هنگام فرمانروایی دودمان «گائوچان»[1] اندک توجهی مبذول گردد.

واحهٔ تورفان از روزگاران بسیار کهن یکی از مهمترین مراکز فرهنگی مشرق ترکستان به شمار می رفت. چینی ها برای در دست داشتن تورفان، با هون ها به پیکارهای خونین دست زدند و پس از پیروزی بر قبایل هیونی، به ایجاد پادگان های نظامی در تورفان پرداختند که در نوشته ها پادگان های نظامی «گائوچان لی» نامیده شده است.[2]

در روزگار ضعف و انقراض امپراتوری دودمان «جان» که یکی از دودمان های مشهور چین است، کشور مذکور ترکستان شرقی را از دست داد. ولی

1- Gao - chan.

2- Bichurin N. Ia. (Iakint). Sobranie svednii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 2. Moskva - Leningrad. 1952. str. 249 - 255. (Gao - chan - ley).

چون ترکستان مدتی دراز زیرسلطهٔ امپراتوران چین قرار داشت، از این رو شمارهٔ بسیاری از مردم چین در سرزمین تورفان سکنی گزیدند.

به سال ۵۹۰ میلادی، تورفان به تصرف ترکان درآمد. ترکان مردم این سرزمین را به اطاعت و پذیرش سنت‌های خویش، از جمله پوشیدن جامهٔ ترکان وامی داشتند. درپایان سدهٔ ششم میلادی، این سرزمین چندان اهمیت یافت که خان ترک حاضر شد دختر خود را به عنوان همسر به فرمانروای محلی تقدیم دارد.

بعدها فرمانروای محلی این سرزمین ازضعف ترکان بهره جست و با چین از در نزدیکی درآمد. وی به سال ۶۰۹ میلادی به حضور امپراتورچین «یان دی» باریافت و شاهزاده خانمی از خاندان امپراتور را به همسری گرفت.[۳]

بدین روال می توان به روشنی دریافت که شاخهٔ غربی آشینا با وضع دشواری دست به گریبان بود. اتحاد سنتی با سغدیان، بی تردید سبب دشمنی شدید با ایران شده بود. تورفان درواقع به مال المصالحه‌ای میان چین و خاقانات غربی بدل گشت. درغرب نیز خزران به هیچ روی قابل اطمینان و اعتماد نبودند.

سال ۶۰۴ میلادی سال انقراض کامل ترکان خاقانات غربی بود. «بوگیوخان ــ قراچورین» بزرگ ناپدید شده و فرزندش «نیلی خان» نیز به قتل رسیده بود. «باسی تگین» که در نوشته‌های چینی «پوشی»[۴] نامیده شده است، برادر نیلی خان و وارث قانونی تخت فرمانروایی او بود. این شخص نیز در بازداشت امپراتورچین بسر می برد.

برخلاف سنت معمول ترکان، «تامان» پسر نیلی خان به فرمانروایی رسید. «تامان» به لقب «نیگیوچولوخان»[۵] نامیده می شد. چون این شخص اندکی پیش ازمرگ پدر تولد یافت، لذا به هنگام فرمانروایی کودکی خردسال و بازیچهٔ دست زیردستان خویش بود.

این زمان درسرزمین خاقانات غربی اصلاحات و دگرگونی هایی در اجرای آداب و مراسم مذهبی ترکان روی داد. خان ترک، نه تنها سردار بزرگ

3- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AKademiia nauk SSSR, Institut Narodov Azii, Izdatelstvo «Nauka». Moskva, 1967, str. 154.

4- Basy- tegin (Po - shi).

5- Nigiu - Chulo - Khan.

قوم خود به‌شمار می‌رفت، بلکه در عین حال بزرگترین شخصیت مذهبی بود. وی در سال دو بار برای اجداد و نیاگان خویش و نیز به منظور ادای احترام به روح آسمان‌ها مراسم قربانی برپا می‌کرد.[6] ولی در خاقانات غربی، رفته رفته خان، مقام و موقع پیشین را از دست داد. از اهمیت و اعتبار خان بزرگ به میزانی بس عظیم کاسته شد. با تضعیف اعتبار خان بزرگ، اعتبار و اهمیت افراد دودمان او نیز بسی کاستی پذیرفت.

سغدیان برای در دست داشتن امور بازرگانی و حفظ منافع خویش آماده بودند خان بزرگ را از نظر مالی تقویت کنند تا راه ابریشم و منافع و مصالح کاروانیان، همچنان مصون و محفوظ بماند. ولی ترکان خود حاضر نبودند برخلاف سنت‌های قومی خویش از پسر نیلی خان اطاعت و پیروی کنند. سرانجام رقیبی برای خان بزرگ پیدا شد که تا اندازه‌ای مورد قبول و احترام ترکان بود. این شخص «شیگوی»[7] خان نام داشت.

وضع نابسامان خاقانات غربی سبب شد که سغدیان ناگزیر به امپراتور چین روی آورند. پس از تورفان که به سال ۶۰۸ میلادی با چین پیمان اتحاد بست، سغدیان به سال ۶۰۹ میلادی به پیروی از تورفانیان اطاعت از امپراتور چین را گردن نهادند.[9] مردم بخارا، فرغانه و سمرقند نیز در همین سال راه سغدیان را در پیش گرفتند.

سرانجام شیگوی خان با چین نزدیک شد و این نزدیکی و تقرب سبب گشت تا از موقعیت مناسبی که بدست آورده، جهت ابراز فشار بر «چولوخان» استفاده کند. شیگوی با سرعت دست به کار حمله شد و «تامان‌چولوخان» را درهم شکست. چولوخان به شرق گریخت و سرانجام در سال ۶۱۲ میلادی تسلیم سپاهیان امپراتور چین شد. از این پس سرزمین‌های تابع و زیرفرمان او به سه جزء

6- Bihurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedevii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. I, Moskva - Leningrad, 1950, str. 279.

7- Sheguy - Khan.

8- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. I, Moskva - Leningrad, 1950, str. 230, 231.

9- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P 169.

منقسم گشت.[۱۰]

«تامان‌چولوخان» سرنوشتی بس غم‌انگیز یافت و سرانجام به دستور امپراتور چین با دست عمّال خود پنهانی به قتل رسید.[۱۱]

شیگوی خان که به بازیچه‌ای در دست «یان دی» امپراتور چین بدل شده بود، ناگزیر از سرزمین غربی خاقانات دست کشید و برای پیکار عازم کره گردید. پیکار با کره‌ای ها سبب تلفات بسیار سنگین از هر دو سو شد.

حدود سال ۶۰۴ میلادی وضع داخلی خاقانات غربی تا اندازه‌ای بهبود یافت و رفته رفته استوار شد.

به سال ۶۱۹ میلادی ترکان خاقانات غربی داوطلبانه به تبعیت فرمانروای ترکان مستقر در سرزمین های شمالی «تون ــ جبغوــ خان» درآمدند.[۱۲]

سدهٔ هفتم میلادی کاربازرگانی در میان ترکان رونق گرفت. بازرگانان ترک با خود طلا و ابریشم همراه می آوردند و به خان ها هدیه می کردند. از این رو حفاظت راه کاروان رو اهمیت فراوان کسب کرد و بازرگانان به حمایت خان‌های ترک درآمدند. وجود راه‌های کاروان‌رو سبب شد که در فاصله‌های معیّن مراکزی پدید آید و اندک اندک شهرهای جدید در این مراکز بنیان گیرد. این نیز موجب گشت که هر منطقه خراج گزار یکی از خان‌ها گردد و از حمایت آنان برخوردار شود.

راه اصلی کاروان رو از شمال سلسله کوه‌های «تیان‌شان» می گذشت. نخستین مراکز خاقانات غربی در گانوچان و تورفان پدید آمد. پس آنگاه در ناحیهٔ کان شهر «سمرقند» که خود از شهرهای باستانی سغد بود، مرکزی عمده در مسیر این راه کاروان رو پدید آمد.

همسر فرمانروای سغد، از ترکان و دختر قراچورین ترک بود. رفته رفته با

10- Iakinf Bichurin, Istoriia Kitaia , LOINA. F.7.
این کتاب دست‌نویسی است که از استاد بیچورین تحت عنوان «تاریخ چین» بجا مانده است.

11- Bichurin N. Ia. (Iakint). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii drevnie vremena. T. 1. Moskva - Leningrad, 1950. str. 283.

12- Chavannes E. Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux. -- «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii». vip. VI. SPb., 1903, P. 24, 52, 263.

افزایش نفوذ ترکان، قوانین و نوشته‌هایی به زبان ترکی و با خط سغدی پدید آمد.[۱۳]

اهالی سمرقند از تبعیت ترکان «آشینا» سود بسیار بدست می آوردند و امکان‌های وسیعی در زمینهٔ بازرگانی و کار و پیشه حاصل کردند. از این رو سمرقند اندک اندک به تکیه گاه ترکان بدل گشت. یکی از جهانگردان چینی در آن روزگار نوشت که مردم سمرقند «بازرگان و هنرمندانند... بسیاری از خارجیان برای آموختن شیوه‌های بازرگانی به سمرقند می روند».[۱۴]

بخارا نیز یکی دیگری از مراکز بازرگانی بود که در تبعیت ترکان قرار گرفت. باید یادآور شد که بخارا پس از اندک زمانی ضمیمه سرزمین خاقانات غربی شد و به تبعیت قبیله «شاد» درآمد.

شهر چاچ یا تاشکند نیز جزء خاقانات غربی بود. ولی مردم این شهر تابع خان «تودون»[۱۵] بودند. هنگامی که شیگوی خان به چاچ حمله ور شد، مردم آن سرزمین مقاومتی بسیار سخت ابراز داشتند. ولی سرانجام مغلوب شدند و به تبعیت یکی از خان‌زادگان قبیلهٔ «آشینا» درآمدند.[۱۶]

بعدها راه کاروان روی دیگری نیز پدید آمد که از کاشغر، ختن، فرغانه، طخارستان و سرزمین هیتالیان (هپتالیان) می گذشت. این سرزمین ها نیز به تصرف خان‌های ترک درآمدند. بعدها برخی از سرزمین های واقع در جنوب آمودریا (جیحون) نیز از سوی اردوی ترکان مسخر شد.[۱۷]

چندی نگذشت که ترکان سرزمین های کش، کوشان مرو و آمل را نیز به تصرف آوردند.[۱۸]

مسیر وسطا و سفلای آمودریا (جیحون) مرز سرزمین ترکان شد. ترکان

13- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T.2, MosKva - Leningrad, 1952 str.281.

14- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, -- «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 263.

15- Tudun.

16- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 2, MosKva - Leningrad, 1952, str.282.

18- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 2, MosKva - Leningrad, 1952, str. 288.

به نواحی افغانستان و سرزمین های شمالی هندوستان راه یافتند.[۱۹] در مورد تصرف این دو سرزمین آگاهی کافی در دست نیست. از نوشته های مورخان چنین مستفاد می شود که ترکان در این سرزمین ها با مقاومتی بسیار سخت رو برو شدند. ادامهٔ توقف در این سرزمین ها برای ترکان با تحمل مصائب و دشواری فراوان همراه بود. از نوشته های طبری و فردوسی چنین پیدا است که ترکان در این سرزمین ها مغلوب سپاه ایران شدند و بهرام چوبینه، آنان را سخت درهم شکست. ترکان پس از این شکست کوشیدند تا مرزهای موجود را استحکام بخشند. مدتی کوتاه نیز اجرای این برنامه تا اندازه ای با توفیق همراه بود. از تنها نوشته ای که از ترکان برجای مانده است چنین مستفاد می شود که کوشش ترکان با موفقیت توأم بوده است. شاوان متن نوشتهٔ ترکان را آورده است. در نوشتهٔ مذکور چنین آمده است: «تون ــ جبغو ــ خان دلیر و هوشمند بود. او هنگامی به پیکار دست می زد که به پیروزی یقین حاصل می کرد».[۲۰]

این پیروزی ها سبب شد که تون ــ جبغو ــ خان به تحکیم مرزهای خویش در شرق ایران بپردازد. گرفتاری های خسرو دوم (ابرویز) شاهنشاه ایران و پیکارهای او در غرب و مقاومت شدید دولت روم شرقی (بیزانس) سبب شد که وی نتواند چنان که باید به تمشیت امور مرزهای شرقی دست زند. بدین سبب ترکان تا اندازه ای به تحکیم مرزهای خود توفیق یافتند.

دراین زمان خسرودوم که همسرش شیرین ازشاهزادگان ارمنی بود، حفظ وحراست مرزهای شرقی ایران رابه اشراف زادگان (نهران) ارمنی سپرد. ولی نهرارهای ارمنی به خسرودوم خیانت کردندو به یاری ترکان برخاستندو ترکان رابه کرانه های دریای خزر و قفقاز رهنمون شدند و آنان را به پیکار با ایرانیان تشویق و تحریص کردند.[۲۱]

19- Chavannes E., Documents sur les Tou - kiue (Turce) occidentaux. - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, p. 130.

۲۰ ــ همانجا. ص ۵۲.

Igid., P. 52.

21- Sebeos, Istoriia imperatora Irakla, per. s armianskogo K. Patkanian. SPb., 1862, str. 76.

بدین روال طی سالهای ۶۲۰ تا ۶۳۰ میلادی مرزهای ایران بی دفاع ماند.

در ضمن باید نکتهٔ دیگری را یادآور شد و آن اینکه تون ـ چبغو ـ خان در این مدت جرأت نکرد از طریق مرزهای شرقی به ایران حمله کند. البته این بدان معنا نیست که خان ترک را صلحجو به شمار آوریم. زیرا چنان که اشاره شد، در همان زمان لشکریان ترک در قفقاز با سپاه ایران پیکار می کردند. در این روزگار تنها در آسیای میانه اندک آرامشی حکمفرما بود. شاید بتوان گفت که این آرامش نسبی، حاصل توازن و تعادل نیروهای اجتماعی در سرزمین های خاقانات غربی بوده است. بازرگانان سغد و خوارزم خواستار بسط و توسعهٔ مبادلات بازرگانی بودند. اینان دیگر همانند روزگار سلطنت خسرو اول انوشیروان از کسادی بازار تجارت ابریشم نگرانی نداشتند و از پریشان حالی رنج نمی کشیدند. زیرا می دانستند سپاه ایران که از سوی خسرو دوم به سرزمین های غرب، از جمله روم و مصر گسیل شده بودند، نمی توانستند اردوی ترکان را به آسانی درهم شکنند و مانع ادامهٔ تجارت ابریشم از سوی بازرگانان سغد و خوارزم شوند.

درآمد حاصله از فروش ابریشم انبان های بازرگانان خوارزمی و سغدی را به سرعت از طلا پر می کرد. در ضمن نباید این نکته را از دیده دور داشت که بازرگانان سغدی چندان آسوده خاطر نیز نبودند و وضع خویش را پایدار نمی پنداشتند. اینان هنوز ماجرای لشکرکشی بهرام چوبینه را به سال ۵۸۹ میلادی از یاد نبرده بودند و از حملهٔ متقابل سپاه ایران هراسی فراوان در دل داشتند. بازرگانان سغدی نیک می دانستند که سپاه ایران قادر است در نخستین حمله شهر بلخ را به تصرف آورد و راه بازرگانی با هندوستان را مسدود کند و یا تحت نظر و مراقبت قرار دهد. از این رو می کوشیدند تا خان ترک را به جنگ با ایران تحریک و ترغیب کنند و خود تماشاگر صحنه شوند و از آب گل آلود، هر چه بیشتر و تا سرحد امکان ماهی بگیرند.

بازرگانان سغدی در اجرای این طرح و نقشهٔ خویش تا اندازه‌ای توفیق یافتند و ضمن تلاش ها و تحریک های بسیار، سرانجام ترکان را به سرزمین قفقاز، بویژه گرجستان و ارمنستان گسیل داشتند و خود با خاطری آسوده به بازرگانی و کسب سود پرداختند.

ترکان در دههٔ سوم سدهٔ هفتم میلادی به سوی دشت های جنوب شرقی اروپا روان شدند. برادر کهترخان ترک که عنوان «جبغوخان» داشت، جانشین برادر شد و پسرش که عنوان «شاد» داشت، فرماندهی لشکریان ترک را برعهده گرفت. در کتاب «تاریخ آغوانک»[۲۲] که شامل سرگذشت ارانها (آلبان ها) است و به زبان ارمنی ایشان را «آغوانک» می نامیدند، به این نکته اشاره شده است. ولی مؤلف کتاب «تاریخ آغوانک» «شاد» را «برادرزادهٔ سلطان شمال» دانسته است. از اینجا چنین معلوم می شود که «جبغوخان» پدر «شاد» برادر «سلطان شمال» بوده است.[۲۳]

در این روزگار «تون ــ جبغوخان» فرمانروای ترکان سرزمین های غربی بود که خود دولتی مستقل به شمار می رفت. گمان بسیار می رود که او نیز عنوان «سلطان شمال» داشته است. نکته ای که ما را تا اندازه‌ای به شبهه و تردید وامی دارد، تاریخ مرگ «تون ــ جبغوخان» و برادرش «جبغوخان» است که هر دو سال ۶۳۰ میلادی بوده است. اسناد و مدارک موجود در این زمینه، تا اندازهٔ زیادی، درهم و آشفته است. چنین به نظر می رسد که از برادران ارشد «تون ــ جبغوخان» در سال ۶۲۶ میلادی، کسی زنده نبوده است. ولی برادر کوچکتر وی که عنوان «موخو ــ شاد»[۲۴] داشت، زنده بوده است. «موخو ــ شاد» در فاصلهٔ سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۶ میلادی به عنوان سفیر و مأمور سیاسی به چین سفر کرد.[۲۵]

در نوشته های چینی بیش از این مطلبی دربارهٔ «موخو ــ شاد» مشاهده نشده است.

حال جای پرسش است: آن کس که در «تاریخ آغوانک» به نام

۲۲ــ کتاب «تاریخ آغوانک» تألیف یکی از مورخان ارمنی سدهٔ دهم میلادی به نام «موسی کاگان کاتوانسی» Moyses Kagankatvatsi است که در آن از مردم «آران» سخن رفته است.

23- «Istoria agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatelia X veka». Per. s armianskogo K. Patkanova. SPb., 1861. str. 127.

24 Mokho - Shad.

25- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs), Occidentaux. -- «Shornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii». vip. VI. SPb., 1903. P. 55.

«شاد» ازوی سخن به میان آمده است، کیست؟

برادر بزرگتر که عنوان «نیشو ـ گیانا ـ شاد»[۲۶] داشت، فرمانروای بخشی از سرزمین بخارا بود.[۲۷] بخش دیگری از سرزمین آسیای میانه در ربقهٔ طاعت برادر دیگری به نام «تونگا ـ شاد» بود. برادر سوم عنوان «بوری ـ شاد»[۲۸] داشت. گمان می رود همان کسی که در کتاب «تاریخ آغوانک» ازوی سخن رفته است، همان «بوری ـ شاد» باشد. زیرا مشابه این عنوان را دیگرخان زادگان سرزمین های غربی، از جمله برادرزادهٔ «توبو ـ خان»[۲۹] نیز داشته اند.[۳۰]

منابع و مآخذ چینی شرحی درپیرامون «بوری ـ شاد» ارائه نکرده اند. همین نکته خود سبب پدید آمدن چنین گمانی شده است که «بوری ـ شاد» در سرزمین های غربی فرمانروا بوده است.

در آغاز سدهٔ هفتم میلادی دو قوم بزرگ در شمال قفقاز سکنی داشتند. یکی از این دو قوم بلغر «بلغار» ها بودند که در کرانه های شرقی رود «کوبان»[۳۱] واستپ های کرانهٔ رود «دن»[۳۲] می زیستند. قوم دیگر «خزران» بودند که دشتهای سفلای رود «ترک»[۳۳] وشط ولگا[۳۴] جایگاهشان بود. در جنگ هایی که به سال های ۵۸۹ و ۶۲۶ ـ ۶۳۰ میلادی روی داد، سرنوشت خزران با سرنوشت خان آشینا پیوندی سخت نزدیک یافت. از این رو در نوشته های مورخان روم شرقی و ایران، نام های ترک و خزر در کنار یکدیگر آمده است. ولی در واقع امر، میان این دو قوم تفاوت های بسیاری وجود داشته است. شاوان در نوشته های خود خواننده را از این خطا برحذر می دارد و معتقد است که نباید این دو قوم را یکی پنداشت.[۳۵]

26- Nishu Guana - Shad.

27- Marquart J., Wehrot und Arang. Leiden. 1938,S. 151.

28- Buri - Shad.

29- Tobo - Khan.

30- Chavanne E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs). vip. VI SPb., 1903, PP. 111, 227.

31- Kuban.

32- Don.

33- Terek.

34- Volga.

35- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs). vip VI. SPb., 1903, P. 256.

در مآخذ چینی از خزران یاد شده است. چنین به نظر می رسد که چینیان نیز «خزران» را می شناختند. در نوشته های چینی چنین آمده است که «در «تان شو»[۳۶] که سرزمین همسایهٔ شمالی «بوسه»[۳۷] و «فولین»[۳۸] است، قومی از اقوام ترک به نام «کسا»[۳۹] سکنی دارند».[۴۰]

خزران که از دیر زمان دشمن ایران بودند، با تمام نیرو خان های ترک را یاری می کردند. گمان می رود خزران با «بلغرها» بلغارها نیز خصومت و دشمنی داشته اند.

نکته ای که بسیار جالب به نظر می رسد آن است که بلغارهای ساکن جلگه های اطراف رودهای کوبان و دن، در حملهٔ ترکان به سرزمین قفقاز شرکت نداشته اند. تاکنون مدرکی به دست نیامده است که مؤید شرکت بلغارها در لشکرکشی های ترکان به سرزمین قفقاز باشد. شاید وجود آوارها سبب عدم شرکت بلغارها در لشکرکشی های ترکان به سرزمین قفقاز بوده است.

آوارها از کوهستانهای غربی قفقاز تا نواحی کرانهٔ دریای سیاه را در تصرف خود داشتند. سرزمین های تحت تصرف آوارها تا دشت های رود دن کشیده شده بود. تصرف سرزمین آوارها برای ترکان، کاری بسیار دشوار بود. در ضمن ترکان از آوارها همواره نگران بودند. بدین روال، گمان می رود که «جبغو

36- Tan - Shu.

۳۷ــ چینیان ایران را «Bosi» و «Posi» می نامیدند که دگرگون شدهٔ نام «پارسه» است. سبب این گونه تلفظ آن است که چینیان حرف «آ» را که در نام «پارسه» نیز آمده است، مشابه حرف« » کشیده تلفظ می کنند. تلفظ حرف «آ» به صورت« » کشیده هنوز نیز در لهجهٔ دری و لهجه مردم خراسان، تاجیکستان و پارسی زبانان آسیای میانه مشهود است. در ضمن یادآوری این نکته را ضرور می شمارد که در زبان چینی حرف« R » به صورتی که ما تلفظ می کنیم وجود ندارد. بنابراین طبیعی است که چینیان نام «پارسه» را به صورت « Posi » و « Bosi »تلفظ کنند.

۳۸ــ « فولین ــ Fulin » چینیان دولت و کشور روم شرقی (بیزانس ز) بدین نام می نامیدند.

۳۹ــ « کسا ــ Kesi » چینیان بنابر معمول این نام را به گروه از اقوام می دهند که داوطلبانه به تبعیت ترکان درآمده و به گفتهٔ ترکان « ایل» شده باشند. در مورد « کیدان ها» نیز مشابه این عنوان را می توان یافت. چنین به نظر می رسد که کسانهای ساکن « دن ــ شو» همان خزران باشند.

40- Bichurin N. Ia., Sobrame svedenii o naredukh. obitovshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T.2 MosKva - Lennigrad, 1952. str.326 - 329.

خاقان» خان ترک، بلغارها را برای مقابله با آوارها، به عنوان ذخیره نگاه داشته باشد. رویدادهای بعدی و درگیری آوارها با بلغارها نشان می دهد که این گمان تا اندازه‌ای مقرون به حقیقت است.[41]

مورخان چینی، روم شرقی و ارمنی به هنگام بحث درپیرامون خاقانات غربی، تنها به شرح جوانب صوری و ظاهری آن بسنده کرده و بیشتر به اقوامی توجه داشته‌اند که تبعیت ترکان را گردن نهاده و در واقع «ایل» شده بودند. فسوسا که در این نوشته‌ها از گروه‌ها و اردوهای ترکان فرمانروا کمتر سخن رفته است. تنها اثری که در آن از وضع ترکان اصلی یاد شده است، رساله‌ای جغرافیایی متعلق به نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم میلادی است. در این رساله از پنج قبیله «طغان» سخن رفته است که به زبان تبتی هم ترجمه شده است. امّا در مورد این پنج قبیله نیز خطاهایی مشهود است.

در نوشته‌های چینی، طغان‌ها را «خور»[42] می نامیدند. «باکو» دانشمند ترک‌شناس «خور» را با «او یغور» یکی دانسته و واژهٔ «خوی خور»[43] را همان «او یغور» نامیده است. حال آن که در سده‌های چهارم تا هشتم میلادی در نوشته‌های چینی همهٔ ترکان سفید از قبیلهٔ «سیان بی» را «خور» می نامیدند. این قبیله‌ها در سرزمین‌های غربی مغولستان سکنی داشتند. شاید همین نکته سبب شد که باکو «خور» را با «او یغور» اشتباه کند.[44]

رسالهٔ جغرافیایی که بدان اشاره شد شامل پنج بخش است. یکی از بخشها به سرزمین‌های شمال طغان و قبیله‌های ساکن این اراضی اختصاص یافته است. چهار بخش دیگر شامل مسایل قومی است. تنها در یکی از این چهار بخش نکته‌هایی در زمینهٔ تاریخ وجود دارد که از طریق آن می توان تاریخ فرمانروایی «تون ــ جبغوخان» را تا اندازه‌ای معلوم کرد.

چنین به نظر می رسد که دانشمندان نتوانسته‌اند این نوشته‌ها را چنان که

41- Artamonov M. I., Istorita khazar. Lenngrad. 1962. str. 154 - 155.

42- khor.

43 Khoikhor.

44- Bacot J., Reconnaissance en Haute Azie Septentrionale par cinq envoyés ouigours au VIII siécle, -- JA.,vol. 254, n2, 1956, PP. 137 - 153.

باید بخوانند و مطالب آن را به درستی در یابند. دشواری عمده در زبان این نوشته است. برخی معتقدند که این رساله به زبان مغولان سرزمین های جنوبی است. دور نیست این نظر درست باشد. زیرا نوشته مذکور سخت تحت تأثیر زبان چینی است و اصطلاحات چینی در این رساله اندک نیست. چنین به نظر می رسد که مؤلفان رساله از اصطلاحات جغرافیایی در زبان چینی آگاه بوده اند. بدین سبب نام های قبیله ها به صورت تحریف شدهٔ معمول در زبان چینی آمده است. این نیز خود کار پژوهندگان را دشوار می کند. در ترجمهٔ تبتی رساله نیز نام ها به صورت تحریف شده آمده اند. در متن تبتی این نوشته از «دوازده قبیله ترک» سخن رفته است که گویا «خانی برای خود ندارند و شماره جنگجو یانشان شش هزار نفر است».[۱۵] معلوم نیست که این قبیله ها هریک به صورت جداگانه خان و فرمانروا نداشتند و یا این که در جمع از وجود خان و یا فرمانروا بی بهره بوده اند. در ضمن روشن نشده است که آیا قبیله های مذکور در درون خاقانات دارای خودمختاری بودند، یا این که «ایل» و بدیگر سخن تابع شده بودند.

هرگاه قبیله های مذکور از خودمختاری برخوردار بوده اند، پس آنگاه می توان اینان را جزئی از اجزاء خاقانات غربی دانست. دانشمند شوروی گومیلوف این قبیله ها را جزئی از خاقانات غربی می شمارد.[۴۶] وی معتقد است که نام دو قبیله از قبایل مذکور ما را یاری می کند که اینان را تابع خاقانات غربی به شمار آورد به نام یکی از قبیله ها به صورت «هیدال»[۴۷] آمده است که به عقیدهٔ این دانشمند ترک شناس، همان «هپتال» «هیتال» یا «هفتال» است.

دیگری، نام «گارـــرگاـــپور»[۴۸] است که در آسیای میانه می زیستند و در دههٔ سوم سدهٔ هفتم میلادی به تبعیت «تونـــجبغوخان» درآمدند و ایل شدند. گومیلوف ساکنان این سرزمین را از اخلاف و بقایای کوشانیان می شمارد که از

15- Bacot J., Reconnaissance en Haute Asie Septentrionale par cinq envoyés ouigours au VIII siècle. «JA. vol. 254, n2, 1956, p. 145.

46- Gumilev L., N. Drevnie Tiurki. Moskva. «Nauka», ANSSSR, 1967, str. 161

47- Hydal

48- Gar - gar - pur.

اندازه‌ای مشکوک به نظر می رسد.

قبیلهٔ دیگری نیز وجود داشته که گومیلوف آن را از بقایای سرمت ها دانسته است. نام این قبیله در ترجمهٔ تبتی رساله «یان ــ تی»[۴۹] آمده است. گومیلوف معتقد است که چینیان در روزگار باستان، اقوام سرمت را «یان» و «یان ــ تسای»[۵۰] می نامیدند.[۵۱]

گومیلوف با استناد به اکادمیسین بارتولد دانشمند بزرگ روس معتقد است. که بقایای کوشانیان در سال ۶۰۳ میلادی با ترکان متحد شدند و برضد ایران به پیکار دست زدند. مردم این سرزمین به خاقانات غربی پیوستند.[۵۲]

گومیلوف معتقد است که نام «پنج کند» (پنج سرزمین) از آن جهت پدید آمده است که قبیله های گونه گون هریک در گوشه ای از این سرزمین سکنی داشتند.[۵۳]

استاد گومیلوف دانشمند ترک شناس شوروی دربارهٔ نام «گزرگاپور» نظری ابراز داشته است که به گمان نگارندهٔ کتاب مقرون به واقعیت نیست. برای روشن شدن مطلب، نخست ترجمهٔ نوشتهٔ استاد گومیلوف از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد و پس آنگاه به بررسی خواهیم پرداخت.

استاد گومیلوف چنین آورده است:

«نام گارــرگاــپور از ترکیب دو نام پدید آمده است. نام «پور» ــ پسر که پارسی است و نام گارــ رگا (گزرگاــقارقا) که ترکی و به معنای زاغ است. نام گارــ رگا از نام پارسی «چوبین» اقتباس شده است که به معنای زاغ است»[۵۴]

49- Ian - ti.

50- Ian - tsai.

51- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki. AN SSSR. Institut Narodov Azii. Moskva. «Nauka», 1967. str. 162.

52- Bartold V.V., Istoriko - geograficheskii obzor Irana. SPb., 1903, str. 36. Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, Moskva, «Nauka», 1967, str. 162.

53- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki, AN SSSR. Institut Narodov Azii. Moskva, «Nauka», 1967. str. 162.

54- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki. AN SSSR. Institut Narodov Azii. Moskva. «Nauka», 1967. str. 162.

استاد گومیلوف این اندیشه را با تکیه به اظهار نظر ولف ارائه کرده است.[55]

وی معتقد است که در روزگار هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی، زاغ را «چوبینه» می گفتند. وی با اشاره به متن فرانسوی شاهنامهٔ فردوسی[56] مطلبی آورده است که به گمان نگارنده خالی از تشویش نیست. گومیلوف چنین آورده است:

«ایزدگشسپ دبیر هرمزد به شاهنشاه که نسبت به بهرام چوبینه بدگمان شده بود، چنین می گوید: بدان که به هنگام حضور در جشن و سرور آواز زاغ «چوبینه» شگفتی آور است»[57]

در اینجا چند نکته در خور توجه است:

نخست آن که بدانیم گویندهٔ سخن مذکور ایزدگشسپ بوده است یا شخصی دیگر؟ دو دیگر آن که آیا سخن فردوسی به گونه‌ای بوده که استاد گومیلوف بیان داشته است؟ سه دیگر آن که آیا «چوبینه» در زبان پارسی به معنای زاغ بوده است؟

با بررسی این سه نکته صحت و سقم تشخیص استاد گومیلوف دربارهٔ نام «گار ــ رگا ــ پور» معلوم خواهد شد. ابتدا از نکته نخستین آغاز می کنیم.

در روزگار هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی ما به دو ایزدگشسپ برمی خوریم که در شاهنامهٔ فردوسی از ایشان یاد شده است. نخستین از موبدان بود که به فرمان هرمزد چهارم کشته شد. فردوسی داستان را بر این گونه آورده است:

چو موبدسوی خانه شد در زمان — زکار آگهان رفت مردی دمان
شنیده یکایک به هرمزد گفت — دل شاه بارای بد گشت جفت
زایزدگشسپ آنگهی شد درشت — به زندان فرستاد و او را بکشت[58]

55- Wolff F., Glossar zu Firdousis Schahname. Berlin, 1953, S. 301.

56- Firdousi. Le livre des rois. ed. J. Mohl. VI, Paris. 1868, PP. 654 - 655.

57- Gumilev L. N. Drevnie Tiurki. AN SSSR. Institut Narodov Azii, Moskva. Izdatelstvo «Nauka», 1967. str. 162.

۵۸ــ شاهنامهٔ فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر

شخصیت دیگری نیز به نام ایزد گشسپ در این بخش از شاهنامه آمده است که از سرداران سپاه ایران درپیکار با ترکان بود. وی به همراه بهرام چوبینه سردار ایران با ساوه‌شاه فرمانروای ترکان در اطراف هرات به جنگ وپیکار پرداخت و ما از این مقوله سخن داشتیم.[۵۹]

و امّا دبیری که درپیرامون بهرام چوبینه با هرمزد چهارم شاهنشاه ساسانی سخن گفت، ایزد گشسپ نبود. بلکه بنابه نوشتهٔ فردوسی آیین گشسپ نام داشت.

به آیین گشسپ آن زمان شاه گفت — که با او بدش آشکار و نهفت
که چون بینی این کارچوبینه را — به مردی به کار آورد کینه را
چنین گفت آیین گشسپ دبیر — که ای شاه روشن‌دل و یادگیر
به سوری که دستانش چوبین بود — چنان دان که خوانش نوآیین بود[۶۰]

در مورد نخست معلوم شد که گویندهٔ سخن ایزد گشسپ نبوده است.

حال به بررسی نکتهٔ دوم می‌پردازیم تا معلوم شود سخن فردوسی به گونه‌ای بوده که استاد گومیلوف بیان داشته است یا نه؟ نخست نوشته استاد گومیلوف را می آوریم. وی بیت آخر از چهار بیت ذکر شده را چنین تفسیر کرده است:

«بدان که به هنگام حضور در جشن و سرور، آواز زاغ شگفتی آور است».

بیت مذکور بدان گونه که استاد بیان داشت معنا نمی دهد فردوسی از زبان آیین گشسپ چنین آورده است:

در ضیافتی که نغمه‌سرا چوبین باشد، بدان که خوان سالار نوسفره است.

به سوری که دستانش چوبین بود — چنان دان که خوانش نوآیین بود.

و امّا در مورد نکته سوم، به بینیم که «چوبین» یا «چوبینه» در زبان پارسی به معنای زاغ آمده است یا نه؟

نظرع. آذر، ادارهٔ انتشارات دانش، مسکو، ص ۳۲۱.

۵۹ــ همانجا، ص۳۷۸، ۴۰۰ و ۴۰۹.

۶۰ــ شاهنامهٔ فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، ز برنظرع. آذر، ادارهٔ انتشارت دانش، مسکو، ص۳۹۴.

در فرهنگ های متعدد پارسی از جمله برهان قاطع، آنندراج، فرنودسار، انجمن آرا، فرهنگ جهانگیری، لغت نامهٔ دهخدا، فرهنگ عمید و غیره، چوبین، چوبینه و چوبینگ را پرنده ای صحرایی شبیه مرغ خانگی، کاروانک، مرغی آبی، مرغی دریایی با گردن بلند و پاهای دراز، هوبره نامیده اند. در ضمن چوبینه را مضراب، زخمه و چوبکی دانسته اند که خنیاگران بدان ساز نوازند.[۶۱] چون بهرام مردی درازقد و لاغراندام بود، لذا شباهت وی با مرغ دریایی با گردن بلند و پاهای دراز خردپذیر می نماید.

معلوم نشد استاد گومیلوف از چه منبعی نام زاغ را بر چوبینه نهاده و از این رهگذر «گار ــ رگا ــ پور» را «پورچوبینه» و فرزند کلاغ خوانده است؟ بهر تقدیر اظهار نظر استاد گومیلوف دربارهٔ «گار ــ رگا ــ پور» قانع کننده به نظر نمی رسد.

و امّا دربارهٔ بازماندگان بهرام چوبینه باید گفت که پس از مرگ بهرام در سدهٔ ششم میلادی، بلخ را که در سرحدات خاقانات غربی و محدودهٔ فرمانروایی خان های ترک قرار داشت برگزیدند. سامانیان که بر ماوراء النهر فرمانروایی داشتند، خود را از بازماندگان بهرام چوبینه می دانستند. نرشخی مؤلف تاریخ بخارا «سامان خدات» نیای امیر اسماعیل سامانی را «از فرزندان بهرام چوبین» دانسته است.[۶۲]

بعضی از مورخان کوشیده اند وجود بازماندگان بهرام چوبینه را در آسیای میانه چون بازماندگان قبیله هایی مشابه قبایل ترک وانمود کنند و آنان را بخشی از «ایل» ترکان بدانند. این اندیشه سراپا خطا و از ریشه نادرست است.

و امّا دربارهٔ منشاء سه قوم خون، هپتال و گار ــ رگا ــ پور که نام قوم اخیرالذکر به درستی روشن و مشخص نشده است، نکته ای را می توان متذکر شد و آن این که اقوام مذکور از دیدگاه نژاد، زبان و فرهنگ در زمرهٔ ترکان نبوده اند.

---

۶۱ ــ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۲۵، حرف چ «چوبین، چوبینه، چوبینگ»، ص ۳۷۶ ــ ۳۷۹».

۶۲ ــ نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه بانضمام تلخیص محمدبن نصرالقباوی، تلخیص محمدبن زفربن عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ ــ که نظر وشی صفائی، ص ۷۰.

ولی «ایل» شدند و به تبعیت ترکان درآمدند و همانند دیگر اعضای «ایل» از حقوق برابر، برخوردار گشتند. ترکان نیز به سبب اطاعت و وفاداری این سه قوم، مدتی دراز توانستند بر دامنه های سلسله کوههای هندوکش فرمان رانند و از آنجا راه قفقاز را درپیش گیرند و باحمله به قفقاز گروهی از آلان ها را به اطاعت آورند. چنین به نظر می رسد که ترکان در آغاز کار به اصول نژادی و قومی و جدایی ترکان از عناصر غیرترک، چندان پای بند نبودند. بلکه می کوشیدند دیگر اقوام را در خود مستحیل کنند.

تون ــ جبغوخان سرزمین بسیار گسترده ای را به تصرف آورد و خود در شمال چاچ (تاشکند کنونی) در دشت های سبز و خرم سکنی گزید. وی در این زیستگاه خویش سفیران روم شرقی (بیزانس) و فرستادگان امپراتوران چین را بحضور پذیرفت. به سال ۶۲۶ میلادی یکی از کاهنان بودایی هند به نام «پرابها کارامیترا»[۶۳] به همراهی ده تن از روحانیان بودایی به نزد خان ترک آمد. خان، وی و یارانش را به گرمی پذیرا شد. امّا به آنان اجازه نداد که به سرزمین چین سفر کنند. حال آن که «پرابها کارامیترا» به چین دعوت شده بود.[۶۴]

چندی بعد، یکی از کاهنان بودایی چین به نام «سیوآن ــ تسزان»[۶۵] به «بش بالغ»[۶۶] نزد خان ترک رفت. او در مسیر خویش از ناحیهٔ تورفان دیدن کرد و به سال ۶۴۴ ــ ۶۴۵ میلادی به سرزمین خود بازگشت ولی در آن زمان دیگر اثری از دولت متبوع وی برجای نمانده بود. زیرا به سال ۶۴۰ میلادی، سرزمین این کاهن بودایی از سوی لشکریان امپراتور چین که از سلسله «تان» به شمار می آمد، اشغال شده بود.[۶۷]

«سیوآن ــ تسزان» به هنگام بازگشت نوشته هایی از این دیدار برجا گذارد. وی از وضع ترکان و اسبان زیبا و راهوار این قوم و نیز از پوشاک ترکان

63- Prabhakarmitra.

64- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, P. 192.

65- Siu - an - tszan.

66- Besh - balyg.

67- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, P. 193.

مطالبی به رشتهٔ تحریر کشید که درخور دقّت و توجه است. بنابه نوشتهٔ «سیوآن‌تسزان» خان ترک، ردایی از اطلس سبز برتن داشت. وی کلاه برسرنمی گذاشت. ولی بجای کلاه، نوار ابریشمین نازکی به سر و پیشانی می بست تا مانع از آشفتگی مو و ریزش آن برچهره شود. وی می نویسد که دو یست هزار سوار، خان راهمراهی می کردند. اینان نیز ردا های ابریشمین به تن داشتند. این مردان همه دارای گیسو بودند. برخی از جنگاوران خان بر اسب و بعضی دیگر برشتر می نشستند. پوشاک آنان همه از پوست بود و نیزه هایی بسیار بلند در دست داشتند. این جنگاوران با خود سپر و تیر و کمان نیز حمل می کردند. شمارهٔ لشکریان خان ترک چندان بود که پایان صفوف سپاه دیده نمی شد.[۶۸]

تصویری که «سیوآن‌تسزای» ارائه کرده است، تا اندازه‌ای به ما امکان می دهد که وضع ظاهری دستگاه خان های خاقانات غربی را در نظر مجسم کنیم.

درپایان مقال نگارنده ذکر این نکته را ضرور می شمارد که امپراتوری سلسلهٔ «تان» درچین، از اوایل سدهٔ هفتم میلادی نیروی فراوان یافت. چنان که سال ٦١٨ میلادی را می توان سال تحول و دگرگونی بزرگ در تاریخ چین دانست. در این سال «لی‌شی‌مین»[۶۹] که یکی از سرداران بزرگ چین بود، درصدد برآمد تا همانند فاتحان بزرگ جهان سرزمین های همسایه را به تصرف آورد. از این رو حمله به امپرنشین های چین و نیز هجوم به سرزمین ترکان آغاز شد.

68- Chavannes Ed., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, P. 194.

69- Li - Shi - min.

بخش نهم

خاقانات شرقی و دو اتحاد بزرگ جهانی

سال ۶۱۹ میلادی در تاریخ چین و نیز در تاریخ ترکان خاقانات شرقی حائز اهمیتی بسزا است. این سال، در واقع سال آغاز دگرگونی های بزرگ بود. سلسلهٔ امپراتوران «تان» در این روزگار قدرت یافتند و اردوی ترکان را در معرض فشاری سخت قرار دادند.

به سال ۶۲۰ میلادی خان بزرگ ترک «چولو ـ خان»[1] که بر خاقانات شرقی فرمان می راند، درگذشت. هنوز در این روزگار گروههای بزرگی از کوچ نشینان که در سرزمین های شمالی صحرای گوبی[2] سکنی داشتند، تابع خان های ترک خاقانات شرقی بودند. در نوشته های چینی شمارهٔ سپاهیان و مردان جنگی این گروههای کوچ نشین ترک یکصد هزار و شمارهٔ جنگاوران کارآزمودهٔ آنان پانزده هزار تخمین زده شده است که براستی در مقام مقایسه با شمارهٔ جنگیان دیگر کشورها در سدهٔ هفتم میلادی بسیار قابل ملاحظه و عظیم است.[3]

خان های ترک اقوام تابع خود را به دادن خراج جنسی مجبور می کردند. گذشته از این، اقوام تابع ناگزیر بودند تعدادی از جنگاوران خویش را به منظور سپاهی گری به خدمت خان ترک گسیل دارند. یکی از اقوام ساکن حاشیهٔ

1- Chulo - Khan.

2- Gobi.

3- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs), vip. VI. SPb., 1903. P.89.

صحرای گوبی، او یغورها بودند که خراج گزار و تابع «چولو ــ خان» به شمار می آمدند.

برخی از دانشمندان، از جمله استاد بیچورین، او یغورها را جز از ترکان دانسته اند و معتقدند که قبایل او یغور از «تورکیوت ها» نیستند. در ضمن، استاد بیچورین براین عقیده بود که زبان او یغوری با زبان ترکی دارای نزدیکی و قرابت هایی نیز هست.[۴]

پس از «چولو ــ خان» برادرش «کت ــ ایلخان»[۵] فرمانروای خاقانات شرقی شد. در این زمان دشمنی و کینهٔ شدیدی میان دو خاقانات شرقی و غربی حکمفرما بود. «تون ــ جبغو ــ خان» فرمانروایی ترکان خاقانات غربی را برعهده داشت و می کوشید تا با بدست آوردن فرصتی مناسب به خاقانات شرقی حمله ور شود و فرمانروای تمامی ترکان گردد. ولی بخت با وی یاری نکرد. زیرا «تون ــ جبغوخان» در سرحدات جنوبی و غربی با سپاه ایران و نیز با جنگاوران قوم «آوار» در قفقاز درگیر پیکار شد.

«تون ــ جبغو ــ خان» می کوشید تا راه ابریشم را از این طریق به سرزمین روم شرقی (بیزانس) امتداد دهد. ولی خان ترک برای اجرای این هدف، نیروی کافی در اختیار نداشت. تنها متحد ترکان در این کار امپراتور روم شرقی بود که از سوی سپاه ایران در معرض فشاری سخت قرار گرفته بود.

می دانیم که خسرو دوم (ابرویز) به سال ۵۹۰ میلادی تاج بر سر نهاد و به یاری موریکیوس (موریق) امپراتور روم شرقی (بیزانس) قیام بهرام چوبینه را درهم شکست. چندی بعد موریکیوس بدست «فوکاس»[۶] کشته شد. قتل موریق بهانه بدست خسرو داد تا جنگ تازه ای را با دولت روم شرقی آغاز کند.

به سال ۶۱۰ میلادی «هراکلیوس» (هرقل) فوکاس را از مقام امپراتوری

4- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh. obitvshikh v Srednei Azii v drevnir vremena. T. I. MosKva - Leningrad. 1950. str.302. Chavannes E., Documents surles Tou - kiue (Turcs). vip. VI. SPb., 1903. P. 89.

5- **Kat - il - Khan**

۶ ــ کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

خلع کرد و خود بر تخت فرمانروایی نشست. با این وصف پیکارهای ایران و روم پایان نپذیرفت. در این زمان اوضاع داخلی امپراتوری روم شرقی سخت آشفته و نابسامان بود. «آوارها» که با ایران پیمان اتحاد بسته بودند، به سوی سرزمین های اروپایی امپراتور روم شرقی حمله بردند. سال ۶۱۶ میلادی مصر از تابعیت روم شرقی بدر آمد. قحطی بر سراسر امپراتوری مستولی گشت. در «کنستانتینوپولیس»[7] (قسطنطنیه) نان پیدا نمی شد. ایرانیان و آوارها دشواری های بسیاری برابر دولت امپراتوری روم شرقی پدید آوردند. به سال ۶۲۰ میلادی، نیروهای امپراتوری روم شرقی، ناگزیر از کرانه های جنوبی رود دانوب عقب نشستند.

هراکلیوس به منظور جلوگیری از پیشرفت سپاه فاتح ایران و دفع حملهٔ آوارها نخست تصمیم گرفت ایران را در عقب جبهه تحت فشار قرار دهد. از این رو از طریق آسیای صغیر با نیروهای خود به قفقاز حمله ور گشت. خزران نیز به همراهی اردوی ترکان استحکامات دربند را به تصرف آوردند.

هراکلیوس نخست ارمنستان را فتح کرد و پس آنگاه ناحیهٔ «کنزک» (گنجه) را در قفقاز به تصرف آورد. به سال ۶۲۳ میلادی، هراکلیوس به «اثورپاتکان» (آذربایجان) حمله برد و آتشکدهٔ مشهور و بزرگ «آذرگشسپ» را ویران کرد.[8]

گرچه هراکلیوس در آغاز پیکار توفیق هایی به چنگ آورد، ولی بخت یار او نشد و سرانجام ناگزیر همهٔ سرزمین هایی را که به تصرف آورده بود رها کرد و به روم بازگشت.

متعاقب این لشکرکشی، هراکلیوس از شاهان گرجستان و ارمنستان خواست تا سپاهیان خود را به لژیون رومی ملحق گردانند. ولی شاهان مذکور پیشنهاد امپراتور روم را نپذیرفتند و همچنان راه بی طرفی درپیش گرفتند.

7- Konstantionpolis.

۸ــ کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان (تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، با ترجمهٔ مطالبی که مؤلف به چاپ دوم افزوده است. چاپ سوم تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

به سال ٦٢٤ میلادی سه سپاه بزرگ ایران، نیروهای جنگی هراکلیوس را در محاصره گرفتند. ولی او توانست حلقه محاصره رابشکافدوازراههای کوهستانی خود را به جلگهٔ نخجوان برساند و به سرزمین روم بازگردد.[9] سپاه ایران به تعقیب لشکریان روم پرداخت و با وارد آوردن شکست های پی درپی بر رومیان، تا ناحیه کیلیکیه پیش تاخت. بدین روال جنگ مذکور با شکست نیروهای رومی پایان پذیرفت.

متعاقب این حادثهٔ آوارها به اتفاق سپاهیان ایرانی به سوی «کنستانتینوپولیس» حمله ور شدند. امپراتور روم که سخت خود و کشورش را در معرض مخاطره دید، کوشید تا متحدی برای روم دست وپا کند. این کوشش، سرانجام تحقق پذیرفت.

به سال ٦٢٥ میلادی، هراکلیوس سفیری به نزد فرمانروای خزران که دست نشاندهٔ خاقان ترک «جبغوخان» بود، فرستاد.[10] فرمانروای خزران که در حیطه فرمانروایی ترکان شخصیت دوم به شمار می آمد، سفیر روم را پذیرفت و به هراکلیوس وعدهٔ همکاری داد. سفیر مذکور به همراه عده‌ای از سواران با پاسخ و پیام مساعد به نزد هراکلیوس بازگشت. سال بعد ترکان به بخش «آغوانک» (آلبانیا ــ اران) و «اتورپاتکان» (آذربایجان) حمله ور شدند.

تاریخ نگاران بیزانسی در نوشته های خود ترکان و خزران را یکی دانسته اند. شاید علت خطای مذکور آن باشد که سرزمین خزران به پایگاه مقدم خاقانات ترک در کنار در پای خزر بدل شده بود.[11]

خاقانات غربی که روابط حسنهٔ خود را با چین همچنان حفظ کرده بود، به جنگ میان ایران و روم کشانیده شد. درضمن خاقانات غربی دشمنی و کینهٔ دیرینه را با خاقانات شرقی ادامه می داد.[12]

9- Feofan Vizantiets, Letopis vizantiita Feofana ot Diokletina do tsarei Mikaila i sin ego Feoflakta, per. V.I. Obolenskogo i F. A. Ternovskogo. Moskva 1890, str. 250.

10- Artamonov, M. I., Istoriia khazar, Leningrad, 1962, str. 155.

11- Artamonov M. I., Istoriia Khazar, Leningrad, 1962, str. 133.

12- Bichurin N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obitavshikh v Srednei Azii

بدین روال اتحادی بزرگ از امپراتوری چین، خاقانات غربی و امپراتوری روم شرقی پدید آمد.

دولت ایران که وضع را دشوار و نابسامان یافت، درصدد برآمد تا با خاقانات شرقی که دشمن چین و خاقانات غربی بود، متحد شود. چنان که پیشتر سخن رفت، آوارها متحد ایران در پیکار با امپراتوری روم شرقی بودند.

نقشهٔ دولت ایران نیز تحقق پذیرفت و اتحاد تازه‌ای از ایران، آوارها و خاقانات شرقی، در برابر روم، چین و خاقانات غربی پدید آمد.

متأسفانه آگاهی و مدارک کافی در زمینهٔ این اتحاد در دست نیست. نمی دانیم دولت ایران سفیرانی به خاقانات شرقی اعزام داشته و پیمان اتحادی با ترکان خاقانات مذکور منعقد کرده است، یا نه؟ فسوسا که تازیان از بایگانی شاهنشاهی ساسانی در «بن خانه» کعبهٔ زرتشت و دیگر بایگانی ها اسنادی باقی نگذاردند. از این رو نمی توان، چنان که باید به حقیقت ماجرا پی برد.

مرگ خسرو دوم مایه دگرگونی حوادث شد. قباد دوم «شیرویه» پس از قتل پدر بر تخت شاهی نشست. وی با هراکلیوس پیمان صلح منعقد کرد. شاوان که گویا به نوشته های چینی دسترسی داشته چنین اظهار عقیده کرده است که ترکان در این زمان هراکلیوس را یاری کردند و ایران را در معرض فشاری شدید قرار دادند و تا «اثور پاتکان» (آذربایجان) پیش تاختند. شاوان می نویسد که امپراتور چین از حملهٔ ترکان به ایران آگاه بوده است.[۱۳] شاید هم بازرگانان سغدی در این کار دست داشته اند.

نکته ای را نباید از دیده دور داشت و آن این که روم شرقی، چین و خاقانات غربی، هر سه در شکست و انهدام ایران ذینفع بودند. زیرا این شکست مایهٔ رونق راه ابریشم و مبادلهٔ وسیع بازرگانی میان چین و روم شرقی می شد. روم شرقی با ثروت و طلای بسیار می توانست بازار خوبی برای کالاها بویژه

---

v drevnie vremena, T. I, MosKva - Leningrad. 1950, str. 284. Chavannes E., Documents sur les Tou - kiue (Turcs), vip.VI, SPb., 1903. P.24.

13- Chavannes E.,Documents sur les Tou - kiue (Turcs), vip. VI, SPb., 1903, p. 24, 171, 172.

ابریشم چین باشد. سغدیان و ترکان خاقانات غربی نیز در این مبادلهٔ وسیع کالا، نقش واسطه را ایفا می کردند و از این رهگذر سود سرشار می بردند. شاید ایجاد روابط بازرگانی مستقیم میان چین، اروپا و آسیای مقدم، هدف عمدهٔ دو امپراتوری بزرگ چین و روم شرقی بوده است.

هدف اتحاد دوم که از ایران، آوارها و خاقانات شرقی تشکیل یافته بود، به گونه‌ای دیگر بود. آوارها خواستار غارت و کسب غنیمت بسیار بودند. در ضمن آوارها همواره از ترکان خاقانات غربی بویژه خزران بیم داشتند. دولت شاهنشاهی ایران با امپراتوری روم شرقی حسابی دیرینه داشت و هیچگاه نمی توانست وجود روابط بازرگانی مستقیم میان چین و روم شرقی را تحمل کند و از این رهگذر به خسارات مالی عظیم تن در دهد. بی جهت نبود که تا سال ۶۲۸ میلادی، بارها موانعی در برابر خواستهای امپراتوری روم شرقی پدید آورد. بدیهی است که ایجاد مانع از سوی ایران نیز سبب عدم رضایت بازرگانان سرزمین های مختلف نسبت به دولت شاهنشاهی ساسانی بود.

و امّا دربارهٔ خاقانات شرقی باید گفت که نیرو گرفتن سریع امپراتوری چین، فرمانروایان خاقانات شرقی را سخت نگران کرده بود. اینان با قدرت یافتن امپراتوری چین، نابودی خود را به رأی العین مشاهده می کردند. از این رو، خان‌های ترک خاقانات شرقی، با تمام نیرو از اختلاف و بروز قیام های متعدد در چین حمایت و پشتیبانی می کردند. «کت ــ ایلخان» فرمانروای ترک خاقانات شرقی، در هرجا که میسر می شد به جستجوی متحد می پرداخت.

«کت ــ ایلخان» که برای حمله به چین در انتظار فرصت مناسب بود با استفاده از دشواریهای امپراتوری مذکور به سال ۶۲۱ میلادی ترکان خاقانات شرقی را آمادهٔ کارزار کرد. اردوی ترکان به ایالت «شان ــ سی» حمله بردند و آن را به تصرف آوردند. یک سال بعد ایالت «شان ــ دون» نیز به تصرف ترکان درآمد. از این پس طرفین مدتی دست ازپیکار کشیدند و به تجمع قوا و تجدید نیرو پرداختند. پاییز سال ۶۲۴ میلادی، باز جنگ تازه‌ای میان طرفین درگرفت که نتیجه‌ای از آن حاصل نشد. به سال ۶۲۵ میلادی ترکان با دو سپاه بزرگ دست به حملهٔ مجدد زدند. یکی از دو سپاه درپیکارپیروزی یافت، ولی سپاه دوم

توفیقی نداشت و مغلوب شد.[۱۴]

اوایل سدهٔ هفتم میلادی برای دولت امپراتوری چین دورانی پس پرخروش و تلاطم بود. به سال ۶۲۶ میلادی، امپراتور فرمانی صادر کرد که برمبنای آن کاهنان بودایی محدودیت یافتند و ثروت و دارایی پرستشگاههای بودایی به تصرف دولت چین درآمد.[۱۵]

همان سال، امپراتور «لی ــ یوآن»[۱۶] برکنار شد و «تای ــ تسزون»[۱۷] به جای او نشست.[۱۸] این دگرگونی مناسب حال «کت ــ ایلخان» نبود. زیرا در این زمان سپاه چین قدرتی بسیار عظیم بدست آورد.

نیرومندی سپاه امپراتور چین، بی گمان مایهٔ خرسندی خاقانات غربی شد که متحد چین و دشمن سرسخت خاقانات شرقی به‌شمار می رفت. بدین روال امپراتوری چین درپایان دههٔ سوم سدهٔ هفتم میلادی، فرصتی برای تجدید نیرو بدست آورد. اندک اندک، با نیرو گرفتن امپراتوری چین ترکان ابتکار عمل را از کف دادند.

14- Liu Mau - tsai. Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost - Türken. Buch I - II, Weisbaden, 1958, S. 447.

15- Gaubil, Abrégé de L'historie chinoise de la grande dycastie Tang. Mémoire concernant L'histoire, les sciences, les arts, les mours, les usages etc. des Chinois, par les missionnaires de Pekin t. XV, Paris, 1791, P, 432.

16- Li - Iuan.

17- Taitszun.

18- Shan Iue. Ocherki istorii Kitaia, Moskva, 1959, str. str.199 - 200.

بخش دهم

هجوم مشترک ترکان، خزران و رومیان به ایران در روزگار خسرو دوم (پرویز)

تابستان سال ۶۲۶ میلادی آوارها حمله به کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) را از سر گرفتند. این واقعه درست در زمانی روی داد که «کت ــ ایلخان» حمله مجدد خود را به چین آغاز کرده بود. آیا این دو حمله را که به تقریب در یک زمان صورت گرفت، می توان تصادفی دانست؟ آیا توافقی میان خاقانات شرقی و آوارها وجود نداشت؟

نکته‌ای دیگر را نیز نباید از یاد برد و آن این که سپاه ایران بالژیونهای رومی، سخت درپیکار بود.

نیروهای آوار در حومهٔ پایتخت امپراتوری روم شرقی با دژها و استحکامات دفاعی مجهز رومیان مواجه شدند، چندان که گذر از خطوط مذکور ناممکن می نمود. سپاهیان ایران نیز تا کرانه های تنگهٔ بسفرپیش تاختند. ولی رومیان از این پس مقاومتی سخت ابراز داشتند و مانع نفوذ سپاه ایران به جانب غربی تنگه بسفر و بخش اروپایی روم شدند. ناگزیر آوارها تنها ماندند و بدون انتظار همکاری از متحد خویش ــ ایران ــ دست به حمله زدند. هفتم ماه اوت سال ۶۲۶ میلادی، رومیان شکستی سخت برآوارها وارد آوردند. مهاجمان آوار ناگزیر به سوی سرزمین های شمالی گریختند.

فرار آوارها سبب شد که سپاهیان ایران کرانه های بسفر را ترگ گویند و عازم سرزمین سوریه شوند. عقب نشینی سپاه ایران به هراکلیوس امکان داد که دست به حملهٔ متقابل زند. ترکان که متحد روم بودند، با همهٔ نیروهای خویش

هراکلیوس را در این پیکار یاری کردند. «تون ــ جبغوخان» که پس از دریافت خبر ناکامی «کت ــ ایلخان» فرمانروای ترکان خاقانات شرقی، آسوده خاطر شده بود، انبوهی از اردوی ترکان خاقانات غربی را از مرزهای خاوری به سوی باختر گسیل داشت تا از لشکریان امپراتوری روم شرقی حمایت کند.

فرماندهی سپاه ایران به خطوط دفاعی و استحکامات دربند که به هنگام شاهنشاهی خسرو انوشیروان پدید آمده بود، چندان دل خوش داشته و آسوده خاطر می نمود که به ترکان اعتنایی نکرد.

استحکامات دربند، دیوارسنگی بسیار بلندی بود که به درازای چهل کیلومتر از کوهستان تا کرانهٔ دریای خزر امتداد داشت و خط دفاعی بسیار مستحکمی در برابر سواران مهاجم دشمن به شمار می رفت.[1] این دیوار که از تخته سنگ های بسیار بزرگ ساخته شده بود، هیجده تا بیست متر ارتفاع داشت. سی برج بر فراز این دیوار قرار گرفته بود. دیوار سه دروازهٔ آهنی داشت که یک دروازهٔ آن به دریا گشوده می شد.[2] ولی از سپاهیان جنگاور روزگار خسروانوشیروان دیگر اثری برجا نمانده بود. بدین سبب ترکان ضمن حملات مداوم و پی درپی خویش خطوط دفاعی دربند را درهم شکستند و به سوی جلگه های قفقاز سرازیر شدند.

«موسی کاگان کتواتسی» مؤلف تاریخ آغوانک جریان حمله ترکان به دربند را چنین تصویر کرده است:

«... های شاه[3] آن چه را که بر سر سپاهیان و مدافعان شهر «چور»[4]

1- Artamonov M. I., Drevii Derbent, -- CA. VIII, 1946, str. 129. Trever K. V., Ocherki po istorii i kulture kavkazskogo Albanii, Moskva - Leningrad, 1959. str.267.

2- Trever K. V., Ocherki po istorii i kulture Kavkazskogo Albanii, Moskva - Leningrad, 1959, str. 283.

۳ــ Hai های شاه فرمانروای محلی بود که از سوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آغوانک (آلبانیا) فرمان می راند. شاید نام «های» با نام «هایک» فرمانروای باستانی و بسیار کهن ارمنستان بی ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش را «های» و سرزمین ارمنستان را «هایستان» می نامند. شاید «های شاه» عنوانی باشد که فرمانروایان ارمنستان داشته اند.

٤ــ Chor چور نامی است که در نوشته ها و مآخذ ارمنی به دربند داده شده است. ارمنیان شهر دربند را «چور» می نامیدند.

آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد... شاهنشاهان ایران، معماران و وسایل و مواد بسیار از همه جا برای ساختن این دیوارها و برج ها و باروهای عظیم گرد آورده بودند. این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی[۵] قرار داشت... او (های شاه) خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غدآری که صورت های پهن داشتند و شبیه و همانند زنان بودند مشاهده کرد. موهای دراز آنان، از سر برچهره و بدنشان فرور یخته بود... آنان نیزه و تیر و کمان به دست داشتند و همانند گرگ های وحشی حمله می کردند. کمترین اثری از شرم و حیا در چهرهٔ آنان مشهود نبود. آنان به مردم شهر حمله می بردند و اینان را در کوچه ها و میدان ها، قطعه قطعه می کردند. دیدگان این دژخیمان بر زیبارویان نیز رحمت نمی آورد. پسران و دختران را نیز می کشتند. آنان بر موجودات بی آزار و پیرانی که قادر به جنگ و پیکار نبودند نیز رحمت نیاوردند. آنان به کودکان و خردسالان نیز رحم و شفقت روا نداشتند و قلبشان از دیدن کودکان شیرخوار به رحم نمی آمد. این کودکان بی گناه بر جسدهای سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده از پستان هایشان به جای شیر، خون می مکیدند. همین که آنان به خانه ای گام می نهادند، چون آتشی که به نیستان افتاده باشد، همه جا را می سوزاندند و نابود می کردند. آنان همین که به خانه ای وارد و از آن خارج می شدند، راه را برای درندگان و پرندگان وحشی مردارخوار هموار می کردند».[۶]

سقوط دژ دربند که گذرناپذیر می نمود در سراسر اران[۷] مایه سراسیمگی مردم شد. اران ها نخست به مرکز سرزمین خود «پرثو»[۸] و پس آنگاه، از آنجا به

۵ــ «دریای بزرگ شرقی» که مؤلف تاریخ آغوانک ذکر کرده، همان دریای خزر است.

6- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pisatelia X veka», per. s armianskogo K. Patkanova SPb., 1861, str. 105

۷ــ اران همان آلبانی یا آلبانیای قفقاز است که ارمنیان آن را «آغوان» یا «آغوانک» و تازیان «الران» و «ارّان» می نامیدند. در نوشته های پارسی این نام «آران» آمده است و فرمانروایان این سرزمین «آران شاهان» نام داشتند.

۸ــ «پرثو» شهری است باستانی در سرزمین «اران» قفقاز که مرکز آن نیز بوده است. بسیاری از مورخان «پرثو» را معادل «پهلو» و «پارت» دانسته اند. تازیان نام «پرثوه» را به شکل معرب آن «برذعه» می نامیدند. بعدها «برزعه» به صورت «بردع» تلفظ شد. در دوران حاکمیت شوروی بسیاری

کوهستانها گریختند. این مردم آواره، گمان نداشتند که ترکان و خزران در تعقیبشان به کوهستان قدم خواهند گذارد. ترکان و خزران در این لشکرکشی، گروهی کثیر از مردم قفقاز را از دم تیغ گذرانیدند و شمارهٔ اندکی از این مردم را نیز به اسارت بردند.

درپی اران نوبت به گرجستان یا سرزمین ایبری رسید. ترکان و خزران شهر زیبای تفلیس را که از مراکز عمدهٔ بازرگانی به شمار می رفت، محاصره کردند.[9] دیری نپایید که سپاه هراکلیوس امپراتور روم به اردوی ترکان و خزران پیوست.

درپای دیوار تفلیس دیدار سران سه سپاه با شکوه فراوان برگزار شد. استاد و دانشمند خزرشناس مشهور شوروی «آرتامونوف» در کتاب تاریخ خزران با استناد به مآخذ معتبر این دیدار را چنین توصیف کرده است:

«جبغو، خان ترک، به اقبال امپراتور (هراکلیوس) شتافت و برشانهٔ او بوسه زد و در برابر وی سر تعظیم فرود آورد. امپراتور نیز خان ترک را در آغوش گرفت و تاج خود را بر سرش نهاد و او را فرزند خویش نامید. پس آنگاه ضیافتی به افتخار سران خزر ترتیب داد و به همهٔ آنان هدایای گرانبها، از جمله پوشاک و گوشواره بخشید. امپراتور به جبغو اطمینان داد که دختر خود «یوداکیا»[10] را به همسری خان ترک خواهد داد»[11]

پروفسور آرتور کریستن سن دانشمند و ایران‌شناس بزرگ دانمارکی در کتاب بسیار ارزندهٔ خود زیر عنوان «ایران در زمان ساسانیان» جنگ خسرودوم شاهنشاه ساسانی و هراکلیوس امپراتور روم را به اختصار ذکر کرده و تنها از پیکارهای سال ۶۲۳ میلادی سخن به میان آورده است. دانشمند دانمارکی به پیکارهای سال ۶۲۶ میلادی اشاره‌ای نکرده است. استاد در این باره چنین

از نامهای باستانی از میان رفت. از جمله شهر معروف «کنزگ» یا گنجه «کیروف» آباد و شهر «بردع» بنام میربشیر قاسم اف رئیس جمهور آن سرزمین «میربشیر» نامیده شد.

9- «Istoriia Agvan Moiscia Kagankatvatsi, pisatelia X veka», per. s armianskogo K. patkanova, SPb., 1861, str. 107.

10- Icvdakiia.

11-Artamonov M.I., Ocherki drevneishei isrorii Khazar, Leningrad, 1962, str.57.

نوشته است:

«عاقبت هراکلیوس موفق شد... افواج شاهنشاه را بازپس راند. آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و به آذربایجان درآمد و در سال ۶۲۳ شهر کنزک (گنجه) را تسخیر و آتشکده بزرگ آذرگشسپ را ویران کرد».[۱۲]

نوشتهٔ استاد دربارهٔ جنگ های خسرو دوم و هراکلیوس ناروشن و مشوّش است. از نوشتهٔ استاد چنین برمی آید که هراکلیوس در حمله به آذربایجان و قفقاز پیروز بوده است. حال آن که دیگر مؤلفان خلاف این نکته را عنوان کرده‌اند. چنین برمی آید که پیکار هراکلیوس و حملهٔ او به آذربایجان، ارمنستان، اران و گرجستان، با اینکه رنگ جنگهای مذهبی و صلیبی به خود گرفته، معهذا در سال ۶۲۳ میلادی با پیروزی همراه نبوده است. سپاه ایران چنانکه یاد کردیم تا تنگهٔ بسفر پیش تاخت. هراکلیوس تنها در سایه هجوم ترکان و خزران به سال ۶۲۶ میلادی توانست در قفقاز پیروز گردد.

استاد «ماناندیان» دانشمند ارمنی در کتاب خود زیرعنوان «خط سیر هراکلیوس در جنگ با ایران» لشکرکشی هراکلیوس را نوعی «جنگ صلیبی» نامید که گویا به تلافی حملهٔ سپاه ایران به بیت‌المقدس صورت گرفته بود. وی تاریخ شروع این جنگ را ماه آوریل سال ۶۲۳ میلادی دانسته است. استاد ماناندیان معتقد است که لشکریان هراکلیوس از ارمنستان به «آثورپاتکان» آذربایجان و سپس به «کنزک» گنجه رفتند.[۱۳]

استاد گومیلوف می نویسد «نباید این لشکرکشی را موفقیت‌آمیز دانست. راست است که رومیان نخجوان و کنزک را که دارای آتشکده‌هایی بس بزرگ بودند، ویران کردند. ولی هم‌آنان از سوی سپاهیان ایران چنان در معرض فشار قرار گرفتند که ناگزیر همهٔ اسیران جنگی خود را رها کردند. لشکریان روم تنها در ناحیهٔ کوهستانی «کارالاگ (واقع در شمال شرقی آذربایجان ایران) توانستند

۱۲ــ پروفسور آرتورکریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حملهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

13- Manandian Ia. A., Marshruty persidskikh pokhodov Iraklia.-- VV, T. 3, 1950, str. 134.

از چنگال سپاهیان ایران رهایی یابند و به سرزمین خود بگریزند»[۱۴]

«موسی کاگان کتواتسی» مؤلف تاریخ آغوانک می نویسد:

«هراکلیوس به شاهان اغوانک ــ اران ــ، ابیری ــ گرجستان ــ و ارمنستان نامه نوشت و از آنان خواست که لشکریان رومی را در سرمای زمستان یاری کنند و داوطلبانه به اقبال او بشتابند. در غیر این صورت با آنان به مثابهٔ دشمن رفتار خواهد کرد و به سپاه خود فرمان خواهد داد که دژهای آنان را با خاک یکسان و از اهالی تهی کنند. ولی ارمنیان و گرجیان پیشنهاد هراکلیوس را نپذیرفتند و نخواستند زیر بار ستم رومیان قرار گیرند. شاه اران دستور داد که سپاهیان وی در دژها و قلاع موضع گیرند و چون قادر به پیکار نبودند، همهٔ دشتها و باغ ها را تهی کنند.[۱۵]

«تئوفانس بیزانسی» می نویسد: «بهار سال ٦٢٤ ــ میلادی ــ سه سپاه ایران لشکریان هراکلیوس را محاصره کردند. ولی او خط محاصره را شکافت و از راههای غیرقابل عبور و دشوار کوهستانی گریخت و عقب نشست»[۱۶]

در جلگهٔ نخجوان سپاه ایران به تعقیب لشکریان هراکلیوس پرداخت و در نتیجه امپراتور به سرزمین کیلیکیه عقب نشست.

با آن چه پیشتر از نظر خوانندگان ارجمند گذشت به سهولت می توان دریافت که هراکلیوس از سال ٦٢٦ میلادی، تنها پس از یاری متحدان خود (ترکان خاقانات غربی و خزران) توانست قفقاز را به تصرف آورد. این پیکار حدود یک سال به درازا کشید. متعاقب آن هراکلیوس توانست پس از حصول اطمینان کامل در عقب جبهه، به سال ٦٢٨ میلادی به شهر «کتسپون» ــ تیسفون ــ پایتخت ایران حمله برد.

نکتهٔ دیگر از نوشته های استاد کریستن سن که جای شبهه و تردید باقی می گذارد، دربارهٔ نژاد خزران است. استاد می نویسد: «در سالهای بعد قوم خزر

14- Gumilev L. N., Drevnie tiurki. AN SSSR. Institut Narodov Azii, Moskva. «Nauka», 1967, str. 183.

15- «Istoriia Agvan Moiscia Kagankatvatsi, pisatelia X Veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 102- 103.

16- Feofan Vizanticts. Letopis vizantiitsa Fefana ot Diokletina do tsarei Mikhakla i sina ego Feofilakta, per. V. I. Obolenskogo i. F. A. Trenovskogo, Moskva, 1890, str. 250.

از نژاد ترک که در ظرف نیمهٔ اخیر قرن ششم در قفقاز مسکن گزیده بودند، در بند را به چنگ آوردند».[۱۷]

این اظهار نظر استاد دربارهٔ نژاد خزران را نمی توان پذیرفت. خزران جز از ترکان بوده‌اند و به خلاف ترکان از سده چهارم میلادی در کرانه های شمالی دریای خزر و آن سوی کوه‌های قفقاز سکنی داشتند. امّا ترکان از سدهٔ ششم میلادی به غرب روی آوردند و با خزران همسایه شدند. بعدها ترکان خاقانات غربی سرزمین خزران را به تصرف آوردند و بخشی از مردم آن سرزمین را در خود مستحیل کردند.[۱۸]

خاقانی که خود از مردم قفقاز و اهل شیروان بوده، از خزر و ترک و روم جداگانه یاد کرده است.

شگفتا، گویی اتحاد سیاسی و نظامی روم و خزر و ترک چنان اثری داشت که پس از گذشت قرنها باز این سه نام در کنار یکدیگر آمده‌اند. خاقانی در یکی از اشعار خود چنین آورده است:

گر خزر و ترک و روم رام حساب تواند
نیست عجب کز نهاد رام فحول است رم.[۱۹]

۱۷ــ پروفسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حملهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۶۹.

18- Artamonov M. I., Ocherki drevneishei istorii khazar. Leningrad. 1962.

۱۹ــ برای آگاهی بیشتر خوانندگان در بارهٔ خزران مطالب زیر از دایرة‌المعارف بزرگ شوروی نقل شده است: سرزمین خزر از یک سو به حاشیهٔ غربی دریای خزر تا رودهٔ سولاک «Sulak» و از شمال داغستان تا مسیر سفلای رود دن در نزدیکی مسیر سفلای رود ولگا بوده است. خزران در سدهٔ چهارم میلادی پس از حملهٔ هون‌ها در شرق اروپا ظاهر شدند و در دههٔ هفتم سدهٔ ششم میلادی به تبعیت خاقانات ترک درآمدند و از این پس در اقوام ترک مستحیل شدند. در سدهٔ هفتم میلادی، پس از سقوط و انهدام ترکان، خزران خاقانات جداگانهٔ خود را در مسیر سفلای رود ولگا و شمال قفقاز تأسیس کردند. پایتخت خزران تا سدهٔ هشتم میلادی شهر سمندر واقع در داغستان بود. بعدها خزران شهر «ایتیل» [Itil] را به عنوان پایتخت برگزیدند. در سدهٔ هفتم میلادی، خزران که مردمی کوچ نشین بودند، بلغارهای ساکن کرانهٔ دریای آزوف را تابع خود کردند و نواحی ساحلی داغستان و بخشی از سرزمین آلان و آلبانیا را به تصرف آوردند. به سال ۷۳۵ میلادی، تازیان از طریق تنگهٔ داریال به سرزمین خاقانات خزر حمله بردند و سپاه خزران را منهدم کردند و دین اسلام را در سرزمین خزران رواج دادند. بخشی از خزران آئین یهود

چنان که پیشتر اشارت رفت، نیروهای سه گانهٔ ترکان، خزران و رومیان شهر تفلیس را به محاصره گرفتند. پادگان ایرانی شهر تفلیس با دلاوری و تهوری بی مانند در برابر مهاجمان ایستادگی کرد. استفانوس[۲۰] فرمانروای رشید گرجستان، شبانگاه با سپاهیان خود از دژ بیرون می رفت و به دشمنان حمله می برد و شبیخون می زد.[۲۱] گرچه استفانوس جان خود را بر سر این کار از دست داد، ولی یاران و پیروان او همچنان پایداری کردند. مؤلف تاریخ آغوانک می نویسد: «هیچ یک از دو طرف جرأت و جسارت آن را نداشت که به حمله‌ای بزرگ دست زند. هراکلیوس مراقب بود که نیروهای رومی از میان نروند و تباه نشوند. جبغو نیز نگران اردوی خویش بود. سرانجام پس از دو ماه محاصرهٔ شهر تفلیس، خزران ترک متحدان گفتند و به سرزمین خویش بازگشتند».[۲۲]

هراکلیوس با چهل هزار تن از سپاهیان روم، پای دیوار شهر تفلیس باقی ماند. جبغو نیز فرزند خود «بوری ــ شاد» را به فرماندهی ترکان گمارد و خود بازگشت. اندک اندک با گذشت زمان، مهاجمان ناگزیر تفلیس را رها کردند و راه خویش در پیش گرفتند.[۲۳]

بی گمان هراکلیوس با این عمل، اعتبار خود را در نزد هم کیشان مسیحی

داشتند. خزران تا سدهٔ هشتم میلادی با دولت روم شرقی در رابطه بودند. آئین مسیح از روم شرقی به سرزمین خزران راه یافت. در اواخر سدهٔ هشتم و اوایل سده نهم میلادی، آئین یهود دین رسمی خزران شد. از پایان سدهٔ دهم میلادی، خزران به نابودی و انهدام گرایيدند و دیگر اثری از آنان برجای نماند. زبان خزران بطور دقیق معلوم و مشخص نشده است. برخی از مآخذ زبان خزران را مشابه زبان بلغارها دانسته‌اند. بعضی از دانشمندان روسی، از جمله استاد بارتولد، زبان خزران را از خانوادهٔ زبان‌های ترکی به شمار آورده‌اند. رجوع شود به:

Bolshaia Sovetskaia entsiklopediia, tretc izdanie, Moskva, 1978, T. 28, str. 163-164.

20- Stephanos.

21- Brosset M., Histoir de la Georgie depuis l'antiquité jusqu'au XIX- e siécle, SPb. 1894, PP. 225- 229.

22- «Istoriia Agvan Moiseia Kaganktvatsi, pisatelia X veka», per. s armianskogo K. Patkanova, SPb. 1861, str. 108.

23- Feofan Vizantiets. Letopis vizantiitsa Feofana ot Diokletina do tsarei Mikhailai i sina ego Feofilakta, per. V.I. Obolenskogo i. F. A. Trenovskogo, Moskva, 1890, str. 236.

از دست داد. ارمنیان و گرجیان گمان داشتند که رومیان به سبب هم کیشی از آنان حمایت خواهند کرد. ولی به سادگی دیدند که چگونه رومیان آنان را به چنگال ترکان افکندند و جان و مال و دودمانشان را بر باد دادند. فسوسا که شاهنشاهی ساسانی دیگر هرگز آن قدرت و نیروی پیشین را بازنیافت تا خیانت رومیان را جبران کند و مهر و محبت گرجیان و ارمنیان را به خود بازگرداند.

مردم تفلیس پس از درهم شکستن محاصرهٔ دشمنان شور و شادی بسیار بپا کردند و هراکلیوس امپراتور روم را به باد مسخره گرفتند و او را «بزغاله» نامیدند.[۲۴]

چنان که پیشتر اشاره شد، خاقانات شرقی و آوارها که متحد ایران بودند، به سبب شکستی که از چینیان و رومیان یافته بودند، ایران را تنها گذاردند. در چنین اوضاع و احوال بود که هراکلیوس امکان یافت به تجدید قوا پردازد و به سال ۶۲۸ میلادی لشکریان روم را به سوی کتسپون ــ تیسفون ــ گسیل دارد.

این زمان به سبب جنگ های پی درپی و اختلافات داخلی، سپاهیان ایران، نیرو و توان پیشین را از کف داده بودند. اشراف ایران که سخت احساس خطر می کردند، این بار خود دست به کار شدند و در تاریخ بیست ونهم فوریهٔ سال ۶۲۸ میلادی، علیه خسرو دوم شاهنشاه ساسانی به سوءقصد توسل جستند و سرانجام او را از میان برداشتند.

پس از خسرو دوم فرزند بی استعدادش کواذ دوم ــ قباد ــ شیرویه بر تخت شاهی نشست. وی به هراکلیوس پیشنهاد صلح کرد. گویی هراکلیوس خود در انتظار چنین پیشنهادی بود. زیرا به سرعت و سهولت موافقت خود را با عقد پیمان صلح اعلام داشت.

باید یادآور شد که این پیمان صلحی جداگانه میان روم شرقی و ایران بود. در این پیمان متحدان روم شرقی ــ بیزانس ــ شرکتی نداشتند. ترکان و خزران همچنان به دست اندازی های خود در قفقاز و سرزمین های شمالی ایران ادامه می دادند.

24- Kulakovskii Iu., Istoriia, Vizantii, T. 3, Kiev, 1915, str. 93- 94. Veranadskii G. V., Ancient Russia, New Haven, 1952. p. 202.

هرگاه سیاست هراکلیوس را با دقت مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم، بی درنگ چنین پرسشی پدید می آید که آیا علت این موافقت امپراتور روم، نگرانی عمیق وی ازپشت جبهه و نیز متحدان ترک و خزر نبوده است؟

در آن روزگار سوریه به تصرف سپاهیان ایران درآمده بود. مسیحیان قفقاز نیز که از غدر و خیانت هم کیشان رومی آزرده خاطر بودند، به سیاست مذهبی خسرو دوم شاهنشاه ساسانی که با مسیحیان مدارا می کرد، روی آوردند و آن را پذیرا شدند و همانند استفانوس ایبریایی فرمانروای گرجستان، با شاهنشاه ساسانی پیمان دوستی و اتحاد بستند.

تنها عاملی که دست هراکلیوس را برضد شاهنشاه ساسانی و فرمانروایان محلی قفقاز بازگذاشت، حمایت ترکان و خزران بود. هرگاه خزران و ترکان به یاری هراکلیوس نمی شتافتند، لشکرکشی امپراتور روم شرقی به سوی تیسفون محال می نمود.

کنون را جای پرسش است: چرا هراکلیوس در زمانی که سپاهیان ایران در آستانهٔ شکست قطعی قرار داشتند، متحدان بسیار ارزشمند خویش را رها کرد و به انعقاد پیمان صلح با ایران تن در داد؟

در اینجا باید نکته‌ای را یادآور شد و آن وجود سپاهیان کارآمد شهروراز بود که بخشی از سرزمینهای روم‌شرقی از جمله «کالسدونیا» را در محاصره داشت. وی که در اوایل سال ۶۲۸ میلادی از خسرو دوم آزرده خاطر شده بود با «کنستانتین» فرزند هراکلیوس پیمان صلح بست و با سپاهیان خود راه ایران در پیش گرفت تا خسرو دوم را از تخت شاهی براندازد. سبب این امر نیز فرمانی بود که خسرو دوم جهت قتل شهروراز صادر کرده بود. حال آنکه شهروراز مرتکب گناهی نشده بود.

محمدبن جریر طبری داستان شهروراز یا شهربراز را بدین گونه آورده است:

«... به سرزمین نزدیک شام... پارسیان و رومیان پیکار کردند و پارسیان ظفر یافتند... شهربراز همچنان تاخت و تاز کرد و شهرهای رومیان را به ویرانی داد تا به خلیج رسید... چون پارسیان بر رومیان ظفر یافتند فرخان به

شراب نشست و به یاران خویش گفت: «به خواب دیدم که بر تخت خسرو نشسته‌ام». وخبر به کسری (خسرو دوم) رسید و به شهر براز نوشت که وقتی این نامه به تو رسد سر فرخان را برای من بفرست. و شهر براز به پاسخ نوشت که ای پادشاه همانند فرخان کس نیابی که صولت و بانگ وی در دشمن اثر بسیار دارد و چنین نباید کرد. خسرو نوشت که در مردان پارسی مانند وی بسیار است و زودتر سر او را بفرست. و باز شهر براز نامه نوشت و عذر انگیخت. و خسرو خشمگین شد و پاسخ نداد و پیکی سوی پارسیان فرستاد که من شهر براز را از سالاری برداشتم و سالاری به فرخان دادم. آنگاه نامهٔ کوچکی به پیک داد و گفت چون فرخان به شاهی رسید و برادرش مطیع او شد این نامه به او ده. و چون پیک نامه به شهر براز داد و بخواند گفت «اطاعت می کنم» و از تخت فروشد و فرخان برنشست و پیک نامه بدو داد و فرخان گفت «شهر براز را بیاور ید». و چون شهر براز را پیش بداشت که گردنش بزند، «گفت شتاب مکن تا وصیت بنو یسم». و فرخان پذیرفت و شهر براز محفظهٔ اوراق بخواست و سه نامه بدونشان داد و گفت «این همه دربارهٔ تو به خسرو نوشتم و تو به یک نامه می خواهی مرا بکشی» و فرخان پادشاهی به برادر داد».[۲۵]

نگارنده از آن جهت که داستان شهر وراز با پایان شاهنشاهی خسرو دوم و پیروزی رومیان و متحدان ترک و خزر و روم شرقی رابطه‌ای مستقیم دارد، ناگزیر از شرح بیشتری در این زمینه است.

از نوشتهٔ طبری به حدود اختلاف و دشمنی میان خسرو دوم و شهر وراز می توان پی برد. طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» می نویسد: «شهر براز همچنان تاخت وتاز کرد و شهرهای رومیان را به ویرانی داد تا به خلیج رسید. پس از آن خسرو بمرد و رومیان خبر یافتند».[۲۶]

تا اینجا مطلب روشن و خردپذیر است. ولی طبری در ادامهٔ مطلب می نویسد: «و شهر براز و یارانش منهزم شدند و رومیان بر آنها ظفر یافتند و به

۲۵ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۴۹ــ۷۴۰.

۲۶ــ همانجا، ص ۷۳۹.

تعقیب و کشتارشان پرداختند».[۲۷]

این نوشتهٔ طبری تا اندازه‌ای مشکوک به نظر می رسد. زیرا مرگ خسرو زمانی روی داد که سپاه شهرورازبه خلیج رسیده بود، که گمان می رود نزدیک کرانه های دریای مدیترانه باشد. تا اینجا سپاه ایران پیروز است. بنابراین سپاه پیروز دلیلی برای منهزم شدن ندارد. چنین به نظر می رسد که شهرورازبا سپاه خود قصد تیسفون کرده باشد. همین عامل نیز سبب نگرانی هراکلیوس امپراتور روم شرقی و کنار آمدن او با کواذ دوم ــ قباد دوم شیرویه ــ و عقد پیمان صلح بوده است. ازاین رو گمان می رود که شهرورازبا کنستانتین فرزند هراکلیوس از درآشتی درآمده و راه ایران درپیش گرفته باشد.

یکی از اسناد و مدارک بسیار جالب توجه دوران ساسانی که حوادث ایران و روم را در اواخر سدهٔ ششم و نیمهٔ اول سدهٔ هفتم میلادی روشن می سازد رویداد نامه‌ای است سوریایی که متأسفانه مؤلف آن شناخته نشده است. این رویداد نامه، نخستین بار، به سال ۱۸۹۱ توسط «گوئیدی» که یابندهٔ این متن باستانی بود، انتشار یافت.[۲۸] نسخهٔ خطی این نوشته در موزه «بورجیونو»[۲۹] در واتیکان قرار دارد. گفته می شود، این نسخه رونوشتی از نسخهٔ اصلی است که در دیر «ربان هورمیزد»[۳۰] واقع در نزدیکی موصل بدست آمده است. متن مذکور را «نولدکه» به سال ۱۸۹۳ میلادی به زبان آلمانی ترجمه کرد.[۳۱] این متن بعدها توسط استاد پیگولفسکایا به روسی ترجمه شد.[۳۲] مطالب این رویدادنامه از زمان

۲۷ــ همانجا، ص ۱۳۹.

28- Guidi Un nuovo testo syriaco sulla storia degli ultimi Sasanidi. Actes du 8 Congréd international des Orientalistes. Leiden, 1891.

29- Borgiomo.

۳۰ــ در ترجمه روسی این نام به‌صورت «Rabban Hormizd» آمده است. گمان می رود این نام «ربان هورمزد» باشد و شاید او یکی از راهبان دیرهای نصارا بوده است.

31- Nöldke. Die von Guidi herausgegebene Chronik übersetzt und kommentiert. Sitzungsberichte der Weiner Akademie, phil. hist. Klasse. B. 128, Abt. IX. Wien, 1893. P. 1- 48.

32- Pigulevskaia N.V., Anonimnaia siriiskaia khronika vremeni sasanidov. Zapiski Instituta vostokovedenia. t. VII, str. 57 - 63, perevod, str. 63 - 78. Vizantiia i Iran na rubezhe VI i VII vekov, Moskva - Leningrad, 1946. str.252 - 289.

مرگ هرمزد چهارم فرزند خسرو انوشیروان تا پایان شاهنشاهی ساسانی است. در بند ۹۸ رویدادنامهٔ مذکور چنین آمده است:

«به سال ۹۳۶، چهاردهمین سال سلطنت هراکلیوس، سی وپنجمین سال پادشاهی خسرو (خسروپرویز) و سومین سال محمد (ص)[۳۳]، خسرو، شهربراز و کاردار یگان[۳۴] را به سمت فرماندهان سپاه ایران منصوب کرد و با لشکری انبوه و ذخایر فراوان اسلحه اعزام داشت تا شهر کنستانتینوپل را از سمت غرب محاصره کنند. اینان ۹ ماه شهر را در محاصره گرفتند. این زمان هراکلیوس در شهر بسر می‌برد و از دست ایرانیان به دشواری گرفتار آمده بود. پس از قیام ایرانیان برضد شاه خویش، آنان با هراکلیوس پیمان صلح بستند. علت انعقاد پیمان صلح با هراکلیوس آن بود که شهربراز متهم شده بود به اینکه شاهنشاه را مورد تحقیر و اهانت قرار داده و او را مغرور و بی خرد خوانده است. وی گفت که خسرو با پیروزی دیگران کسب شهرت و مباهات کرده است. خسرو نامه‌ای به کاردیگان که از فرماندهان همراه شهربراز بود، نوشت و از او خواست که شهربراز را برکنار و سرش را از تن جدا کند. پیکی که نامهٔ خسرو را به همراه داشت از سوی رومیان اسیر شد. وی را پس از بازپرسی و جست‌وجو، به نزد امپراتور هراکلیوس فرستادند. او را به گونه‌ای وارد شهر کردند که محاصره کنندگان ایرانی شهر متوجه نشدند. هراکلیوس هنگامی که از ماجرا آگاه گشت، کس به نزد شهربراز فرستاد و سوگند یاد کرد که به سبب کاری که مربوط به خود او است قصد ملاقات با وی را دارد. شهربراز نزد هراکلیوس آمد و هراکلیوس نامه خسرو به کاردیگان را ارائه کرد. پس آنگاه پیک را به نزد شهربراز آورد. شهربراز همین که پیک را دید، شناخت. شهربراز پس از قرائت نامه و کسب اطلاع از پیک،

۳۳ــ هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه به سال ۶۲۲ میلادی است. در ضمن آغاز پادشاهی خسرو دوم سال ۵۹۰ میلادی بوده است. بدین روال سی و پنجمین سال پادشاهی خسرو دوم ــ ۶۲۵ میلادی ــ با سومین سال هجرت پیامبر اسلام مطابق است.

۳۴ــ در ترجمهٔ روسی رویدادنامه، نخست نام این شخص «کاردار یگان» Kardarigan و پس آنگاه تا پایان متن «کاردیگان» Kardigan آمده است. نگارنده به سبب امانت نام‌ها را به همان گونه آورده که در متن آمده است.

هراکلیوس را ترک گفت و به اردوی خود رفت و در اندیشهٔ کار شد. او به حیله و نیرنگ توسل جست و در این کار به خوبی توفیق یافت. شهربراز نامهٔ خسرو را تغییر داد و نام کسان دیگر را نیز به نام خود افزود، بدان گونه که مقرر شده است گویا سیصد تن از فرماندهان مشهور و نامدار ایرانی همراه شهربراز هلاک گردند. پس آنگاه مهر برنامه گذاشت. وی دستور داد تا همهٔ فرماندهان سپاه به همراه کاردیگان گرد آیند. نامه، برای فرماندهان سپاه خوانده شد. پس آنگاه شهربراز به کاردیگان گفت: «خوب، حال توچه خواهی کرد؟ عقیدهٔ توچیست؟ ای فرماندهان سپاه، نظر شما چیست؟». فرماندهان که سخت به خشم آمده بودند، خسرو را دشنام گفتند. پس آنگاه همگی بر آن شدند تا با هراکلیوس پیمان صلح منعقد کنند و خواست‌های وی را برآورند. مشروط بر آن که هراکلیوس در ازمیان برداشتن خسرو با آنان متحد شود. آنان نمایندگانی نزد هراکلیوس فرستادند و با او پیمان صلح بستند و برای تحکیم پیمان، گروگان دادند. درپیمان نوشته شد که امپراتور از فرزندان و برادران ایرانیان کسانی را برگزیند. یکی از گروگان‌ها، فرزند شهربراز بود. درپیمان نوشته شد که ایرانیان از محاصرهٔ شهر دست بردارند.

هراکلیوس با سپاه روم به جنگ خسروپرویز رفت. ایرانیان از اروپا رهسپار آسیا شدند. هراکلیوس پیکی نزد شاه خزر فرستاد. خاقان خزر چهل هزار جنگجو از سرزمین خزر برای کمک به او اعزام داشت. خاقان[۳۷] نیز جنگجویانی فرستاد و پیغام داد که «من این جنگجویان را نزد تو می فرستم تا به هرجا که خواهی ببری». هراکلیوس به خاقان وعده داد که دختر خود یوداکیا را به همسری وی بدهد». [۳۸] گمان می رود این وعدهٔ هراکلیوس به خاقان خزران، پس از کشته شدن تون ــ جبغو ــ خان ترک صورت پذیرفته باشد. زیرا چنان که خواهیم دید خاقان ترک بدست یکی از خویشاوندان خود به قتل رسید.

بدین روال حملهٔ مشترک رومیان و ترکان و خزران برضد خسرو دوم شاهنشاه ساسانی از سرگرفته شد.

۳۷ــ مقصود خاقان ترک است ــ م.

38- Pigulevskaia N. V., Vizantia i Iran na rubdzhe VI i VII vekov, AN SSSR, Moskva - Leningrad, 1946, str.267- 268.

آن چه طبری آورده با نوشتهٔ پروفسور آرتور کریستن سن متفاوت است. آرتور کریستن سن فرخان و شهروراز را یکی می داند. وی می نویسد: «... دیگر فرخان که او را رومیزان[۳۹] هم می گفتند و او دارای لقب شهروراز ــ گراز کشور ــ بود». [۴۰]

امّا طبری فرخان و شهروراز را دو تن ذکر کرده است.[۴۱] گمان می رود نوشتهٔ طبری به حقیقت نزدیکتر باشد.

و امّا درباره لقب «رومیزان» که طبری آن را «رمیوزان» ذکر کرده است.[۴۲] نگارندهٔ سطور گمان دارد که این لقب با عنوان «رومی زن» باشد. گویا فرخان به سبب کشتار عظیم از رومیان «رومی زن» لقب یافته باشد. استنباط نگارنده چه درست باشد و چه خطا، جا دارد پژوهندگان، بویژه زبان‌شناسان این نکته را مورد تحقیق و توجه قرار دهند.

دیگر از سرداران بزرگ ایران «شاهین و همن زادگان» پند کوست‌پان غرب بود که در آسیای صغیر پیروزی های فراوان یافت. شاهین و همن زادگان نیز مورد بی مهری و غضب خسرو دوم قرار گرفت.[۴۳] خسرو او را به پایتخت فراخواند تا هلاک کند. امّا خود هلاک شد و شاهین و همن زادگان از مرگ رهایی یافت.

به هر تقدیر، می توان گفت که وجود سپاهیان شهربراز، فرخان و شاهین در سرزمین روم شرقی، یکی از عوامل عمدهٔ نگرانی هراکلیوس امپراتور روم بود. در ضمن هراکلیوس نمی توانست در مورد متحدان غارتگر خویش آسوده خاطر باشد.

39- Romizan

۴۰ ــ پروفسور آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، تاریخ ایران ساسانی تا حملهٔ عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۵، ص ۴۶۸ ــ ۴۶۹.

۴۱ ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳۵.

۴۲ ــ همان مأخذ، ص ۷۳۴.

۴۳ ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۳۵ و ۷۳۶.

گمان می رود علت دیگری نیز در کار بوده است و آن وجود خطر در مرزهای شرقی خاقانات غربی به سال ۶۲۷ میلادی بود که جبغو خان ترک را واداشت فرمانروایی لشکریان ترک قفقاز را به فرزند خود «بوری ــ شاد» واگذارد و خود عزم آسیای میانه کند.

بازگشت ترکان و خزران سبب شد هراکلیوس متوجه این نکته شود که خطری از سوی کوچ نشینان شرقی، متحدان او را مورد تهدید قرار داده است. زیرا ترکان و خزران به منظور حفظ سرزمین های متصرفی خویش بازگشتند. در ضمن گمان می رود هراکلیوس دریافته باشد که همسایگان متجاوزی چون ترکان و خزران به مراتب خطرناکتر از همسایه ای چون ایران هستند. شاید کوشش هراکلیوس بخاطر انعقاد پیمان صلح بر پایهٔ همین محاسبه و اندیشه بوده است.

گمان می رود خان ترک ــ جبغوخان ــ نیز خواستار نفوذ رومیان در ایران نبوده است. شاید او می خواست سرزمین ساسانیان را به تنهایی متصرف گردد.

زمستان سال ۶۲۸ میلادی جبغوخان باز به قفقاز تاخت و به شهر تفلیس حمله برد. در این سال خسرو دوم به هلاکت رسید و کواذ دوم ــ قباد دوم ــ شیرویه که مورخان او را مردی نالایق، تنگ مایه و بی استعداد دانسته اند، برار یکه شاهی تکیه زد. هراکلیوس توانست شرایط صلح خود را به او تحمیل کند. شیرویه نیز بدان گردن نهاد.

جبغوخان در این حمله درنگ را جایز ندانست و همین که تفلیس را به محاصره گرفت، فرمان داد تا اردوی ترکان به شهر هجوم برد. ترکان از دیوار شهر گذشتند و دست به غارت و کشتار زدند. ترکان بی رحمانه مردم بی دفاع را از دم تیغ گذراندند. فرمانروای گرجستان و فرمانده سپاه که از ایرانیان بودند، ضمن تحمل شکنجه و آزار بسیار در برابر دیدگان جبغوخان کشته شدند.[۴۴]

جبغوخان پس از کشتار مردم و غارت شهر تفلیس، باز رشتهٔ کارها را به فرزندش «بوری ــ شاد» سپرد. زیرا این بار مقصود جبغوخان تنها غارت و کشتار

44- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi. Pisatelia X veka». per. s armianskogo K. Patkanova. SPb.. 1861. str. 119 - 120.

نبود، بلکه می خواست سرزمین قفقاز را به متصرفات خود ملحق کند.[۴۵]

تاریخ سقوط شهر تفلیس مورد اختلاف نظر مورخان و دانشمندان است. برخی چون استاد «ماناندیان»[۴۶] و استاد «ترور»[۴۷] تاریخ سقوط شهر تفلیس را سال ۶۲۸ میلادی دانسته‌اند. برخی دیگر چون «جواهیشویلی»[۴۸] و «دومبادزه»[۴۹] تاریخ سقوط شهر را ۶۲۷ میلادی ذکر کرده‌اند.

جبغوخان می خواست زمینهٔ بسیار مساعدی را برای بازرگانی ابریشم از طریق ماوراءالنهر، شمال خزر و قفقاز به روم فراهم آورد.[۵۰] از این رو فرمان داد تا پسرش به آغوانک (آلبانیا ــ آران) حمله کند و آن سرزمین را به تصرف آورد.

مرزبان ایرانی آغوانک اولتیماتوم ترکان را رد کرد و به مهاجمان دشنام گفت. ولی اندکی بعد چون تاب مقاومت برابر ترکان را در خود ندید، سرزمین آغوانک را ترک گفت و به ایران گریخت. «بوری شاد» به دستور پدر به مردم آغوانک توصیه کرد که تبعیت از ترکان را گردن نهند. ولی اسقف آغوانک کوشید تا در جستجوی فرصت دفع الوقت کند. ترکان که از این اتلاف وقت نگران شده بودند، حمله را آغاز کردند. در تاریخ آغوانک به هنگام بحث در پیرامون حملهٔ ترکان چنین آمده است:

«در خانه‌ها و کوچه‌ها، همه فریاد برمی آوردند. ناله و فریاد وای! وای! از همه‌جا به گوش می رسید. نعرهٔ مهاجمان وحشی نیز لحظه‌ای خاموش نمی شد... همه‌جا قتل و غارت و کشتار بود. مهاجمان وحشی از پیش، شهرها و روستاهای ما را برای غارت میان خود بخش کرده بودند. از این رو، همه با هم یکباره دست به حمله زدند».[۵۱]

---

۴۵ ــ همانجا، ص ۱۲۱.

46 Manandian Ia . A., Marshruty persidskikh pokhodov Iraklia, -- VV, t. 3, 1950. str. 147.

47- Trever. K. V., Ocherki po istorii kultury kavkazskoi Albanii, Moskva - Leningrad, 1959, str.241.

48- Dzbavahishvili I. A., Istotiia gruzinskogo naroda, t. 1, Tbilisi. 1951, str.

49- Dumbadze M. K., Surgaladze A. N., Istoriia Tbilisi. str. 17.

50- Trever K. V., Ocherki po istorii kultury kavkazskoi Albanii.Moskva - Leningrad, 1959, str. 241.

51- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pistelia X veka», per. s armanskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 122.

اسقف آغوانک به کوهستان پناه برد و پنهان شد. ترکان به جستجوی او پرداختند و وی را در کوهستان یافتند. اسقف ز ینهار خواست. همهٔ سران آغوانک چاره‌ای جز اطاعت ندیدند و با هدایای بسیار به سوی اقامتگاه «بوری ــ شاد» که در نزدیکی پرثو (بردعه) قرار داشت روان شدند. اسقف درپیشاپیش همه، هدایا را به نزد خان ترک برد. «بوری ــ شاد» اسقف را با مهربانی پذیرفت و گفت: «چرا در آمدن به درگاه ما درنگ کردی؟ هرگاه تأخیر روانمی داشتی لشکریان من نیز شما را گرفتار چنین مصیبتی نمی کردند».[۵۲]

«بوری ــ شاد» بنا به خواهش اسقف فرمان داد تا ترکان، اسیران را آزاد کنند.[۵۳]

مردم آغوانک پس از حملهٔ ترکان گرفتار قحطی شدند.[۵۴] بنا به نوشته مؤلف «تاریخ آغوانک»، ترکان بر کشاورزان و پیشه‌وران، از جمله بر تولید کنندگان کالا و ماهی گیران رودهای کر و ارس مالیات بستند.[۵۵]

بدین روال دیده می شود که ترکان برای نخستین بار از سیستم مالیاتی بهره جستند. چنان که از اسناد و نوشته ها برمی آید، مالیاتی که ترکان از مردم سرزمین های تابع می گرفتند، به مراتب سنگین تر از مالیاتی بود که فرمانروایان آغوانک به شاهنشاه ایران می پرداختند.[۵۶] بی جهت نیست که ترکان همواره گرفتار مشکل فرار تابعان بودند. زیرا مردم سرزمین های متصرفی می کوشیدند تا خود را از چنگال ترکان رها کنند.

ترکان تنها به تصرف سرزمین آغوانک بسنده نکردند. در ماه آوریل سال ۶۳۰ میلادی، ترکان به سرزمین ارمنستان حمله بردند، شمارهٔ سپاه ترکان در این پیکار اندک بود. فرماندهی اردوی ترکان را شخصی به نام

۵۲ــ همانجا، ص ۱۲۶.

53- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi. pisatelia X veka». per. s armianskogo K. Patkanava. SPb. 1861. str. 128.

۵۴ــ همانجا، ص ۱۲۹ــ۱۳۰.

۵۵ــ همانجا، ص ۱۳۱.

۵۶ــ همانجا، ص ۱۳۱.

«چورپان ــ طرخان»[57] برعهده داشت. این زمان مصادف با دومین سال پادشاهی اردشیر سوم بود. بنابر اظهار نظر نولدکه، اردشیر سوم، بیست و هفتم ماه آوریل سال ۶۳۰ میلادی درگذشت. شهروراز که بزرگ فرمانده سپاه ایران بود یکی از سرداران خود را که در کتاب تاریخ آغوانک «هونگن»[58] آمده است، با ده هزار سپاهی جنگاور به پیکار ترکان فرستاد.[59]

«چورپان ــ طرخان» در این پیکار نیز نیرنگ معمول ترکان را به کار بست و گروهی از لشکریان خویش را به فرار واداشت تا سپاه ایران را به کمین گاه بکشاند. سپاهیان ایران در تعقیب ترکان تا کمین گاه تاختند و همگی کشته شدند.[60]

نگارنده گمان دارد که لشکریان ترک مجری سیاست امپراتوران روم و چین بوده‌اند. ولی نکته‌ای را نیز نباید از نظر دور داشت و آن، این که جنگ همواره نیازمند سپاه و امکان‌های مالی است. ترکان برای پیکار از اقوام شمالی «دولو»[61] استفاده فراوان بردند. ولی اقوام مذکور، اندک اندک در یافتند که از این پیکارها هیچ سودی عاید ایشان نشده است. از این رو خان‌های «دولو» به تدریج سر به نافرمانی برداشتند. «تون ــ جبغو ــ خان» در آغاز به ناخرسندی قبایل «دولو» اعتنایی نکرد. امّا رفته رفته موج ناخرسندی بالا گرفت. خان ترک هنگامی به اهمیت این ناخرسندی پی برد، که دیگر کار از کار گذشته بود.

این زمان ترکان خاقانات شرقی به خاقانات غربی حمله‌ور شدند و ناحیهٔ «بش بالیغ»[62] را به تصرف آوردند. افراد قبایل «دولو» و قبایل همجوار آن نیز علیه جبغوخان و خاقانات غربی قیام کردند.[63] فرماندهی این قیام را «موخودو ــ خان»[64] برعهده داشت. «موخودو ــ خان» از خویشاوندان

57- Chorpan - tarkhan.

58- Homagn.

59- «Istoriia Agvan Moiseia Kagankatvatsi, pistelia X veka». per. s armianskogo K Patkanova, SPb. 1861, str. 132 - 133.

۶۰ ــ همانجا، ص ۱۳۴.

61- Dulu.

62- Beshbalyg.

۶۳ ــ قبایل «دولو» تا سال ۶۳۰ میلادی نگهبان مرزهای غربی خاقانات ترک در مقابل حمله «آوارها» بودند.

۶۴ ــ نام Mokhodu-khan در برخی نوشته‌ها به صورت Mokhodu-khou نیز آمده است.

«تون ــ جبغو ــ خان» بود. «موخودو ــ خان» در این پیکار «تون ــ جبغو ــ خان» را به قتل رسانید وازآن پس عنوان «قولوق ــ سیبیر ــ خان»[۶۵] یافت که در نوشته های چینی به صورت «کوتی لی ــ سیبی ــ خان»[۶۶] آمده است.

چنین به نظر می رسد که «تون ــ جبغو ــ خان» به عموی خود اعتمادی نداشت و می خواست سرزمین تحت تصرف او را به برادر خود بسپارد. امّا اجل مهلتش نداد و کشته شد. این زمان هراکلیوس امپراتور روم دختر خود را برای همسری، نزد «تون ــ جبغو ــ خان» فرستاد. ولی چون خبر کشته شدن فرمانروای ترک را شنید، دستور داد تا دخترش را که در راه بود، دوباره به قسطنطنیه بازگردانند. محتمل است وعده ازدواج بود اکبا دختر هراکلیوس به خاقان خزرپس از این بازگشت روی داده باشد.

این زمان قبایل دولو که نیروی فراوان یافتند، برضد «بوری ــ شاد» پسر «جبغو ــ خان» نیز قیام کردند. ولی «بوری ــ شاد» جان سالم بدر برد و به آسیای میانه گریخت.[۶۷]

این شکست سبب شد که ترکان قفقاز را ترک گویند. پس از ترک قفقاز از سوی ترکان، باز این سرزمین وضع پیشین را باز یافت و در زمرهٔ شاهنشاهی ایران درآمد.[۶۸]

پس از قفقاز، سرزمین طخارستان نیز از تابعیت ترکان بدرآمد. متعاقب آن، در آسیای میانه قیام برضد ترکان آغاز شد. امّا امپراتورچین که در آن روزگار نیرومندترین دولت آسیا و جهان به شمار می آمد، حمایت و پشتیبانی خود از خاقانات غربی را همچنان ادامه داد.

هنگامی که «سیبیر ــ خان» برضد ترکان خاقانات غربی دست به کار شده بود، آگاهی یافت که امپراتورچین گروهی از شخصیت های درباری را

65- Kiulig - Sibir - Khan.

66- Kiuili - Sybi - Khan.

67- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux. - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb. 1903. P. 28.

Chavannes E., Douments sur les Tou - Kiue (turcs) Occidentaux. - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii». t vip VI, SPb., 1903, P. 28.

68- Artamonov M. I., Ocherki drevneishei istorii khazar. Lenjngrad 1936, str. 65.

برای شرکت در مراسم به خاک سپردن «تون ــ جبغو ــ خان» اعزام داشته است.[۶۹] این خود نشان می داد که دولت امپراتوری چین، مخالف قیام برضد ترکان خاقانات غربی است.

به سال ٦٣٥ میلادی بلغارهای ساکن سواحل رود ولگا به آوارها حمله بردند و شکستی سخت برآوارها وارد آوردند. هراکلیوس که آن زمان از وجود آوارها سخت نگران شده بود، شکست اینان را موافق طبع یافت و هدایای بی شمار برای خان فرمانروای بلغار فرستاد.[۷۰] بدین روال آوارها ناگزیر کرانه های دریای سیاه را ترک گفتند و دشت های آن سرزمین را به بلغارها واگذاردند.

به سالهای ٦٢٩ و ٦٣٠ میلادی دو بار میان امپراتور چین و خان ترک خاقانات شرقی «کت ــ ایلخان» پیکار درگرفت که هر دو پیکار به شکست سخت «کت ــ ایلخان» انجامید.[۷۱] درپی این دو پیکار «کت ــ ایلخان» اسیر شد و خان های تابع خاقانات شرقی از فرمان او سر باز زدند و دچار تفرقه شدند. پس از این شکست بزرگ، خاقانات شرقی به عنوان یک دولت از میان رفت.

سقوط خاقانات شرقی بسیار سریع انجام گرفت و بیش از یک سال و نیم به درازا نکشید. ترکان خاقانات شرقی از صورت فرمانروایان به حالت فراریان درآمدند و گروه گروه تسلیم سپاهیان چین شدند. بدین روال سرزمین های تابع امپراتوری چین تا دشت های سیبری گسترش یافت.

به سال ٦٣٤ میلادی «کت ــ ایلخان» درگذشت. پس از او شخصی به نام «شیبو بی ــ خان»[۷۲] به فرمانروایی هفتصد قبیله ترک منصوب شد و مورد توجه خاص امپراتور چین قرار گرفت و همهٔ تابعان خان در زمرهٔ سپاهیان امپراتور درآمدند.[۷۳]

69- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii»vip. VI SPb. 1903, PP. 26, 54.

70- Lebeau, Histoire du Bas - Empire. Paris, 1828, XI, P. 225.

71- Bichurin N. Ia. (Iakinf). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. I.Moskva - Leningrad. 1950. str.255.

72- Shibobi - Khan.

73- Bichurin N. Ia. (Iakinf). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. I. Moskva - Leningrad, 1950. str.256, Liu - Mau - tsai. Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost - Türken. Buch I - 2. Weisbaden,1958, S. 394.

خبر خوشرفتاری امپراتورچین با قبایل ترک سبب شد که ترکان گروه گروه به تبعیت امپراتورچین درآیند. اندکی پس از مرگ «کت ـ ایلخان» پسرش «یوکوک ـ شاد» که در حوالی «تورفان» فرمان می راند، به تبعیت امپراتورچین درآمد.[۷۴]

پیروزی بر ترکان دشواری تازه‌ای برابر امپراتورچین قرار داد و آن این که تکلیف چیست و با ترکان چه باید کرد؟

برخی پیشنهاد کردند که طبق قوانین چین، ترکان را به درون کشور اعزام و به کشاورزی مشغول دارند. بعضی معتقد بودند که باید ترکان را به دشت‌های سیبری فرستاد و کاری کرد که جدا از یکدیگر، به صورت قبیله‌های کوچک زندگی کنند. عده‌ای نیز بر آن بودند که باید ترکان را روانهٔ مرزها کرد و از آنان برای حفظ و حراست مرزهای امپراتوری چین بهره جست.[۷۵]

امپراتورچین با پیشنهاد اخیر موافقت کرد و ترکان را به حفظ و حراست مرزهای چین گمارد. باز هم مرزچین تا صحرای «گوبی» و ناحیهٔ «بایکال» گشیده شد. در این زمان شمارهٔ ترکانی که تابع امپراتوری چین شدند به یکصد و نود هزار نفر رسید.[۷۶]

از این پس بسیاری از ترکان، عنوان‌های پیشین را ترک گفتند و برای خود عنوان‌های چینی برگزیدند.[۷۷]

در فاصلهٔ سالهای ۶۲۰ ـ ۶۷۹ میلادی، به تقریب طی پنجاه سال، چنان دگرگونی های بزرگی در میان قبایل کوچ نشین ترک پدید آمد که از صورت «تورکیوت» خارج گشتند و به قبایل «ترکان آبی» بدل شدند. «ترکان آبی» هیچ شباهتی به «تورکیوت» های سرزمین های شمالی نداشتندوسخت ازاینان متمایز بودند.

74- Gaubil, Abrégé de L'histoire chinoise de la grande dynastie Tang. Mémoire concernant l'histoire, les sciences, les arts, les moeurs, les usages etc. des Chinois, par les missionnaires de Pekin, t. XV, Paris, 1791, P.441.

75- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii drevnie vremena, T. I, Moskva - Leningrad, 1950, str. 256 - 258.

76- Grumm - Grazhimailo G. E., Zapadnaia Mongolia i Yriankhaiskii krai, t. 2, Leningrad, 1926, str. 235.

77- Malov S. E., Pamiatniki drevne - tiurkskoi pismennosti, Moskva - Leningrad, 1951, str. 34 - 37.

چنان که پیشتر سخن رفت، با کشته شدن «تون ــ جبغو ــ خان» خاقانات غربی نیز همانند خاقانات شرقی رو به ضعف نهاد. به سال ۶۳۱ میلادی گروهی از ترکان خاقانات غربی به ریاست «ایربیس ــ خان»[۷۸] از کرانه های غربی «آمودریا» ــ جیحون ــ گذشتند و شهر بلخ را به محاصره گرفتند. ترکان قصد داشتند پرستشگاه های بودایی آن سرزمین را غارت کنند. ولی در نخستین شب محاصرهٔ بلخ، «ایربیس ــ خان» درگذشت و ترکان دست از محاصرهٔ شهر برداشتند.[۷۹]

این حادثه سرآغازی بزرگ در تاریخ سقوط و انهدام خاقانات غربی بوده است. تا این زمان، ابتکار عمل بنابر معمول در دست قبایل ترک بود. ولی از این پس، فرمانروایان محلی ابتکار عمل را در دست گرفتند.

در فاصلهٔ سالهای ۶۳۱ ــ ۶۳۴ میلادی که خاقانات غربی دستخوش سقوط و انهدام شد، اثری از درگیری میان ترکان و سپاهیان ساسانی مشهود نیست. شاید این عدم درگیری، حاصل وضع نابسامان ایران نیز بوده است. در فصل پاییز سال ۶۳۱ میلادی پوراندخت، دختر خسرو پرویز که پس از اردشیر سوم بر تخت شاهی نشسته بود، پس از مصالحهٔ قطعی با امپراتور روم، زندگی را بدرود گفت.[۸۰] در دوران شاهی پوراندخت تازیان نیز دست اندازی به قلمرو شاهنشاهی ساسانی را آغاز کردند.[۸۱]

سقوط و انهدام خاقانات شرقی و هم مرز شدن دولت امپراتوری چین با خاقانات غربی، امپراتور را متوجه خطری بزرگ از سوی ترکان خاقانات غربی کرد. این زمان ترکان خاقانات غربی نیز به سبب اختلاف های داخلی رو به ضعف می نهادند. در اواخر دههٔ چهارم و اوایل دههٔ پنجم سدهٔ هفتم میلادی «ایربیس ــ شگوی ــ خان»[۸۲] از آمودریا گذشت و ناحیهٔ طخارستان را به تصرف

78- Irbis - Khan.

79- Bichurin N. Ia. (Iakinf). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. t. 1. Moskva - Leningrad. 1950, str. 285.

80- Kolesnikov A. I., Iran v nachale VII veka. (Palestinskii sbornik) vip. 22 (85). Leningrad. 1970, str. 91.

۸۱ــ همانجا، ص ۹۱.

82- Irbis - Sheguy - Khan.

آورد. وی به سال ٦٤٦ میلادی سفیری به شهر «چان ــ آن»[۸۳] نزد امپراتور چین فرستاد و از او خواست دخترش را به همسری وی درآورد. امپراتور در مقابل از خان ترک خواست که پنج شهر «کوچو»[۸۴]، «ختن»، «کاشغر»، «چژوکیوبو»[۸۵] ــ در جنوب یارکند ــ و «تسون ــ لین»[۸۶] را به اختیار دولت چین واگذارد.[۸۷] این پیشنهاد مورد قبول خان واقع نشد. در نتیجه امکان نزدیکی و اتحاد ترکان با امپراتور چین از میان رفت.[۸۸]

این زمان به تحریک عمال امپراتور، آتش اختلاف میان ترکان بالا گرفت[۸۹]. سه قبیلهٔ بزرگ از قبایل ترک به نواحی شرقی کوچ کردند و بعدها به سال ٦٤٨ میلادی به تبعیت امپراتور چین درآمدند.[۹۰]

یکی دیگر از قبایل بزرگ ترک بنام «طغان» که افراد آن در کنار مرزهای تبت می زیستند به سال ٦٣٥ میلادی، مورد حمله لشکریان تبت قرار گرفتند و تارومار شدند. در این سال، فرمانروای تبت، سفیری نزد امپراتور چین فرستاد. امّا امپراتور، سفیر تبت را نپذیرفت. در نتیجه، رابطهٔ سیاسی میان چین و تبت برقرار نشد.[۹۱]

گروهی دیگر از قبایل ترک که در شمال چین می زیستند، از سوی مردم قرغیز که ساکن سرزمین های مسیر علیای رود «ینی سئی»[۹۲] در سیبری بودند، مورد حمله قرار گرفتند. پیکار میان ترکان و قرغیزان مدتی دراز به طول انجامید.

83- Chan - an.

84- Ku - chu.

85- Chzho - Kiu - bo.

86- Tsun - Lin. (این شهر نیز در جنوب یارکند واقع است)

87- Bichurin N. Ia. (Iakinf). Sobranie syedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 288.

۸۸ــ در فاصلهٔ سال های ٦٣٠ــ٦٣٥ میلادی این شهرها به اختیار امپراتور چین درآمده بود که ترکان سپس آنها را به تصرف آوردند و چینیان بناچار شهرهای مذکور را رها کردند.

۸۹ــ همانجا، ص ۲۸۸.

۹۰ــ همانجا، ص ۲۸۹.

91- Iakinf Bichurin, Istoriia Tibeta i Khukhunora. T. 1, SPb., 1833, str. 95, 135.

92- Ienisey.

سرانجام ترکان این ناحیه که «چبی ــ خان»[۹۳] فرمانروایشان بود، از سوی قرغیزان تارومار شدند.[۹۴]

93- Chebi - khan.

94- Bichurin N. Ia (Iakinf). Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 1. Moskva - Leningrad. 1950. str. 264.

بخش یازدهم

پایان کار ساسانیان و انهدام ترکان

از اواخر دهۀ پنجم سدۀ هفتم میلادی وضع ترکان سرزمین های جنوب خاقانات غربی رفته رفته به وخامت گرایید. تازیان که به ایران هجوم آورده بودند، با سرعت به سوی سرزمین های شرقی پیش تاختند. به سال ۶۳۷ میلادی تازیان در جنگ قادسیه پیروز شدند و سپاه منظم یزدگرد سوم به فرماندهی رستم فرخ زاد را درهم شکستند. درپی این شکست، دژ تیسفون پایتخت شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد. به سال ۶۴۲ میلادی تازیان سپاه ایران را در نهاوند درهم شکستند و این پیروزی بزرگ را فتح الفتوح نامیدند. با این شکست، سرنوشت جنگ معلوم و پیروزی تازیان قطعی شد. ایرانیان از این پس به مقاومت هایی پراکنده اما بی نتیجه دست زدند. شهرهای ایران یکی ازپی دیگری به تصرف تازیان درآمدند. یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی با اطرافیان و همراهانش به شرق ایران گریخت و در سال ۶۵۱ میلادی به مرو رسید.

آن زمان قیام ایرانیان و مقاومت شدید کوه‌نشینان دیلم، طبرستان و هیرگان ــ گرگان ــ مانع پیشرفت سریع تازیان شده بود. امّا خبر پیروزی اعراب در آسیای میانه، موجبات نگرانی و سراسیمگی بسیار ترکان را فراهم آورد.

در این زمان چند قبیله از ترکان به فرماندهی «خال ــ لیق»[1] متحد شدند تا استقلال سرزمین های پرآشوب را به ترکان بازگردانند. او که از فرمان امپراتور

1- Khal - Lyg.

چین سرباز زده بود، کوشید سرزمین های «بش ــ بالیغ»[۲] و دیگر نواحی واقع در غرب مغولستان را از چینیان بازستاند. ولی چینیان به نقشهٔ خال ــ لیق پی بردند و او ناگزیر از اجرای این نقشه انصراف حاصل کرد. چندی بعد خال ــ لیق لقب «یشبارا ــ خان»[۳] یافت که در نوشته های چینی به صورت «شابولو ــ خان ــ خلو»[۴] آمده است.[۵]

به سال ۶۵۱ میلادی راه ورود به ایران بسته بود. زیرا تازیان بخش بزرگی از سرزمین ایران را به تصرف آورده بودند. در آن روزگار خزران ساکن کرانه های دوشط «ولگا» و «ترک»[۶] تبعیت ترکان را گردن نهاده بودند. ولی از این پس در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم میلادی، خزران، ترکان را از سرزمین خویش بیرون راندند و استقلال پیشین را بازیافتند.

این زمان نیروهای امپراتور چین در غرب برضد ترکان به حمله دست زدند. به سال ۶۵۶ میلادی لشکریان چین ناحیهٔ «بش ــ بالیغ» را به تصرف آوردند. سپاه امپراتور به سال ۶۵۴ میلادی، گروه بزرگی از اردوی ترکان را درهم شکست. پس از این پیکار سی هزار اسیر ترک قتل عام شدند. در این زمان «یشبارا ــ خان» ناگزیر سرزمین های جنوب خاقانات را رها کرد.

چنان که پیشتر سخن رفت، یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی به مرو گریخت. در آن روزگار «ماهوی سوری» مرزبان مرو بود. وی به اقبال یزدگرد شتافت و به حلقهٔ سپاهیان اندکی که در خدمت شاهنشاه باقی مانده بودند، درآمد. اندکی بعد در گنجینهٔ شاهی طمع کرد و چنین پنداشت که تازیان را به سرزمین مرو راهی نیست و وی خواهد توانست به آسانی برار یکهٔ شاهی تکیه زند. ماهوی سوری که خود یارای حمله به سپاه شاهی را نداشت، از ترکان یاری طلبید.

مورخان مختلف پارسی و تازی این نکته را با مختصر تغییری آورده اند که

2- Bish - balyg.
3- Yshbara - Khan.
4- Shbolo- Khan - Khelu.
5- Iakinf Bichurin, Istoriia Kitaia, rukopis, LOINA, f.7.
6- Terek.

بدان اشاره خواهد شد. متأسفانه مورخان پایان کار یزدگرد را با اندکی تشویش یاد کرده‌اند. یکی از موارد تشویش یکی شمردن امپراتور چین با خاقان ترک است. در بیشتر مآخذ پارسی از جمله نوشتهٔ ابوعلی محمد بلعمی و شاهنامهٔ فردوسی، این تشویش تا اندازه‌ای مشهود است. در این نوشته‌ها نام «خاقان‌چین» بسیار به چشم می خورد. حال آنکه خاقان عنوان فرمانروایان ترک بوده است. در مورد فرمانروایان خزر و حکام متأخر قوم آوار نیز این عنوان به کار رفته است. یکی از موارد تشویش، به میان کشیدن پای «خاقان چین» از سوی بلعمی است. وی چنین آورده است:

«یزدجرد به بلخ رسید و به **خاقان چین** کس فرستاد و لشکر خواست. **خاقان چین** سپاه فرستاد و بعد از آن یزدجرد با خاقان از رود جیحون بگذشت و به فرغانه شد».[۷]

فردوسی نیز همانند بلعمی از خاقان چین سخن آورده است. ولی در این مورد استواری خاصی به چشم نمی خورد. فردوسی از یک سو ترکان و خاقان چین را مرادف می آورد و از سوی دیگر خاقان را فرمانروای توران می خواند. در شاهنامهٔ فردوسی از زبان یزدگرد چنین آمده است:

همانا که سوی خراسان شویم — زپیکار دشمن تن آسان شویم
کز آن سو فراوان مرا لشکر است — همه پهلوانان کندآور است
بزرگان ترکان و خاقان چین — بیایند و بر ما کنند آفرین[۸]

این نوشته‌ها خالی از تشویش نیستند. بویژه آنکه یزدگرد به خلاف نوشتهٔ بلعمی هرگز با خاقان چین از رود جیحون نگذشت. رود جیحون کجا و امپراتور چین کجا!

شاید یزدگرد به امپراتور چین نامه‌ای نوشته باشد. شاید پناهنده شدن فیروز، فرزند یزدگرد به دربار امپراتور چین و حمایت امپراتور از فیروز ثمرهٔ

۷ــ تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، تهران، کتابخانهٔ خیام، ۱۹۵۹، ص ۳٤۱ــ۳٤۲.

۸ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، جلد نهم، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیرنظر ع. نوشین، ادارهٔ انتشارات «دانش» شعبه ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۷۱، ص ۳۳٤.

رابطه ای میان آخرین شاهنشاه ساسانی و امپراتورچین بوده باشد. این نکته هنوز برنگارنده روشن نشده است. ولی در رابطهٔ یزدگرد با خاقان ترک جای تردید نیست. حال باید دانست که این خاقان ترک چه کسی و ماجرا برچه روال بوده است.

بلعمی هنگامی که از خاقان ترک سخن می گوید او را فرمانروای آن سوی جیحون می نامد. در این مورد بلعمی خاقان را فرمانروای چین نمی نامد بلکه وی را فرمانروای ترک «ملک ترک» می شمارد. این نوشته خردپذیر می نماید. بلعمی چنین آورده است:

«ملکی بود. نام او ماهوی و خراسان همه او داشت، ازپیش یزدجرد تا کنار جیحون و آن طرف جیحون خاقان داشت، ملک ترک».[۹]

بدین روال بلعمی خاقان ترک را فرمانروای آن سوی جیحون می داند. این خاقان ترک هرکس که بود، بنابه نوشته های متعدد پارسی و تازی به یاری شهریار ساسانی شتافت. امّا اندکی بعد روی ازیزدگرد برتافت و با ماهوی سوری مرزبان مرو همدست شد تا شهریار ایران را از میان بردارند.

طبری می نویسد که «یزدگرد از سیستان به خراسان رفت» و در آنجا «از پادشاهان برضد عربان کمک خواست و به فرمانروای چین، شاه فرغانه و شاه خزر نامه نوشت»[۱۰] حاصل این نامه نگاری برنگارنده معلوم نشده است. ولی ماهوی سوری که مرزبان مرو بود با خان ترک همدست شد. طبری از قول خرداد به رازی چنین آورده است:

«یزدگرد به خراسان آمد. خرزادمهر برادر رستم باوی بود و به ماهویه مرزبان مرو گفت «شاه را به تو می سپارم». آنگاه سوی عراق رفت. یزدگرد در مرو بماند و خواست ماهویه را عزل کند و او به ترکان نامه نوشت و فرار یزدگرد و آمدن وی را خبر داد و با آنها پیمان کرد که برضد وی همدستی کنند و راهشان را

۹ــ تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور، تهران، کتابخانه خیام، ۱۹۵۹، ص ۳۴۲.

۱۰ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص۲۱۴۹ــ۲۱۵۰.

بازگذاشت.

ترکان سوی مرو آمدند و یزدگرد با یاران خویش به مقابلهٔ آنها رفت و جنگ کرد. ماهویه وچابک سواران مرو نیز با وی بودند. یزدگرد بسیار کس از ترکان بکشت. ماهویه بیم کرد که ترکان هزیمت شوند و با چابک سواران مرو به آنها پیوست که سپاه یزدگرد هزیمت شد و کشتارشان کردند. هنگام شب اسب یزدگرد را پی کردند و پیاده فرار کرد و برلب شط مرغاب به خانه‌ای رسید که آسیابی در آن بود...».[۱۱]

این همان آسیابی است که شهریار ساسانی در آن به قتل رسید. بلاذری نیز مشابه نوشتهٔ طبری را ذکر کرده و از همدستی ماهوی یا ماهویه با خان ترک سخن آورده است. اینک نوشته بلاذری:

«ماهویه به نیزک نامه نوشت و او را علیه شاه برانگیخت... آنگاه بر قتل او همت گماردند. نیزک با سپاهی از ترکان روانه شد و در جنابذ[۱۲] فرود آمد. آنگاه جنگ شد و ترکان پیروزی یافتند. شاه را بخت یار نبود. یارانش همه کشته شدند و سپاهش پریشان گردید. خود به سوی مرو باز آمد. شهر را بروی نگشودند. پس شاه از استر پیاده شد، آمد تا به خانهٔ آسیابانی در مرغاب رسید».[۱۳]

ابن اثیر نیز مشابه نوشته های بلاذری و طبری را ارائه کرده است و ما از شرح داستان درمی گذریم.[۱۴]

و اما درپیرامون نام خاقان ترک یادآور می شویم که طبری، بلاذری و ابن اثیر و نیز چند تن دیگر از مورخان پارسی و تازی او را «نیزک طرخان» نامیده‌اند. بلاذری می نویسد: «یزدگرد... چون به حدود مرو رسید، ماهویه مرزبان آن به پیشواز آمد و وی را بزرگ داشت و اکرام کرد. نیزک طرخان نیز به

۱۱ــ همانجا، ص ۲۱٤٦.

۱۲ــ بلاذری نام این ناحیه را جنابذ آورده ولی در نوشتهٔ طبری «جلپندان» و در برخی از چاپ های کتاب او «جلسدان» آمده است.

۱۳ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳٤٦، ص ۱٤۲.

۱٤ــ عزالدین علی بن الاثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمهٔ عباس خیلی، جلد سیم، به اهتمام دکتر سادات ناصری، به تصحیح دکتر مهیار خلیلی تهران، ص ۱۹۸ــ۲۰۵.

خدمت او شد».[۱۵]

ابوحنیفه دینوری و ابوعلی محمد بلعمی نامی از خان ترک نبرده اند. بلاذری نه تنها در فصل مربوط به قم و کاشان و اصفهان، بلکه در فصل مربوط به «فتح خراسان» نیز از «نیزک طرخان» یاد کرده است. معلوم می شود «نیزک طرخان» سالها پس از مرگ یزدگرد زنده بوده است. می دانیم که یزدگرد شهریار ساسانی به سال ۳۱ هجری (۶۵۱ ــ ۶۵۲ میلادی) کشته شد. اما «نیزک طرخان» بنا به نوشتهٔ بلاذری تا سال ۸۸ هجری (۷۰۹ میلادی) در قید حیات بود و در آن سال به فرمان قتیبة بن مسلم باهلی سردار عرب به دار آویخته شد.[۱۶]

تنها نکته‌ای که جای تشویش و ابهام باقی می گذارد نوشتهٔ فردوسی است. فردوسی در شاهنامه خاقان ترک را بیژن و از نژاد طرخان نامیده است.

یکی پهلوان بود گسترده کام نژادش زطرخان و بیژن بنام
نشستش به شهر سمرقند بود بر آن مرز چندیش پیوند بود
چو ماهوی بدبخت خود کامه شد از او نزد بیژن یکی نامه شد[۱۷]

کدام یک از این دو نام درست است: «نیزک طرخان» یا «بیژن طرخان»؟

چنان که اشارت رفت، طبری، بلاذری و ابن اثیر او را «نیزک طرخان» نوشته اند. بلاذری «نیزک طرخان» را فرمانروای بادغیس دانسته است. ولی فردوسی او را «بیژن طرخان» نامیده و فرمانروای سمرقند خوانده است.

نگارنده ذکر نکته‌ای را ضرور می شمارد و آن این که سمرقند و سغد تا سال ۶۵۱ میلادی تابع «ایربیس ــ شیگوی ــ خان»[۱۸] بود که در گذشته از وی

۱۵ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶، ص ۱۴۱.

۱۶ــ همانجا، ص ۳۰۷ــ۳۰۸.

۱۷ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، ز یرنظرع. نوشین، جلد نهم، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۴۸ــ۳۴۹.

18- Irbis - Shegui - Khan.

سخن داشته‌ایم. و اما در بادغیس شخص دیگری به نام «ایربیس ــ دولو ــ خان»[19] تا سال ۶۵۳ میلادی فرمانروایی داشت. «ایربیس ــ دولو ــ خان» در همان سال بدرود زندگی گفت، اما «نیزک طرخان» تا سال ۷۰۹ میلادی (۸۸ هجری) در قید حیات بود. پس از «ایربیس ــ دولو ــ خان» پسرش به فرمانروایی بادغیس منصوب گشت. نام این خاقان ترک به درستی معلوم نشده است. در مآخذ چینی او را «چژن ــ چو» نامیده‌اند که بنابر شیوهٔ اندیشه‌نگاری چینی به معنای «مروارید اصل» است. این شخص به سال ۶۵۹ میلادی کشته شد. تاریخ مرگ این خان با تاریخ مرگ «نیزک طرخان» که بلاذری از وی سخن آورده است منطبق نیست. میان این دو تاریخ مرگ حدود ۵۰ سال اختلاف وجود دارد.[20]

نکته‌ای نیز در خور توجه است. نگارنده به هنگام بررسی تاریخ فرمانروایی نیزک طرخان با مشکلی مواجه گردید و آن این که نیزک طرخان از سویی به سال ۳۱ هجری با یزدگرد سوم پیکار داشت و از سوئی دیگر به سال ۸۸ و به قولی دیگر به سال ۹۱ هجری با قتیبه بن مسلم باهلی سردار عرب جنگ کرد و به فرمان او کشته شد. میان این دو حادثه شصت و دست کم پنجاه و هفت سال فاصله است. نوشته‌های متعدد نیزک طرخان را به سال ۳۱ هجری فرمانروای فعال و مقتدری دانسته‌اند. هرگاه چنین باشد بی گمان وی در آن هنگام حدود سی سال داشته است. متعاقب آن می خوانیم که وی حدود شصت سال بعد نیز با همان قدرت و صلابت با لشکریان عرب به پیکار پرداخت و ماهها در گوشه‌ای از کوهسار «کرز» با تحمل مشقت و گرسنگی به مقاومت پرداخت و سرانجام در سنهٔ ۹۱ هجری بنا به نوشته طبری و سال ۸۸ هجری طبق نوشته بلاذری به دستور قتیبه بن مسلم باهلی به دار آویخته شد.[21] از زمان کشته شدن یزدگرد سوم تا کشته شدن

19- Irbis - Dulu - Khan.

۲۰ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۸.

۲۱ــ احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرتاش و آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۷.

نیزک طرخان دست کم ۵۷ سال فاصله است. چگونه ممکن است شخصی حدود ۹۰ سال زندگی کند و در پایان زندگی نیز از قابلیت پیکار برخوردار باشد؟

از این نکته چنین برمی آید که «نیزک» نام نباشد، بلکه به احتمال قوی عنوان و یا لقب حکمرانانی باشد که بر سرزمین گسترده‌ای از طخارستان تا مرو فرمان می راندند. در ضمن ذکر این نکته نیز ضرور است که ابن خرداد به در ذکر عناوین ملوک کوچک ترک نام «نیزک» را نیز ذکر کرده است.[۲۲]

و امّا دربارهٔ نام این خاقان ترک باید گفت که هرگاه شخص نامبرده به درستی خان بوده باشد، پس آنگاه به جرأت می توان گفت که نام او نه «نیزک» بوده است و نه «بیژن». زیرا این هر دو نام پارسی است و هیچ رابطه‌ای در آن زمان میان نام‌های پارسی و ترکی وجود نداشته است. «نیزک» یا «نیزگ» شکل قدیمی تلفظ «نیزه» است.

این که چرا نام «خان ترک» به صورت مذکور درآمده است، نمی توان به حدس و گمان پرداخت. شاید این از بازماندگان «چورپان ــ طرخان»[۲۳] باشد که به روزگار پادشاهی اردشیر به سال ۶۳۰ میلادی با ایران پیکار کرد. گمان می رود افراد ایل طرخان در حاشیهٔ شمالی و شرقی دریای خزر تا مصب رود ولگا پراکنده بوده‌اند. شاید نام ناحیه «هشترخان» یا «حاجی طرخان» در مصب رود ولگا با نام ایل «طرخان» مربوط بوده است. بهرتقدیر این نام تاکنون برنگارنده مجهول مانده و روشن نشده است. ولی «طرخان» لقب و عنوان قبیله‌ای است. در نوشته‌های بلاذری، دینوری و سفرنامهٔ ابن فضلان به نام «طرخان» برمی خوریم. ابن فضلان نام «طرخان» رادرکنارنام «ینال» نوشته که هر دو عنوان قبیله‌ای است و در گذشته از عنوانهای «ینال بزرگ» و «ینال کوچک» به عنوان نامهای قبیله‌ای سخن داشتیم.[۲۴]

شاید این نام براستی «بیژن» و یکی از دست‌نشاندگان سغدی خان ترک

---

22 - Chorpan - Tarkhan.

۲۳ــ ابن خرداد به، المسالک و الممالک، چاپ لیدن، ۱۳۰۶ ق. ص ۴۱.

۲۴ــ احمدبن فضلان، سفرنامه، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۷.

بوده که از ایل «طرخان» تبعیت می کرده است. ابن بلخی از «نیزک طرخان» نام نبرده ولی «ملک هیاطله» را همدست ماهویه و دشمن یزدگرد دانسته است.[۲۳] هرگاه چنین باشد، پس آنگاه نوشتهٔ فردوسی را می توان تا اندازه‌ای درست پنداشت که نوشت «نژادش ز طرخان و بیژن به نام».

ممکن است پرسش دیگری عنوان شود که چرا در نوشتهٔ طبری، بلاذری و ابن اثیر، این نام «نیزک» آمده است. هرگاه گمان سغدی و یا هیتالی بودن «نیزک» مقرون به حقیقت باشد، حل این نکته دشوار نخواهد بود. گمان می رود تازیان که حرف (ژ) و نیز شیوه نقطه گذاری درستی در سده های نخستین اسلام نداشته اند، بیژن را نیزک خوانده و نوشته باشند. والله اعلم.

و امّا دربارهٔ سرنوشت یزدگرد سوم چنان که در نوشته ها آمده است، خان ترک و یا فرمانروای سغد و سمرقند و بادغیس با ماهوی سوری همدست شد و سپاه شهریار ساسانی را درهم شکست. یزدگرد که از چنگ دشمنان گریخته بود، به آسیابانی پناه برد و گویا بدست او کشته شد.

پس از قتل یزدگرد سوم، ماهوی سوری صاحب گنجینهٔ وی شد و به استقلال دست یافت. امّا فرمانروایی مستقل ماهوی، دیری نپایید. داستان کشته شدن شهریار ساسانی و خیانت ماهوی سوری در سراسر خراسان انتشار یافت و مایه خشم همگان نسبت به وی گردید. ماهوی کوشید تا ترکان را گناهکار جلوه دهد. وی اعلام داشت که شهریار ساسانی، ادارهٔ امور و نیز تاج و تخت کشور را به او واگذارده است.

بنابه نوشتهٔ فردوسی، ماهوی سوری بلخ و هرات را نیز ضمیمهٔ سرزمین خود کرد و به منظور تصرف بخارا، سمرقند و چاچ به سوی سرزمین سغد لشکر کشید. بهانهٔ این حمله، انتقام خون یزدگرد بود. بنابه نوشته فردوسی، ماهوی سوری «بیژن» یا «نیزک طرخان» را گناهکار و عامل قتل شهریار ساسانی نامید[۲۴].

۲۳ــ ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش وحید دامغانی، متن کامل، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، تهران ص۱٤٦.

۲٤ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، ز یرنظرع. نوشین، جلد

نوشتهٔ فردوسی بیش از دیگر نوشته ها قابل اعتماد به نظر می رسد. زیرا وضع خاقانات غربی، با آن چه فردوسی در شاهنامه آورده است تا اندازه‌ای انطباق دارد.

«ایربیس ــ شیگوی ــ خان» که دولتش رو به ضعف نهاده بود، نسبت به حادثهٔ قتل یزدگرد و دیگر رویدادهای آن زمان بی تفاوت ماند.

هنوز از زمان کشته شدن شهریار ساسانی، اندکی نگذشته بود که «ایربیس ــ شیگوی ــ خان» سرنگون شد و باز ایل «دولو» قدرت را در دست گرفت. گمان می رود ماهوی سوری کوشید تا از وضع آشفته‌ای که در آن روزگار پدید آمده بود، بهره جوید و خراسان و ماوراءالنهر و سغد را در زیر فرمان خویش متحد گرداند. ماهوی در اجرای این مقصود با دشواری های بسیار مواجه نشد. زیرا رابطه سغدیان با ایل «دولو» از مدتها پیش خصمانه بود. ماهوی امید داشت بتواند از پشتیبانی سغدیان برخوردار شود. بویژه آن که بازرگانان سغدی، هیچگاه خواستار پیکار با چین نبودند. زیرا پیکار با چین سبب می شد که راه ابریشم بروی سغد و دیگر سرزمین ها بسته شود و سغدیان از درآمدی قابل ملاحظه محروم گردند.

«یشبارا ــ خان ــ خال لیق» که در گذشته از او یاد کردیم، مردی مصمم و استوار بود. وی پس از آگاهی از قتل شهریار ساسانی زیر عنوان خونخواهی یزدگرد سوم، برضد ماهوی سوری لشکر آراست. فردوسی «یشبارا ــ خان» را نیز «بیژن» نامیده است. دلیل این نام روشن نیست. ولی فردوسی هنگامی که از خط سیر ترکان سخن می گوید، جای تردیدی باقی نمی گذارد. بنابه نوشتهٔ فردوسی خان ترک از «قجقار باشی»[۲۵] به سوی بخارا رفت و از سوی جیحون سپاه ماهوی سوری را مورد تهدید قرار داد. ماهوی به مقابله پرداخت. ولی در نخستین پیکار اسیر شد و با زجر و شکنجه (بریده شدن دست ها، پاها و گوش و

نهم، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۷۲ــ۳۷۳.

۲۵ــ در نسخه های مختلف شاهنامه نام ناحیه «قجقار باشی» به صورت قجغار و قاجار نیز آمده است که دومی سخت مشکوک می نماید و شاید «قاچار باشی» باشد. شاید نیز نام اصلی آن «کاشغر باشی» بوده باشد.

بینی و نشاندن بر ریگ گرم) به هلاکت رسید.[۲۶]

جنگ های خانگی و اختلاف میان ایرانیان سبب شد که عبدالله بن عامر سردار عرب به سال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هجری) ابرشهر، نیوشاپور (نیشابور)، توس، ابیورد و نسا را به تصرف آوردند. وی با مرزبان جدید مرو به نام «ابراز»[۲۷] پیمان صلح بست و مقرر شد «ابراز» مبلغی هنگفت به میزان یک میلیون و دویست هزار و به قولی شش میلیون و دویست هزار درهم غرامت به تازیان بپردازد.[۲۸]

پس از خراسان نوبت به گوزگان (جوزجان) و طخارستان رسید. به سال ۶۵۵ میلادی تازیان بر خوارزم حمله بردند. امّا در این حمله توفیقی نیافتند.

ترکان که اوضاع ایران را سخت آشفته دیدند، در سال ۶۵۶ میلادی به مرزهای خراسان حمله‌ور شدند. ولی این هجوم ترکان به ناکامی انجامید[۲۹] سبب ناکامی بروز بحرانی بسیار شدید در مرزهای شرقی خاقانات غربی بود.

«چژن ــ چو» (جبغو) که این زمان بر سرزمین کوچکی از طخارستان فرمان می راند با «یشبارا ــ خان» به جنگ پرداخت. «چژن ــ چو» گمان داشت که از این رهگذر خواهد توانست برخاقانات غربی فرمان راند. او کوشید تا قبایل مختلف را به شورش وادارد. ولی در این کار توفیقی بدست نیاورد.[۳۰]

۲۶ــ فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، ز. یرنظرع. نوشین، جلد نهم، مسکو، ادارهٔ انتشارات دانش، ۱۹۷۱، ص ۳۷٤ــ۳۸۰.

۲۷ــ طبری این شخص را «ابراز» نامیده است. درضمن پسر ماهوی سوری فرمانروای مرو «ابراز» نام داشت. معلوم نیست این «ابراز» همان «براز» پسر ماهوی سوری است یا این که شخص دیگری است.

۲۸ــ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۱۵۷، ۲۱۵۸.

29- «Materiali po istorii turkmen...», T. I, str. 69.

30- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, -

«چژن ــ جو» که قصد داشت فرمانروای همهٔ خاقانات شود، عنوان «جبغو» را برگزید و خود را «سیبیر ــ تاردوش ــ شاد»[۳۱] نامید.[۳۲] وی از امپراتور چین خواست که وی را مورد تأیید و پشتیبانی قرار دهد. ولی سرداران چینی به امپراتور نامه نوشتند و از او خواستند که به این خان ضعیف و ناچیز بذل توجه نکند.[۳۳]

«جبغو» که از حمایت امپراتور چین محروم شده بود، از سوی «یشبارا ــ خان» مورد حمله قرار گرفت و سرانجام به سرزمین خود گریخت و ناگزیر تبعیت خویش را از «یشبارا ــ خان» اعلام کرد و از عنوان پرشکوهی که برخود نهاده بود، انصراف حاصل نمود. «یشبارا ــ خان» که از عقب جبهه آسوده خاطر شده بود اردوی خود را به سوی آمودریا و جلگه رود «ایلی»[۳۴] پیش راند. این واقعه به سال ۶۵۵ میلادی اتفاق افتاد.

این زمان امپراتور چین در صدد برآمد کار «یشبارا ــ خان» را یکسره کند. شخصی به نام «سو ــ دین ــ فان»[۳۵] به فرماندهی سپاه امپراتور چین منصوب شد. با این سپاه گروهی از قبایل او یغور نیز به عنوان نیروی کمکی همراه بودند. نخستین حملهٔ سپاه چین به سال ۶۵۶ میلادی در جلگه رود «ایلی» آغاز شد. این بار برتری کامل از آن سپاه امپراتور چین بود که در جنگ با ترکان و لشکریان او یغور و تبت کارآزموده شده بودند. پیکار آغاز و قبیلهٔ «جونگار» نخستین قربانی این درگیری شد.

«یشبارا ــ خان» همهٔ نیروی خود را برای متوقف کردن حملهٔ سپاه امپراتور چین گرد آورد. در نوشته های چینی شماره سواران «یشبارا ــ خان» را یکصد هزار نوشته اند. ولی گمان نمی رود این رقم مقرون به حقیقت باشد. «یشبارا ــ خان» در کنار رود «ایلی» یک گروه ده هزار نفری از سپاهیان

«Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip VI, SPb., 1903, PP. 35, 266.

31- Sibir - Tardush - Shad.

32- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. I, Moskva - Leningrad, 1950, str. 291.

33- Chavannes E., Documents surles Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb. 1903, p. 35.

34- Ili.

35- Su - Din - fan.

«سوـدین ـفان» راکه شامل پیادگان چینی و سواران او یغوری بودند به محاصره گرفت.[۳۶] ولی گروه دیگر از سواران او یغوری و پیادگان چینی که در کمین نشسته بودند، به اردوی «یشبارا ـخان» تاختند و ترکان را درهم شکستند. آن عده از ترکان که طی پیکار زنده مانده بودند، از جمله یکی از «طرخان ها» با سواران خویش بدست او یغورها قطعه قطعه شدند.

متعاقب ان اردوی «نوشیبی» و «دولو» نیز تسلیم سپاه امپراتور چین شدند. «سوـدین ـفان» گروهی از سپاهیان خود را به نواحی جنوبی فرستاد تا از جنوب نیز ترکان را مورد حمله قرار دهد. به سال ٦٥٧ میلادی جنگ دیگری میان ترکان و سپاه امپراتور درگرفت که با پیروزی چینیان پایان پذیرفت. قبایل «دولو» و «نوشیبی» نیز بی جنگ و درگیری تسلیم سپاه امپراتور چین شدند.[۳۷]

این زمان، سپاه چین به باقی مانده اردوی ترکان حمله کردند و گروه کثیری از لشکریان ترک را به قتل رسانیدند و از میان بردند.

«یشبارا ـخان» با گروهی اندک از لشکریان خویش به سوی رود «ایلی» عقب نشست. ولی دیگر متفقی برای او باقی نمانده بود. سپاهیان چین از سوی شمال و جنوب او را در تنگنا قرار دادند. متعاقب آن ترکان رو به هزیمت نهادند. سپاه امپراتور ترکان را تا رود «چو» تعقیب کرد. در این ناحیه ترکان ناگزیر تسلیم شدند. «یشبارا ـخان» باز با گروهی اندک از افراد خویش از برابر سپاه امپراتور گریخت و جان به سلامت برد. او به سوی جنوب و پس از آن به سوی «چاچ» روان شد. دیگر مردان و اسبان او را طاقتی نمانده بود. فرمانروای «چاچ» که ترکان به او عنوان «طرخان» داده بودند، فراریان را دستگیر کرد و به سپاه امپراتور چین تحویل داد. آخرین خان ترک را با بند و زنجیر گران به شهر «چان ـآن» بردند. اندکی بعد «یشبارا ـخان» به سال ٦٥٩ میلادی در اسارت درگذشت.[۳۸]

36- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh, Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 291.

37- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh. Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T.1.,Moskva - Leningrad, 1950, str. 292.

38- Bichurin N. Ia. (Iakinf), Sobranie svedenii o narodakh Obitavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva - Leningrad, 1950, str. 292.

از این پس پیکار با بقایای ترکان دشوار نبود. زیرا ترکان جرأت و جسارت پیکار را از دست داده بودند.

از فرمانروایان سغد، سمرقند، زرافشان، فرغانه و کش هرکس که طرفدار «یشبارا ـ خان» بود، چه در پیکارهای داخلی وچه در جنگ با بیگانگان، تا سال ۶۵۸ میلادی نابود شدند.[۳۹]

«چژن ـ چو ـ جبغو» همان کسی که نخست سر از فرمان «یشبارا ـ خان» پیچیده و پس آنگاه تابعیت وی را گردن نهاده بود، کوشید تا به سال ۶۵۹ میلادی راه جدا سری در پیش گیرد. امّا اندکی بعد دستگیر شد و به قتل رسید. در پایان یکی دیگر از خان های ترک که او نیز عنوان فرمانروای «نوشیبی» داشت، به سال ۶۶۰ میلادی ازسوی سپاه امپراتوردستگیرشدو اسارت «سو ـ دین ـ قان» را گردن نهاد.

از این پس خاقانات غربی استقلال خود را از دست داد و دیگر هرگز سر برنیافراشت. اراضی متصرفهٔ ترکان در خاقانات غربی نیز به قطعه های کوچک تقسیم شدند.

پس از سقوط خاقانات غربی، دوباره فرمانروایان محلی برسغد حکومت یافتند و کوشیدند تا دولتی مستقل تشکیل دهند. ولی عمر این دولت کوتاه و براستی دولت مستعجل بود.

سراسر دشت های شمالی سلسله کوه های «تیان ـ شان» از سال ۶۶۴ میلادی تمام و کمال به تصرف امپراتوری چین درآمد. دیگر ترکان هر گونه امید به احیای خود را از دست دادند. تازیان که تا آن زمان خراسان را به تصرف آورده بودند، راه سرزمین های جنوب و هند را در پیش گرفتند. به سال ۶۶۴ میلادی کابل به تصرف تازیان درآمد. اعراب به سال ۶۶۴ میلادی به پنجاب حمله بردند و بخشی وسیع از سرزمین هند را نیز به تصرف آوردند.

39- Chavannes E., Documents sur les Tou - Kiue (Turcs) Occidentaux, - «Sbornik trudov Orkhonskoi ekspeditsii», vip. VI, SPb., 1903, P. 8.

فهرست نامها

نامهای کسان

آ

آبایف: ۶۲ ــ ۶۳ ــ ۶۴.

آتیلا: ۳۰ ــ ۳۲.

آذر، عبدالرضا: ۳۷ ــ ۸۹ ــ ۹۲ ــ ۹۳ ــ ۱۰۶ ــ ۱۰۸ ــ ۱۰۹ ــ ۱۱۲ ــ ۱۱۳ ــ ۱۱۵ ــ ۱۱۷ ــ ۱۱۸ ــ ۱۱۹ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۶ ــ ۱۵۱.

آذرنوش، آذرتاش: ۱۳ ــ ۱۹۴ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۶.

آرنــاموتــوف: ۲۳ ــ ۱۳۱ ــ ۱۴۷ ــ ۱۵۹ ــ ۱۶۵ ــ ۱۶۷ ــ ۱۷۰ ــ ۱۸۳.

آرش: ۶۶.

آریاپیت: ۶۴

آریارت: ۶۴

آریافرن: ۶۴

آریــنوف: ۹ ــ ۲۳ ــ ۳۳

آزاد پدرک: ۱۸

آزادچ: ۱۸

آزادک: ۱۸

آزادکار: ۱۸

آمبانوس مارسلینوس: ۱۰ ــ ۱۹

آن‌هوآن: ۴۸ ــ ۴۹

آیین گشــپ: ۱۵۱

ا

ابراز: ۲۰۰

ابروی: ۱۰۴

ابن اثیر، عزالدین علی: ۱۹۴ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۸

ابن بطوطه: ۹۱

ابن بلخی: ۱۹۸

ابن خردادبه: ۱۹۷

ابن فضلان: ۱۹۷

ابودلف: ۳۶

ابوریحان بیرونی: ۶۶

ابولنسکی: ۱۶۹ ــ ۱۷۱

اخشید: ۱۷

ارباب، روحی: ۷۸

ارتشتاران سالار: ۱۴

ارجاسب ــ ارجاسپ: ۶۱ ــ ۱۱۲

ارجت اسپ: ۶۱

اردشیر سوم: ۱۸۲ ــ ۱۸۶ ــ ۱۹۷

اردو یسور ناهید: ۶۲

ارفوخان: ۵۰

ارگبد: ۱۰ ــ ۱۴

اریارمنه: ۶۴

اریوبرزن: ۶۴

استخری، ابواسحق ابراهیم: ۸۱

استفانوس (ایبریایی): ۱۷۱ ــ ۱۷۳

اسفندیار: ۱۱۲

اسمیرنووا: ۱۸

اشپین: ۱۴

اغرثرث، اغریرث: ۶۱

افراسیاب: ۵۷ ــ ۶۰ ــ ۶۱ ــ ۶۳

افشار، ایرج: ۸۲

افشین: ۱۷

القباوی، ابونصراحمدبن محمدبن نصر: ۱۷ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰۴ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲

امیراسماعیل سامانی: ۱۵۲

انوشزاد: ۸۷

انوشگزاد: ۸۷

اونک خان: ۴۳

اونکو: ۳۹

اهریمن: ۷۲
ایبی: ۲۵
ایبی شابولوشیخوکخان: ۲۵
ایربیس: ۲۵
ایربیس خان: ۱۸۶
ایربیس دولوخان: ۱۹۶
ایربیس شگوی (شیگوی) خان: ۱۸۶ــ ۱۹۵ــ ۱۹۹
ایربیس یشبارا جبغوخاقان: ۲۵
ایرج: ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۰
ایریج: ۶۰
ایزد گشسب: ۱۵۰ــ ۱۵۱
ایستمی خاقان: ۵۱ــ ۸۸ــ ۹۱ــ ۹۲ــ ۹۷ــ ۱۸ــ ۱۰۱
ایستمی خان: ۳۶ــ ۵۱ــ ۸۸ــ ۸۹ــ ۹۲ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۱۰۱ــ ۱۰۲ــ ۱۰۶
ایلحان: ۴۳ــ ۴۹ــ ۶۸ــ ۸۸
اینوسترانتسف: ۶ــ ۲۳ــ ۱۱۳ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹

ب

باتبر: ۸۸
باتبرجبغو: ۸۸
بارتولد: ۶ــ ۲۳ــ ۴۲ــ ۴۸ــ ۶۰ــ ۶۶ــ ۶۷ــ ۷۹ــ ۸۰ــ ۸۲ــ ۱۴۹ــ ۱۷۱
باسکاکوف: ۳۵
باسمنگین: ۱۳۸
باکو: ۱۴۷ــ ۱۴۸
بانزاروف: ۳۶
بخار خدات: ۱۷
براز: ۹
برتلس، آ: ۵۸ــ ۵۹ــ ۱۹۲ــ ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۲۰۰
برعوذه: ۱۲۱
برنشتام: ۴۳
بروس: ۱۰۹ــ ۱۷۱
بسطام: ۱۳۷
بطلیموس: ۶۵
بغ پور: ۱۲۲
بلاذری، احمدبن یحیی: ۶ــ ۱۳ــ ۱۷ــ ۱۹۴ــ ۱۹۵ــ ۱۹۶ــ ۱۹۷ــ ۱۹۸
بلاش: ۱۷
بلعمی، ابوعلی محمد: ۶ــ ۳۷ــ ۵۵ــ ۵۶ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۸ــ ۱۱۳ــ ۱۲۴ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۱۹۵
بلینسکی: ۱۱۶
بندویه (بندوی): ۱۲۷
بودا: ۳۵ــ ۵۱ــ ۱۵۳ــ ۱۶۳ــ ۱۸۶
بوری: ۳۱
بوری خان: ۱۰۲
بوری‌تماد: ۱۴۵ــ ۱۷۱ــ ۱۷۹ــ ۱۸۰ــ ۱۸۱ــ ۱۸۳
بوگیوخان: ۱۳۲ــ ۱۳۸
بومین خاقان: ۴۸
بومین خان: ۴۳ــ ۴۸ــ ۴۹ــ ۵۱ــ ۸۸
بویروق: ۱۲۱
بویروق خان: ۳۹ــ ۴۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۳
بویوک خان: ۱۳۲
بهادر: ۸۸
بهرام پنجم (بهرام گور): ۹ــ ۵۵ــ ۵۶ــ ۵۷ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۸
بهرام جشنس: ۱۱۱
بهرام چوبینه (چوبین): ۱۶ــ ۳۷ــ ۳۸ــ ۱۱۱ــ ۱۱۲ــ ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۱۵ــ ۱۱۶ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۳ــ ۱۲۴ــ ۱۲۵ــ ۱۲۶ــ ۱۲۷ــ ۱۲۸ــ ۱۴۲ــ ۱۴۳ــ ۱۵۰ــ ۱۵۱ــ ۱۵۲ــ ۱۵۷
بهرامشاه: ۵۶ــ ۵۷
بیاغو: ۱۰۴ــ ۱۳۲
بیستجورین: ۶ــ ۲۳ــ ۲۴ــ ۳۰ــ ۳۲ــ ۳۹ــ ۴۳ــ ۴۸ــ ۴۹ــ ۵۰ــ ۵۱ــ ۱۰۵ــ ۱۳۲ــ ۱۳۳ــ ۱۳۷ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۶ــ ۱۵۷ــ ۱۵۹ــ ۱۸۴ــ ۱۸۶ــ ۱۸۷ــ ۱۸۸ــ ۱۹۱ــ ۲۰۱ــ ۲۰۲
بیرتن: ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۱۹۹
بیرتن طرخان: ۱۹۵
بیغو: ۱۳۲

پ

پاتکانوف: ۱۴۴ــ ۱۶۶ــ ۱۶۷ــ ۱۶۹ــ ۱۷۱ــ ۱۷۹ــ ۱۸۰ــ ۱۸۱ــ ۱۸۲

پاتکانیان: ۱۰۹ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۴۲

پادکوست بان: ۸ــ ۱۰ــ ۱۷۸

پاینده، ابوالقاسم: ۶ــ ۹ــ ۱۱ــ ۱۲ــ ۱۵ــ ۱۷ــ ۳۲ــ ۳۹ــ ۵۶ــ ۵۹ــ ۶۰ــ ۶۳ــ ۶۶ــ ۷۰ــ ۹۸ــ ۱۰۵ــ ۱۰۷ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۰ــ ۱۱۱ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۵ــ ۱۷۴ــ ۱۷۸ــ ۱۹۳ــ ۲۰۰

پرابها کارامبترا: ۱۵۳

پرهوده: ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۳۲

پروکوپیوس: ۱۹

پشنگ: ۶۱

پلیو: ۳۱

پوراندخت: ۱۸۶

پورداود: ۵۹ــ ۶۱ــ ۶۲ــ ۶۴ــ ۶۵ــ ۶۶

پوشی: ۱۳۸

پیامبر اسلام (ص): ۴۷ــ ۱۷۶

پدخش (بیدخش): ۱۱

پران (پران ویسه): ۵۷ــ ۶۱ــ ۶۳

پیگولفسکایا، ن. و: ۱۰ــ ۱۸ــ ۸۵ــ ۹۴ــ ۹۵ــ ۱۰۳ــ ۱۲۵ــ ۱۲۷ــ ۱۳۱ــ ۱۷۵ــ ۱۷۷

پلسم: ۶۱

ت

ناردوس خان: ۱۰۱ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳

تامان: ۱۳۸

تامان چولوخان: ۱۳۹ــ ۱۴۰

تای ــ تسزون: ۱۶۲

تئوفانس بیزانسی: ۹۷ــ ۱۵۹ــ ۱۶۹

ترنوفسکی: ۱۵۹ــ ۱۶۹ــ ۱۷۱

تیرور: ۱۶۵ــ ۱۸۰

تسر: ۸ــ ۹

توباخان: ۵۰ــ ۵۱

توبوخان: ۱۴۵

توج: ۶۰

تور: ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۰ــ ۶۱ــ ۶۴

تورکسنف: ۱۰۲

توکارف: ۳۶

تولستوف: ۴۴

تون: ۱۳۰

تون جبغو: ۱۳۰

تون جبغوخان: ۱۴۰ــ ۱۴۲ــ ۱۴۳ــ ۱۴۴ــ ۱۴۷ــ ۱۴۸ــ ۱۵۳ــ ۱۵۷ــ ۱۶۵ــ ۱۷۷ــ ۱۸۲ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۱۸۶

تونگاشاد: ۱۴۵

تیمور قاآن: ۴۰ــ ۴۳

ث

ثعالبی: ۶ــ ۳۷ــ ۹۸ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۲ــ ۱۲۳ــ ۱۲۸

ج

جبغو: ۱۳۰ــ ۱۶۷ــ ۱۷۱ــ ۲۰۰ــ ۲۰۱

جبغوخان (جبغوخاقان): ۱۴۴ــ ۱۴۶ــ ۱۴۷ــ ۱۵۹ــ ۱۷۹ــ ۱۸۰ــ ۱۸۲ــ ۱۸۳

جده جی (جده چی): ۴۰ــ ۴۱

جمبو: ۱۳۰

جواهیشویلی: ۱۸۰

چ

چان ــ له: ۱۹

چبی خان: ۱۸۸

چرن ــ چو (جبغو): ۱۹۶ــ ۲۰۰ــ ۲۰۱ــ ۲۰۳

چنگیزخان: ۳۹ــ ۴۳ــ ۶۸

چوز بان طرخان: ۱۸۲ــ ۱۹۷

چولوخان: ۱۳۴ــ ۱۳۹ــ ۱۵۶ــ ۱۵۷

چولوخولو: ۱۰۴

خ

خاآن: ۲۸ــ ۶۷ــ ۶۸ــ ۶۹

خاتم الاسرار: ۱۳

خاتم التخلید: ۱۳

خاتم الخراج: ۱۳ــ ۱۴

خاتم‌الرسائل: ۱۳
خاتون: ۷۰ــ ۱۲۸
خاقان: ۶۸ ــ ۶۹ ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۹۶ــ ۱۲۰ــ ۱۹۳
خاقان ترک: ۲۸ ــ ۲۹ــ ۳۸ــ ۳۹ــ ۵۵ــ ۵۶ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۹۰ــ ۹۴ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۹۷ــ ۱۰۳ــ ۱۱۵ــ ۱۱۶ــ ۱۲۰ــ ۱۳۷ــ ۱۵۹ــ ۱۷۷ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۱۹۴ــ ۱۹۵ــ ۱۹۶ــ ۱۹۷
خاقان چین: ۵۶ــ ۵۷ــ ۷۳ــ ۸۹ــ ۱۹۲
خاقان خزر: ۱۷۷ــ ۱۸۳
خاقانی (شیروانی): ۱۷۰
خال ــ لبق: ۱۹۰
خدیوجم، حسین: ۶۶
خراد برزین: ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۱۵ــ ۱۱۶ــ ۱۱۷
خرداد به رازی: ۱۹۳
خرزاد مهر: ۱۹۳
خسرو افراسیاب: ۵۶
خسرو انوشیروان (خسرو یکم): ۹ــ ۱۰ــ ۱۱ــ ۱۴ــ ۱۵ــ ۱۶ــ ۱۸ــ ۷۳ــ ۸۳ــ ۸۵ــ ۸۷ــ ۸۸ــ ۹۱ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۹۴ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۹۷ــ ۹۸ــ ۱۰۱ــ ۱۰۶ــ ۱۲۴ــ ۱۴۳ــ ۱۶۵ــ ۱۷۶
خسرو دوم «ابرویز» (خسرو پرویز): ۱۰ــ ۱۱ــ ۱۲ــ ۱۴ــ ۱۵ــ ۱۶ــ ۷۳ــ ۸۳ــ ۱۰۱ــ ۱۲۴ــ ۱۲۷ــ ۱۲۸ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۴۲ــ ۱۴۳ــ ۱۵۷ــ ۱۶۰ــ ۱۶۴ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۷۲ــ ۱۷۳ــ ۱۷۴ــ ۱۷۵ــ ۱۷۶ــ ۱۷۷ــ ۱۷۸ــ ۱۷۹ــ ۱۸۶
خلیلی، عباس: ۱۹۴
خلیلی، مهیار: ۱۹۴
خوارزمی، ابوعبدالله: ۶۵ــ ۶۶
خوشنواز: ۷۸

د

دا ــ شانو ــ لین: ۱۷
دگین: ۶ــ ۲۱
دواشیح: ۱۷
دولاب خان: ۱۲۸ــ ۱۳۲
دومبادره: ۱۸۰
دهخدا، علی‌اکبر: ۴۱ ــ ۴۲ــ ۱۳۴ــ ۱۵۲
دیاکونوف، ای.م: ۶۲
دیاکونوف، م.م: ۷۸
دیل: ۹۳ــ ۹۴
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: ۶ــ ۱۵ــ ۵۵ــ ۵۶ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۸ــ ۱۱۲ــ ۱۱۵ــ ۱۱۶ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۳ــ ۱۲۴ــ ۱۲۶ــ ۱۲۷ــ ۱۹۵ــ ۱۹۷
دیهیگان: ۱۶

ر

رستم: ۵۷ــ ۱۱۲ــ ۱۹۳
رستم فرخ‌زاد: ۱۹۰ــ ۱۹۳
رشیدالدین فضل‌الله همدانی: ۳۴ــ ۳۹ــ ۴۰ــ ۴۱ــ ۴۳ــ ۴۴ــ ۶۷ــ ۱۲۱
رشید یاسمی: ۱۴ــ ۷۷ــ ۷۸ــ ۸۷ــ ۸۸ــ ۹۷ــ ۱۵۷ــ ۱۵۸ــ ۱۶۸ــ ۱۷۰ــ ۱۷۸
رضا، عنایت‌الله: ۶ــ ۱۳ــ ۶۲ــ ۶۴
رهبوزان: ۱۷۸
رومن: ۱۰۹
رومیزان: ۱۷۸
رومی زن: ۱۱ــ ۱۷۸
رهبان هورمزد: ۱۷۵

ز

زاخو: ۶۵
زادسپر: ۱۲۷
زراوند‌اد: ۹
زرتشت: ۶۳ــ ۶۴
زوتنبرگ: ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۲ــ ۱۲۸

ژ

ژولیودوراتیوپایی: ۹۳

زوستی نین: ۹۰ــ ۹۱ــ ۹۶
زولین: ۲۴ــ ۴۸ ــ ۵۰ــ ۱۳۲

س

سادات ناصری: ۱۹۴
ساعان خدات: ۱۵۲
ساق: ۶۱
ساله: ۳۱
ساوه شاه: ۳۸ــ ۳۹ــ ۱۰۶ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۰ــ ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۱۶ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۳ــ ۱۵۱
سایپ: ۱۲
سبئوس سوریانی: ۳۷ــ ۱۰۹ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۴۲
سپاه بد (ایران سپاه بد): ۱۴ــ ۱۶
سرم: ۵۸
سلم: ۵۸ــ ۵۹
سمبات باگراتونی: ۱۲۹ــ ۱۳۰
سنکون: ۳۹
سو ــ دین ــ فان: ۲۰۲ــ ۲۰۳
سورگالادزه: ۱۸۰
سوی شو: ۱۲۳
سیاوخش: ۶۱
سیاوش: ۶۱ــ ۱۱۲
سیبیر ــ ناردوش ــ شاد: ۲۰۱
سیبیرخان: ۱۸۳
سیموکاتا، تئوفیلاکت: ۸ــ ۱۰ــ ۲۲ــ ۱۰۳ــ ۱۲۶
سیو: ۱۳۲
سیو ــ آن ــ تسزان: ۱۵۳ــ ۱۵۴

ش

شابو: ۱۱
شابولو ــ خان ــ خلو: ۱۹۱
شابولیو: ۳۱ــ ۳۲
شاپه: ۳۹ــ ۱۰۶ــ ۱۰۷ــ ۱۱۰
شاپوردوم (شاهپور): ۱۰ــ ۷۷
شاد: ۱۴۴ــ ۱۴۵
شارل بسلا: ۳۱
شانه: ۳۱
شان ــ یو: ۱۶۲
شاوان: ۶ــ ۱۷ــ ۲۴ــ ۱۰۳ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۲ــ ۱۴۴ــ ۱۴۵ــ ۱۵۳ــ ۱۵۴ــ ۱۵۶ــ ۱۵۷ــ ۱۶۰ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۲۰۰ــ ۲۰۱ــ ۲۰۳
شاهین وهمن زادگان: ۱۷۸
شتو: ۵۰
شگوی: ۱۳۱
شم: ۶۱
شهر براز (شهر وراز): ۱۷۳ــ ۱۷۴ــ ۱۷۵ــ ۱۷۶ــ ۱۷۷ــ ۱۷۸ــ ۱۸۲
شه موخه شابولوخان: ۵۰
شیبوبی ــ خان: ۱۸۴
شیر کشور: ۱۰۴
شیرویه: ۱۶۰ــ ۱۷۲ــ ۱۷۹
شیرین: ۱۴۲
شیگوی خان: ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱

ص

صاحب التوقیع: ۱۳
صاحب الزمام: ۱۳
صاحب العمل: ۱۳
صاحب النهر: ۶۶

ط

طباطبایی، ابوالفضل: ۱۹۷
طبری، محمدبن جریر: ۶ــ ۹ــ ۱۱ــ ۱۲ــ ۱۵ــ ۱۷ــ ۳۷ــ ۳۹ــ ۵۳ــ ۵۶ــ ۵۹ــ ۶۰ــ ۶۳ــ ۶۶ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۸ــ ۹۸ــ ۱۰۵ــ ۱۰۶ــ ۱۰۷ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۰ــ ۱۱۱ــ ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۴ــ ۱۲۵ــ ۱۴۲ــ ۱۷۳ــ ۱۷۴ــ ۱۷۵ــ ۱۷۸ــ ۱۹۳ــ ۱۹۴ــ ۱۹۵ــ ۱۹۶ــ ۱۹۸ــ ۲۰۰
طرخان: ۲۰۲
طوج: ۶۰

ع

عباس احول: ۱۰۶ــ ۱۰۷

عبدالله بن عامر: ۲۰۰

عثمانوف، م. ن: ۵۷ــ ۵۸ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۴

علی‌بف، رسنم: ۳۷ــ ۵۷ــ ۸۹ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۱۰۶ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۲ــ ۱۱۳ــ ۱۱۵ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۶ــ ۱۵۰ــ ۱۵۱

عمادالدوله ابی الخیر: ۴۰ــ ۴۳ــ ۶۷

عمروبن ازرق: ۱۰۶ــ ۱۰۷

عمیده، حسن: ۴۱ــ ۱۵۲

ف

فراسیا: ۶۱

فراسیاک: ۶۱

فرخان: ۱۷۳ــ ۱۷۴ــ ۱۷۸

فردوسی: ۶ــ ۳۷ــ ۳۸ــ ۳۹ــ ۴۰ــ ۴۱ــ ۵۵ــ ۵۶ــ ۵۷ــ ۵۸ــ ۵۹ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۴ــ ۷۸ــ ۸۹ــ ۹۱ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۱۰۶ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۱ــ ۱۱۲ــ ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۱۵ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۴ــ ۱۲۶ــ ۱۴۲ــ ۱۵۰ــ ۱۵۱ــ ۱۹۲ــ ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۱۹۹ــ ۲۰۰

فرنگرسین: ۶۱

فرنگیس: ۶۱

فره‌وشی، بهرام: ۴۱ــ ۵۹ــ ۶۱ــ ۶۲ــ ۶۴ــ ۶۵ــ ۶۶

فریاک: ۶۳

فریان: ۶۱ــ ۶۳

فریدون: ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۱ــ ۶۵ــ ۶۶

فغفور: ۱۲۲

فوکاس: ۱۵۷

فیران: ۶۳

فیروز: ۷۷ــ ۷۸ــ ۹۲ــ ۱۹۲

ق

قاآن: ۲۹ــ ۶۸ــ ۶۹

قباد: ر. ش. به کواد

قتیبة‌بن مسلم باهلی: ۱۹۵ــ ۱۹۶

قرااپسبق خان: ۴۹ــ ۵۰

قراجورین: ۱۰۱ــ ۱۰۲

قراجوزین: ۱۰۱ــ ۱۰۲

قــراچورســن: ۱۰۱ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳ــ ۱۰۴ــ ۱۰۵ــ ۱۱۰ــ ۱۳۰ــ ۱۳۱ــ ۱۳۲ــ ۱۳۸ــ ۱۴۰

قولوق ــ سیبر ــ خان: ۱۸۳

ک

کاردار: ۱۳

کارداریگان: ۱۷۶

کاردیگان: ۱۷۶ــ ۱۷۷

کاسکبر: ۳۱

کاموس: ۵۷

کت ــ ابلخان: ۱۵۷ــ ۱۶۱ــ ۱۶۲ــ ۱۶۴ــ ۱۶۵ــ ۱۸۴ــ ۱۸۵

کردیه: ۴۶

کرسوزد (گرسیوز): ۶۱

کریستن سن، آرتور: ۱۴ــ ۷۷ــ ۷۸ــ ۸۷ــ ۸۸ــ ۹۷ــ ۱۵۷ــ ۱۵۸ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۶۹ــ ۱۷۰ــ ۱۷۸

کریمی، بهمن: ۴۰ــ ۴۳ــ ۶۷

کــری: ۱۲ــ ۸۹

کشاورز، کریم: ۷۹ــ ۸۰ــ ۸۲

کنستانتین: ۱۷۳ــ ۱۷۵

کنفــوس: ۶۸

کوآک‌یو: ۴۸

کواذ دوم (قباد دوم ــ شیرویه): ۷۳ــ ۸۳ــ ۱۶۰ــ ۱۷۲ــ ۱۷۵ــ ۱۷۹

کواذبکم (قباد): ۹ــ ۸۶ــ ۱۲۶

کودای: ۳۶

کوشو: ۵۰

کولاکوفسکی: ۱۹ــ ۱۷۲

کولــنبکوف: ۱۸۶

کونونوف: ۳۱

کوی لی ــ سیبی ــ خان: ۱۸۲
کیخسرو: ۱۱۲
کیکاووس: ۱۱۲
کیومرث: ۶۳

گ

گائوفان: ۱۳۲
گائوهوآن: ۱۷۰
گراز: ۶۱
گرگ‌زاده: ۳۵
گروسه: ۱۳۲
گروم: ۱۸۵
گریگوری‌یف: ۳۶
گستهم: ۱۲۷
گوئیدی: ۱۷۵
گوبیل: ۱۶۲ ــ ۱۸۵
گویت شاه: ۶۱
گودرز: ۱۱۲
گورام: ۱۰۵ ــ ۱۰۹
گورام با گرانی: ۱۰۹
گورام با گرانی: ۱۰۹
گورخان: ٤
گومیلوف (گومیلف): ۶ ــ ۲۹ ــ ۳۱ ــ ۳۳ ــ ۳٤ ــ ٤۳ ــ ٤٤ ــ ۹۱ ــ ۹۵ ــ ۹۶ ــ ۹۸ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۳ ــ ۱۰٤ ــ ۱۰۹ ــ ۱۱۰ ــ ۱۲۳ ــ ۱۲۷ ــ ۱۳۰ ــ ۱۳٤ ــ ۱۳۸ ــ ۱٤۸ ــ ۱٤۹ ــ ۱۵۰ ــ ۱۶۸ ــ ۱۶۹
گیورگو: ۸۸

ل

لبو: ۲۱ ــ ۱۸٤
لوکونین، و. گ: ۱۳
لی ــ شی ــ مین: ۱۵٤
لیبو ــ مائو ــ تسزای: ۶ ــ ۲۱ ــ ۲٤ ــ ٤۸ ــ ۵۱ ــ ۱۶۲ ــ ۱۸٤
لی ــ بو ــ آن: ۱۶۲

م

مارکوارت: ۲۲ ــ ۶٤ ــ ۶۵ ــ ۷۷ ــ ۱۲۹ ــ ۱۳۱ ــ ۱٤۵
مالوف: ٤۲ ــ ۱۸۵
مانادیان: ۱۶۸ ــ ۱۸۰
مانی: ۳۵
ماهوی سوری (ماهوی‌ــماهویه): ۱۹۱ ــ ۱۹۳ ــ ۱۹٤ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۸ ــ ۱۹۹ ــ ۲۰۰
محمد (ص): ۱۷۹
محمد بن زفربن عمرو: ۱۷ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰٤ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲
مدرس رضوی: ۱۷ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰٤ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲
مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین: ۶ ــ ۳۱ ــ ۳۲ ــ ۶۰
مسیح: ۹۱ ــ ۱۷۱
مشکور، محمد جواد: ۵۶ ــ ۷۱ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۳
منادر: ۳۶ ــ ۳۷ ــ ۹۲ ــ ۹۵ ــ ۹۸ ــ ۱۰۳
موخودوخان: ۱۸۲ ــ ۱۸۳
موخو ــ شاد: ۱٤٤
موریکیوس (موریق): ۱۰۲ ــ ۱۰۳ ــ ۱۲۹ ــ ۱۳۱ ــ ۱۵۷
موسی خورنی: ۱۳۱
موسی کاگان کانوانسی: ۱٤٤ ــ ۱۶۵ ــ ۱۶۶ ــ ۱۶۷ ــ ۱۶۹ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۰ ــ ۱۸۱ ــ ۱۸۲
موغان خان: ۵۰
موفق الدوله: ٤۰ ــ ٤۳ ــ ۶۷
مهرنرسه: ۹
میربشیر قاسم اف: ۱۶۷
میرخواند: ۳۷
میکاییل سوریابی: ۱۰ ــ ۱۱

ن

ناظم الاطباء: ٤۲
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر: ۱۷ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۲ ــ

۱۰٤ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲
نشأت، صادق: ۱۵ ــ ۵٦ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۱۱۲ ــ ۱۱۵ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۳ ــ ۱۲۷
نوشین، عبدالحسین: ۵۷ ــ ۵۸ ــ ۷۱ ــ ۷۲ ــ ۷۳ ــ ۷٤ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۸ ــ ۲۰۰
نولدکه: ۱۷۵ ــ ۱۸۲
نیزک: ۱۹٤ ــ ۱۹۷ ــ ۱۹۸
نیزک طرخان: ۱۹٤ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹٦ ــ ۱۹۷ ــ ۱۹۸
نیشو ــ گیانا ــ شاد: ۱٤۵
نیگیو چولوخان: ۱۳۸
نیلی خان: ۱۰۵ ــ ۱۲۳ ــ ۱۳۱ ــ ۱۳۲ ــ ۱۳۸ ــ ۱۳۹

و

ونک ــ ویه: ٦۱
وحید دامغانی: ۱۹۸
وراز ــ گراز: ٦۱
ورنادسکی: ۱۷۲
ورزگ فرمدار: ۱۲
وسپوهران (و بسپوهران): ۱۰
وستریوشان سالار: ۹ ــ ۱۲ ــ ۱۳
ولف: ۱۵۰
ون ــ دی: ۲۲ ــ ٤۸ ــ ۱۳۳
وهرام بنجم (وهرام): ۵۵ ــ ۵۸ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۷۲ ــ ۷۳ ــ ۷٤ ــ ۷۷ ــ ۷۸ ــ ۸۳
وهرام گشنسپ: ۱۱۱
و بسپوهران: ر. ش. به وسپوهران
ویسفان: ٦۳
ویسه (وئسک): ٦۳

ه

های شاه: ۱٦۵ ــ ۱٦٦
هابک: ۱٦۵
هراکلیوس (هرقل): ۸۳ ــ ۱۵۷ ــ ۱۵۹ ــ ۱٦۰ ــ ۱٦٤ ــ ۱٦۵ ــ ۱٦۷ ــ ۱٦۸ ــ ۱٦۹ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۳ ــ ۱۷۵ ــ ۱۷٦ ــ ۱۷۷ ــ ۱۷۸ ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۳
هرمزد چهارم (هرمز): ۹ ــ ۱٦ ــ ۳۹ ــ ۷۳ ــ ۸۸ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰٦ ــ ۱۰۷ ــ ۱۰۸ ــ ۱۱۱ ــ ۱۱۳ ــ ۱۱۵ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۳ ــ ۱۲٤ ــ ۱۲۵ ــ ۱۲٦ ــ ۱۲۷ ــ ۱۵۰ ــ ۱۵۱ ــ ۱۷٦
هرمزد گرابزین: ۱۱۵
هرودوت: ٦۳
هشام بن محمد کلبی: ۳۹ ــ ۱۰٦
هلاکو: ۵
هنیگ: ۲۲ ــ ۲۳
هوتخشید: ۱٤
هومان: ٦۱
هونگن: ۱۸۲
هیربدان هیربد: ۹

ی

یافث: ٤۲
یان ــ تسزیان: ۱۳۱ ــ ۱۳۲
یان ــ دی: ۱۳۳ ــ ۱۳٤ ــ ۱۳۸ ــ ۱٤۰
یان سو: ۱۳۲
یانگ سوئوه: ۱۱۰
یبغو: ۱۳۰
یده چی: ٤۰ ــ ٤۱
یده چی: ٤۰ ــ ٤۱
یزدجرد: ۱۹۲ ــ ۱۹۳
یزد گرد دوم: ۷۷ ــ ۷۸
یزد گرد سوم: ۱۹۰ ــ ۱۹۱ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۳ ــ ۱۹٤ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹٦ ــ ۱۹۸ ــ ۱۹۹
یشباراخان: ۱۹۱ ــ ۱۹۹ ــ ۲۰۰ ــ ۲۰۱ ــ ۲۰۲ ــ ۲۰۳
یشبارا ــ خان ــ خال لیق: ۱۹۹
یگونوف: ۹۳
یلتکین: ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۳
ینال: ۱۹۷
ینال بزرگ: ۱۹۷
ینال کوچک: ۱۹۷
ینگ سوئوخ ــ نگین: ۱۰۳
یوداکیا: ۱٦۷ ــ ۱۷۷ ــ ۱۸۳
یوسنی: ٦۲

بوستی نیانوس: ۹۰ــ ۹۱ــ ۹۴ــ ۹۶
بوکوک ــ شاد: ۱۸۵
بون بوللیق: ۱۲۸

نام جایها

آ

آبادان: ۸۱
آبخاز: ۹۸
آبدک: ۸۱
آبکان: ۳۳
آب گرم: ۸۰
آبو: ۳۳
آخستو: ۸۰
آذرآبادگان: ۷٤
آذربایجان: ٦ ــ ۲۹ ــ ۷۰ ــ ۱۱۱ ــ ۱۵۸ ــ ۱۵۹ ــ ۱٦۰ ــ ۱٦۸
آذربایگان: ۲۹
آذرگشسب (آتشکدهٔ شیز): ۱۵۸ ــ ۱٦۸
آرال: ٦٦ ــ ۸۹ ــ ۹۰
آران (اران): ٦ ــ ۹۰ ــ ۱۰٦ ــ ۱٤٤ ــ ۱۵۹ ــ ۱٦٦ ــ ۱٦۷ ــ ۱٦۸ ــ ۱٦۹ ــ ۱۸۰
آزوف: ۱۷۰
آستر: ۷۱
آسنگبن: ۸۰
آسیا: ۲۹ ــ ٤۲ ــ ٦۰ ــ ۹۰ ــ ۱۰۲ ــ ۱۷۷ ــ ۱۸۳
آسیاب: ۸۰ ــ ۸۱
آسیای صغیر: ۸۳ ــ ۱۵۸ ــ ۱٦۸ ــ ۱۷۸
آسیای مقدم: ۸۲ ــ ۹۰ ــ ۱٦۱
آسیای میانه (آسیای مرکزی): ٤ ــ ۵ ــ ۲۲ ــ ۲۳ ــ ۲۹ ــ ۳٤ ــ ٤۱ ــ ٤۲ ــ ۵۱ ــ ۵۸ ــ ٦۰ ــ ٦۲ ــ ٦٦ ــ ۷۳ ــ ۷٤ ــ ۷۹ ــ ۸۲ ــ ۸۳ ــ ۹۳ ــ ۱۱۰ ــ ۱۳۱ ــ ۱۳۷ ــ ۱٤۳ ــ ۱٤۵ ــ ۱٤٦ ــ ۱٤۸ ــ ۱۵۲ ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۳ ــ ۱۹۰
آغوان: ۱٦٦ ــ ۱٦۹ ــ ۱۷۹
آغوانک: ۱٦۵ ــ ۱٦٦ ــ ۱٦۹ ــ ۱۸۰ ــ ۱۸۱
آفریقا: ۱ ــ ۹۰
آق سو: ۷۹
آق کول: ۷۹
آلان: ۹۰ ــ ۹۱ ــ ۱۷۰
آلانی ــ آلانیا: ۹۰
آلبانی (آلبانیا): ۱۰ ــ ۲۹ ــ ۱۵۹ ــ ۱٦۵ ــ ۱٦٦ ــ ۱۷۰ ــ ۱۸۰
آلمای: ۳۰ ــ ۳۳ ــ ۳٤ ــ ۳۵ ــ ٤۸ ــ ٦۰
آلمان: ٦ ــ ۲۱
آمد: ۱۰
آمل: ۷۱ ــ ۷۲ ــ ۸۰ ــ ۱٤۱
آمو (آموی): ۷٤ ــ ۸۰ ــ ۸۲ ــ ۹٦
آمودریا: ٦٦ ــ ۷٤ ــ ۷۵ ــ ۸۰ ــ ۸۲ ــ ۸۳ ــ ۸۹ ــ ۱۲۸ ــ ۱۳٦ ــ ۱٤۱ ــ ۱۸٦ ــ ۲۰۱
آناتولی: ۲۹
آواز: ۱۲۲

ا

ابخشنه: ۸۰ ــ ۸۱
ابرشهر: ۱۲۹ ــ ۲۰۰
ابیورد: ۸۱ ــ ۲۰۰
اتحاد شوروی (شوروی): ۲۲ ــ ۲۹ ــ ٤۲ ــ ٤٤ ــ ۷۹ ــ ۱٦٦ ــ ۱۷۰
اتل: ۹۱
اثورپانکان: ۱۱۱ ــ ۱۵۸ ــ ۱۵۹ ــ ۱٦۰ ــ ۱٦۸
اخرون: ۸۰
اخسیک: ۸۱
اخسیکت: ۸۱
اربنجن: ۸۱
ارخس: ۸۱
اردبیل: ۷۱ ــ ۷۲

ارس: ۱۸۱
ارمنستان: ۱۴ــ ۱۰۶ــ ۱۱۱ــ ۱۲۹ــ ۱۴۳ــ ۱۵۸ــ ۱۶۵ــ ۱۶۸ــ ۱۶۹ــ ۱۸۰
ارمنیه: ۷۰
ارواد: ۸۰ــ ۸۱
اروپا: ۵ــ ۳۰ــ ۳۵ــ ۷۸ــ ۹۰ــ ۹۴ــ ۱۴۴ــ ۱۶۱ــ ۱۶۴ــ ۱۷۰ــ ۱۷۷
ارومیه: ۷۰
ارهن: ۸۰
ازبکستان: ۲۹
اسبک: ۸۱
اسبکت: ۸۱
اسپانیا: ۵ــ ۹۰
اسپیجاب: ۸۱
استان: ۸۱
اسروشنه: ۸۱
اسفرار: ۸۱
اسکلیج: ۱۱۴
اسکندرکام: ۸۰
اشترکت: ۸۱
اشتیخن: ۸۰ــ ۸۱
اصفهان: ۱۳۰ــ ۱۹۵
افراز: ۱۲۲
افراسیاب: ۸۱
افرینکت: ۸۱
افشینه (افشنه): ۸۱
افغانستان: ۲۸ــ ۱۴۲
افیانوس کبیر (اقیانوس آرام): ۴ــ ۲۲
افیانوس هند: ۹۴
الکانی: ۸۱
المذیامجکتی: ۸۱
امان کوه: ۱۱۴
اندرآب (اندرآبه): ۸۰
اندکان: ۸۱
اندیجرغ: ۸۰
اندیزان: ۸۰
انطاکیه: ۹۸
اورال: ۳ــ ۲۹ــ ۳۰ــ ۱۰۲
اورجونیکیدزه: ۹۱
اورخون: ۴۸
اورگنج: ۸۱
اوست (اوستی): ۶۲ــ ۶۳ــ ۹۰ــ ۹۱
اوش: ۸۱
اویغور (اویغورستان): ۲۸ــ ۱۳۴ــ ۲۰۱
ایبری: ۱۶۷ــ ۱۶۹ــ ۱۷۳
ایتیل (اتل): ۱۷۰
ایران: در بیشتر صفحات کتاب
ایرانشهر: ۷۷ــ ۱۳۱
ایران‌ویج: ۶۱ــ ۶۶
ایرتیش: ۱۳۶
ایروان: ۷۳
ایشیم: ۱۳۶
ایلی (رودایلی): ۲۰۱ــ ۲۰۲

ب

باغولی گاه: ۱۱۴
باب الابواب: ۹۸ــ ۱۰۷
باب دسنان: ۸۱
باختر: ۶۹ــ ۸۰ــ ۱۱۰
بادغیس: ۳۹ــ ۱۰۶ــ ۱۱۰ــ ۱۹۵ــ ۱۹۶ــ ۱۹۸
بادن: ۸۱
باراب: ۸۰
باردیز: ۸۱
باف: ۸۱
بالجیونه: ۴۳
بالکان: ۳۰
بامیان: ۸۰
بایکال: ۲۲ــ ۱۸۵
بتم (بتمان): ۷۹
بخارا: ۱۷ــ ۷۴ــ ۸۰ــ ۸۹ــ ۱۰۴ــ ۱۳۷ــ ۱۳۹ــ ۱۴۱ــ ۱۴۵ــ ۱۹۸ــ ۱۹۹
بدخشان: ۸۰

بران: ۸۱

براران: ۱۱۴ــ ۱۲۰

بربان: ۸۰

برثان: ۸۰

برخشه: ۸۱

برداد: ۸۱

بردع: ۱۶۶ــ ۱۶۷

برذعه: ۱۶۶ــ ۱۸۱

برذعه: ۱۶۶

برسان: ۸۱

برسخن: ۸۱

برقان: ۸۱

برکد: ۸۱

برگان: ۸۱

برلین: ۶۵ــ ۱۳۱ــ ۱۵۰

بست: ۹۷

بسفر: ۹۰ــ ۹۸ــ ۱۰۳ــ ۱۰۴ــ ۱۶۴ــ ۱۶۸

بش بالغ (بش بالیغ): ۱۵۳ــ ۱۸۲ــ ۱۹۱

بغاباد: ۸۱

بغداد ک: ۸۱

بغلان: ۸۰

بلجران: ۸۰

بلخ: ۶۶ــ ۶۹ــ ۸۰ــ ۱۱۰ــ ۱۱۳ــ ۱۱۴ــ ۱۳۰ــ
۱۳۱ــ ۱۴۳ــ ۱۵۲ــ ۱۸۶ــ ۱۹۲ــ ۱۹۸

بلخان: ۸۱

بلنجر: ۹۸

بلنگور: ۸۰

بنجر: ۱۸

بنجهیر: ۸۰

بن خانه: ۱۳ــ ۱۶۰

بوداپست: ۸۸

بوراب: ۸۰

بورجیونو: ۱۷۵

بوزماجن: ۸۰

بوسه: ۱۴۶

بوغ (بوگ): ۸۰

بهرود: ۸۵

بیت المقدس: ۱۶۸

بیرون: ۸۱

بیزانس: ۳ــ ۱۰ــ ۲۲ــ ۷۳ــ ۸۳ــ ۹۱ــ ۹۳ــ
۹۴ــ ۹۸ــ ۹۹ــ ۱۰۳ــ ۱۲۹ــ ۱۴۲ــ ۱۴۶ــ
۱۵۳ــ ۱۵۷ــ ۱۵۹ــ ۱۷۲

بیکند: ۸۱ــ ۱۰۴

بین النهرین: ۹۷ــ ۱۰۳ــ ۱۱۰ــ ۱۲۹

پ

پارت: ۶۹ــ ۹۰ــ ۱۶۶

پارخر: ۸۰

پارس: ۵۶

پارسه: ۱۴۶

پارغر: ۸۰

پاریس: ۱۱ــ ۲۱ــ ۳۱ــ ۴۶ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ
۱۲۲ــ ۱۲۸ــ ۱۳۳ــ ۱۵۰ــ ۱۶۲ــ ۱۸۴ــ
۱۸۵

پامیر: ۵ــ ۲۸ــ ۷۹

پای کند: ۱۰۵ــ ۱۲۲ــ ۱۲۸ــ ۱۳۱

پرثو: ۱۶۶ــ ۱۸۱

پرثوه: ۱۶۶

پرنکت: ۸۱

پکن: ۱۸۵

پنج: ۸۰

پنجاب: ۲۰۳

پنج خین: ۸۱

پنج رود: ۸۰

پنج کند: ۸۱ــ ۱۴۹

پنجیکت: ۸۱

پیکان: ۱۰

پی کند: ۸۱

ت

تاجیکستان: ۱۴۶

تاراب: ۸۰ــ ۸۱

تاشکند: ۸۱ــ ۸۹ــ ۹۲ــ ۱۳۱ــ ۱۴۱

تالخان: ۸۰
تان‌شو: ۱۴۵
تبت: ۴۸ ــ ۱۳۲ ــ ۱۴۷ ــ ۱۴۸ ــ ۱۴۹ ــ ۱۸۷ ــ ۲۰۱
تخاران: ۸۰
تخارستان: ۸۰
ترک: ۱۴۵ ــ ۱۹۱
ترکستان: ۳۷ ــ ۴۲ ــ ۷۹ ــ ۸۰ ــ ۸۲ ــ ۸۳ ــ ۱۳۷ ــ ۱۳۸
ترکستان چین: ۸۹ ــ ۱۳۴
ترکیه: ۲۹
ترمذ: ۸۰
تسوتن ــ لین: ۱۸۷
تسی: ۵۱
تسین کیانگ (سین کیانگ): ۶۹
تفت: ۱۱۵
تفتازان: ۸۱
تفلیس: ۱۶۷ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۹ ــ ۱۸۰
تکله‌مکان: ۲۸
توران (تور): ۵۶ ــ ۵۷ ــ ۵۸ ــ ۵۹ ــ ۶۱ ــ ۶۲ ــ ۶۳ ــ ۶۴ ــ ۶۵ ــ ۶۶ ــ ۷۴ ــ ۸۲ ــ ۱۹۲
تورفان: ۱۳۴ ــ ۱۳۷ ــ ۱۳۸ ــ ۱۴۰ ــ ۱۵۳ ــ ۱۸۵
توس: ۲۰۰
توسن: ۸۱
توغان: ۱۳۰
توگون: ۴۸ ــ ۱۳۳
تونگو: ۶۷ ــ ۶۸
تهران: ۶ ــ ۹ ــ ۱۱ ــ ۱۲ ــ ۱۳ ــ ۱۴ ــ ۱۵ ــ ۱۷ ــ ۳۲ ــ ۳۹ ــ ۴۰ ــ ۴۱ ــ ۴۳ ــ ۵۶ ــ ۵۹ ــ ۶۰ ــ ۶۱ ــ ۶۲ ــ ۶۳ ــ ۶۴ ــ ۶۵ ــ ۶۶ ــ ۶۷ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۷۷ ــ ۷۸ ــ ۷۹ ــ ۸۰ ــ ۸۲ ــ ۸۷ ــ ۸۸ ــ ۹۷ ــ ۹۸ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰۴ ــ ۱۰۵ ــ ۱۰۷ ــ ۱۰۸ ــ ۱۰۹ ــ ۱۱۰ ــ ۱۱۱ ــ ۱۱۲ ــ ۱۱۵ ــ ۱۱۷ ــ ۱۱۸ ــ ۱۱۹ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۳ ــ ۱۲۵ ــ ۱۲۷ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲ ــ ۱۵۷ ــ ۱۵۸ ــ ۱۶۸ ــ ۱۷۰ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۸ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۳ ــ ۱۹۴ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۶ ــ ۱۹۷ ــ ۱۹۸ ــ ۲۰۰
تبان ــ شان: ۱۴۰ ــ ۲۰۳
تیسفون: ۳۷ ــ ۱۱۱ ــ ۱۲۷ ــ ۱۶۹ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۳ ــ ۱۷۵ ــ ۱۹۰

ج

جاکردیز: ۸۱
جرغ‌رود: ۸۰
جریاب: ۸۰
جگربند: ۸۱
جلیندان: ۱۹۴
جمهوری فدرال آلمان: رش. به آلمان
جنابذ: ۱۹۴
جوزجان: ۲۰۰
جویبار: ۸۰
جویباربکار: ۸۰
جویبارنیشه گران: ۸۰
جیحون: ۶۵ ــ ۶۶ ــ ۶۹ ــ ۷۰ ــ ۷۴ ــ ۸۰ ــ ۸۴ ــ ۸۵ ــ ۸۹ ــ ۹۳ ــ ۱۰۸ ــ ۱۰۹ ــ ۱۲۴ ــ ۱۴۱ ــ ۱۸۶ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۳ ــ ۱۹۹

چ

چاچ: ۸۰ ــ ۸۱ ــ ۸۳ ــ ۸۹ ــ ۹۲ ــ ۱۳۱ ــ ۱۳۷ ــ ۱۴۱ ــ ۱۵۳ ــ ۱۹۸ ــ ۲۰۲
چارجوی: ۸۰
چان ــ آن: ۴۹ ــ ۹۲ ــ ۱۸۷ ــ ۲۰۲
چبوکساری: ۳۲
چرچن: ۱۳۴
چرچن دریا: ۱۳۴
چرمنگان: ۸۰
چزو: ۵۱
چزوکیوبو: ۱۸۷
چو: ۲۰۲
چور: ۱۶۵
چو ــ سی: ۳۳
چین: ۳ ــ ۴ ــ ۵ ــ ۲۱ ــ ۲۲ ــ ۲۳ ــ ۲۴ ــ ۲۸ ــ ۲۹ ــ ۳۰ ــ ۳۱ ــ ۳۲ ــ ۳۴ ــ ۳۵ ــ ۳۷ ــ ۴۷

۴۸ــ ۵۰ــ ۵۱ــ ۵۶ــ ۵۷ــ ۵۸ــ ۶۷ــ ۶۸ــ
۶۹ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۸۲ــ ۸۹ــ ۹۰ــ ۹۲ــ ۹۳ــ
۹۴ــ ۹۵ــ ۱۰۳ــ ۱۳۰ــ ۱۳۱ــ ۱۳۲ــ ۱۳۳ــ
۱۳۴ــ ۱۳۷ــ ۱۳۸ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۴ــ
۱۵۳ــ ۱۵۴ــ ۱۵۶ــ ۱۵۹ــ ۱۶۰ــ ۱۶۱ــ
۱۶۲ــ ۱۶۴ــ ۱۸۲ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۱۸۵ــ
۱۸۷ــ ۱۹۱ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۱۹۹ــ ۲۰۱ــ
۲۰۲ــ ۲۰۳

ح

حاجی طرخان: ۱۹۷
حلسدان: ۱۹۴

خ

خافقانات: ۲۹ــ ۱۰۳ــ ۱۰۴ــ ۱۲۸ــ ۱۳۰ــ ۱۳۶ــ
۱۴۰ــ ۱۴۸ــ ۱۵۹ــ ۱۷۰ــ ۱۸۲ــ ۱۹۱ــ
۲۰۱
خافقانات خزر: ۹۱ــ ۱۷۰
خافقانات شرقی: ۴ــ ۵ــ ۲۱ــ ۲۲ــ ۱۵۶ــ ۱۵۷ــ
۱۵۹ــ ۱۶۰ــ ۱۶۱ــ ۱۶۲ــ ۱۶۴ــ ۱۶۵ــ
۱۷۲ــ ۱۸۲ــ ۱۸۴ــ ۱۸۶
خافقانات غربی: ۴ــ ۵ــ ۸۳ــ ۱۱۱ــ ۱۲۸ــ ۱۳۴ــ
۱۳۶ــ ۱۳۸ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۳ــ
۱۴۷ــ ۱۴۸ــ ۱۴۹ــ ۱۵۲ــ ۱۵۴ــ ۱۵۷ــ
۱۵۹ــ ۱۶۰ــ ۱۶۱ــ ۱۶۲ــ ۱۶۵ــ ۱۶۹ــ
۱۷۰ــ ۱۷۹ــ ۱۸۲ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۱۸۶ــ
۱۹۰ــ ۱۹۹ــ ۲۰۰ــ ۲۰۳
خامه: ۸۰
خانگاه: ۸۱
خاور: ۵۸ــ ۵۹
خاوران: ۵۸
خاوررود: ۸۰
خاوک: ۸۱
ختا: ۶۷
ختل: ۸۰
ختلان: ۸۰
ختن: ۵۷ــ ۶۷ــ ۹۲ــ ۱۰۳ــ ۱۳۴ــ ۱۴۱ــ ۱۸۷
خجستان: ۸۱
خجند: ۸۱
خداباد: ۸۱
خراسان: ۵۶ــ ۵۸ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۷۷ــ ۹۳ــ ۱۰۹ــ
۱۱۰ــ ۱۱۵ــ ۱۲۱ــ ۱۲۳ــ ۱۲۹ــ ۱۴۶ــ
۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۲۰۰ــ ۲۰۳
خرتنگ: ۸۱
خرشاب: ۸۰
خرقان: ۸۱
خرقان رود: ۸۰
خرقانکت: ۸۱
خرگان: ۸۱
خروخت: ۱۲۹
خرون: ۸۰
خزر (اسرزمین خزر): ۸۹ــ ۹۸ــ ۱۰۶ــ ۱۰۷ــ
۱۰۹ــ ۱۳۱ــ ۱۶۷ــ ۱۷۰ــ ۱۷۱ــ ۱۷۴ــ
۱۷۷ــ ۱۸۰ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳
خزوان: ۸۱
خشتروسوک: ۶۱
خلم: ۸۰
خوارزم: ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۵ــ ۶۶ــ ۶۹ــ ۷۴ــ ۸۱ــ
۸۳ــ ۱۴۳ــ ۲۰۰
خورآبان: ۵۸
خوربران: ۵۸
خویتونامیر: ۲۴

د

دارابال: ۹۰ــ ۱۰۶ــ ۱۷۰
داغستان: ۲۲ــ ۸۹ــ ۹۰ــ ۹۸ــ ۱۰۹ــ ۱۷۰
دانمارک: ۷۴ــ ۱۶۷
دانوب: ۵۹ــ ۱۵۸
داهی: ۶۵
دربند (دربند قفقاز): ۸۵ــ ۹۰ــ ۹۸ــ ۱۵۸ــ
۱۶۵ــ ۱۶۶ــ ۱۷۰
درخاس: ۸۱
درزیو: ۸۱

درون: ۸۱
دریای خزر: ٤ ــ ۲۲ ــ ۲۳ ــ ۲۹ ــ ۷۷ ــ ۸۳ ــ ۸۹ ــ ۹۶ ــ ۹۸ ــ ۱٤۲ ــ ۱۵۹ ــ ۱۶۵ ــ ۱۶۶ ــ ۱۷۰ ــ ۱۹۷
دریای سرخ: ۹٤
دریای سیاه: ۲۳ ــ ۵۹ ــ ۶۸ ــ ۸۳ ــ ۹۰ ــ ۱٤۶ ــ ۱۸٤
دریای غربی: ۸۹
دریای مدیترانه: ٤ ــ ۱۷۵
دن: ۲۲ ــ ۱٤۵ ــ ۱٤۶ ــ ۱۷۰
ده‌نو: ۸۰ ــ ۸۱
دیزک: ۸۱
دیلم: ۱۹۰
دیوار چین: ٤ ــ ۲۲ ــ ۶۷ ــ ۱۳۲

ذ

ذیدوان: ۱۱

ر

راشت: ۸۰
رامن: ۸۱
رامنه: ۸۱
رامیت (رمیت): ۸۰
رامیش: ۸۱
رامیشه: ۸۰
رامید: ۸۰
ربان هورمزد (دیر ربان هورمزد): ۱۷۵
ربنجن: ۸۱
رخج: ۹۷
رزمان: ۸۱
رشت: ۸۰
رشتان: ۸۱
رم: ٤۷
رود بلخ: ۶۶
رود زرد: ۳۵
رود سغد: ۸۰
رود شاش: ۸۰
رودک: ۸۰
رودان: ۸۰ ــ ۸۱
روسیه: ۲۲ ــ ۱۷۲
روم: ۳ ــ ٤۷ ــ ۵۶ ــ ۵۸ ــ ۵۹ ــ ۷۸ ــ ۸۳ ــ ۹۰ ــ ۹۱ ــ ۹۳ ــ ۹۶ ــ ۹۶ ــ ۹۷ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰۵ ــ ۱۰۶ ــ ۱۰۷ ــ ۱۱۱ ــ ۱۲۸ ــ ۱۲۹ ــ ۱٤۳ ــ ۱۵۸ ــ ۱۵۹ ــ ۱۶۱ ــ ۱۶۷ ــ ۱۶۸ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۳ ــ ۱۷۳ ــ ۱۷۵ ــ ۱۷۷ ــ ۱۷۸ ــ ۱۸۰ ــ ۱۸۲ ــ ۱۸۳ ــ ۱۸۹
رومانی: ۹۰
روم شرقی: ۳ ــ ٤ ــ ۵ ــ ۱۱ ــ ۱٤ ــ ۲۳ ــ ۳۰ ــ ۳۱ ــ ۷۳ ــ ۷۷ ــ ۸۳ ــ ۹۰ ــ ۹۱ ــ ۹۳ ــ ۹٤ ــ ۹۵ ــ ۹۶ ــ ۹۷ ــ ۹۸ ــ ۹۹ ــ ۱۰۳ ــ ۱۰٤ ــ ۱۰۵ ــ ۱۲۹ ــ ۱۳۰ ــ ۱۳۱ ــ ۱۳۷ ــ ۱٤۲ ــ ۱٤۵ ــ ۱٤۶ ــ ۱٤۷ ــ ۱۵۳ ــ ۱۵۷ ــ ۱۵۸ ــ ۱۶۰ ــ ۱۶۱ ــ ۱۶٤ ــ ۱۷۱ ــ ۱۷۲ ــ ۱۷۳ ــ ۱۷٤ ــ ۱۷۵ ــ ۱۷۸
ری: ۹۳ ــ ۱۱۱ ــ ۱۳۰
ریگ‌دشت: ۸۰
ریگستان: ۸۱
ریو: ۸۱

ز

زاب: ۱۲۷
زابلستان: ۹۷
زامین: ۸۱
زرّ: ۸۰
زرافشان: ۸۰ ــ ۲۰۳
زرخش: ۸۱
زرگران: ۸۱
زرنگره: ۸۱
زکان: ۸۱
زمخشر: ۸۱
زنجیرگاه: ۱۱٤ ــ ۱۱۷
زند: ۸۱
زندرامش: ۸۱

ز

زوزان: ۳۳ــ ۳۹ــ ۴۹

س

سائینی: ۶۵

سافردز: ۸۱

سئیریم: ۵۹ــ ۶۵

سدختای: ۶۷

سرا: ۹۱

سرخاب: ۸۰

سرخان: ۸۰

سرخکت: ۸۱

سرمان: ۵۹

سرمت (سرمیا ــ سرمنیه): ۶۵ــ ۱۰ــ

سغد: ۳ــ ۱۷ــ ۱۸ــ ۲۲ــ ۲۳ــ ۲۹ــ ۳۵ــ ۵۸ــ ۶۹ــ ۷۴ــ ۸۲ــ ۸۳ــ ۸۹ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۹۷ــ ۱۲۹ــ ۱۳۷ــ ۱۴۰ــ ۱۴۳ــ ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۱۹۹ــ ۲۰۳

سغدیل: ۸۱

سکاکت: ۸۱

سکان: ۸۱

سمرقند: ۱۷ــ ۸۰ــ ۱۳۷ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۹۵ــ ۱۹۸ــ ۲۰۳

سمندر: ۱۷۰

سمنگان: ۸۰

سن پترزبورگ: ۱۷ــ ۲۳ــ ۳۶ــ ۳۷ــ ۴۸ــ ۹۳ــ ۹۴ــ ۹۷ــ ۹۸ــ ۱۰۳ــ ۱۰۹ــ ۱۱۳ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۳۳ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۲ــ ۱۴۴ــ ۱۴۵ــ ۱۴۹ــ ۱۵۳ــ ۱۵۴ــ ۱۵۶ــ ۱۵۷ــ ۱۶۰ــ ۱۶۶ــ ۱۶۷ــ ۱۶۹ــ ۱۷۱ــ ۱۷۹ــ ۱۸۰ــ ۱۸۱ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۱۸۷ــ ۲۰۱ــ ۲۰۳

سند: ۵ــ ۸۵ــ ۹۷

سنگاپور: ۵

سنگ آباد: ۸۰ــ ۸۱

سنگ دیزه: ۸۱

سنگرسان: ۸۰

سنگ گردک: ۸۰

سو: ۳۳

سواد: ۱۰۷

سوربون: ۲۱

سوریه (سوریا): ۳۰ــ ۱۶۴ــ ۱۷۳ــ ۱۷۵

سولاک: ۱۷۰

سومان: ۸۰

سیاب: ۸۰

سیان بی: ۳۱ــ ۳۲

سیاه آب: ۸۰

سیب: ۸۱

سیبری: ۳ــ ۲۲ــ ۲۴ــ ۳۳ــ ۴۷ــ ۶۰ــ ۱۸۴ــ ۱۸۵ــ ۱۸۷

سیحون: ۵ــ ۶۲ــ ۸۹

سیردریا: ۶۲ــ ۸۰ــ ۸۲ــ ۸۳ــ ۸۹ــ

سیستان: ۱۹۳

سیگو: ۳۳

سین کیانگ: ۸۹

ش

شابرگان: ۹۳

شابورکان (شاپورگان): ۸۱ــ ۹۳

شادگان: ۸۱

شاش: ۸۰ــ ۸۱

شاشکند: ۸۱

شام: ۱۷۳

شان دون: ۱۶۱

شانسی (شان ــ سی): ۳۰ــ ۱۶۱

شاودار (شاودر): ۸۱

شاودان: ۸۱

شاه بخش: ۸۱

شروان: ۸۱

شرون: ۸۱

شغنان: ۸۰

شکان: ۸۱

شکستان: ۸۱
شمیذیز: ۸۱
شوروی: ر.ش. به اتحاد شوروی
شوغنان: ۸۰
شومان: ۸۰
شهرستان: ۸۱
شهرشنز: ۸۱
شبا: ۸۱
شبان: ۸۱
شیرآباد: ۸۰
شیروان: ۷۳ــ ۸۰ــ ۸۱ــ ۱۷۰
شیز: ۷۰

ص

صرمنگان (چرمنگان): ۸۰

ط

طارم: ۱۳۶ــ ۱۳۷
طالقان: ۸۰ــ ۱۱۰
طبرستان: ۷۱ــ ۱۹۰
طخارستان: ۹۷ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۴۱ــ ۱۸۳ــ ۱۸۶ــ ۱۹۷ــ ۱۹۹ــ ۲۰۰

ع

عراق (عراق عجم): ۶۹ــ ۷۰ــ ۷۱ــ ۱۹۳
عراق (عراق عرب): ۱۲۳ــ ۱۹۳
عربستان: ۵
عقبه: ۱۰۶

غ

غار: ۸۱
غزنه: ۸۰

ف

فاریاب: ۱۷ــ ۸۱
فراب: ۱۰
فرات: ۱۵ــ ۹۵ــ ۱۰۶ــ ۱۰۷
فراخ کرت: ۶۱ــ ۶۲
فرامد: ۶
فراوز: ۸۱
فرب: ۷۴ــ ۸۱
فربر: ۸۱
فرخشه: ۸۰ــ ۸۱
فرغانه: ۶۶ــ ۸۱ــ ۱۳۹ــ ۱۴۱ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۲۰۳
فروز: ۸۱
فروزه: ۲۹
فریان (فریانه): ۶۲ــ ۶۳
فغانذیر: ۸۱
فلاتد: ۸۸ــ ۸۹
فولین: ۱۴۶
فیروزه: ۸۱

ق

قاجار: ۱۹۹
قاجارباشی: ۱۹۹
قادسیه: ۱۹۰
قبادیان: ۸۰
قجقار: ۱۹۹
قجقارباشی: ۱۹۹
قراسو: ۷۹
قرا ــ کول: ۷۹
قرغیزستان: ۲۸
قزاقستان: ۸۹
قسطنطنیه: ۸۳ــ ۹۳ــ ۱۵۸ــ ۱۶۴ــ ۱۸۳
قفقاز: ۴ــ ۲۲ــ ۲۹ــ ۳۰ــ ۶۳ــ ۶۸ــ ۷۳ــ ۸۳ــ ۸۵ــ ۸۹ــ ۹۰ــ ۹۱ــ ۹۶ــ ۹۸ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳ــ ۱۰۹ــ ۱۱۰ــ ۱۳۱ــ ۱۳۶ــ ۱۴۲ــ ۱۴۳ــ ۱۴۵ــ ۱۴۶ــ ۱۵۳ــ ۱۵۷ــ ۱۵۸ــ ۱۶۵ــ ۱۶۶ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۶۹ــ ۱۷۰ــ ۱۷۲ــ ۱۷۳ــ ۱۷۹ــ ۱۸۰ــ ۱۸۳
قم: ۱۹۵
قندز: ۸۰
قندوز: ۸۰
قهستان: ۱۱۴

ف

فاریاب: ۱۷ــ ۸۱
فراب: ۱۰
فرات: ۱۵ــ ۹۵ــ ۱۰۶ــ ۱۰۷
فراخ کرت: ۶۱ــ ۶۲
فرامد: ۶

قبروان: ۷۳

ک

کاباردینو ــ بالکار: ۲۲
کابل: ۸۰ــ ۲۰۳
کابلستان: ۹۷
کاپادوکیه: ۳۰
کارالاگ: ۱۶۸
کاربنک (کاربنج): ۸۰
کاسان: ۸۱
کاشان: ۱۹۵
کاشغر: ۲۸ــ ۹۳ــ ۱۳۴ــ ۱۳۷ــ ۱۴۱ــ ۱۸۷
کاشغرباشی: ۱۹۹
کافرنگان: ۸۰
کالسدونیا: ۱۷۳
کان: ۱۴۰
کان بادام: ۸۱
کابشکن: ۸۱
کبود: ۸۱
کبودنجکت: ۸۱
کت: ۸۱
کتسپون: ۱۱۱ــ ۱۶۹ــ ۱۷۲
که: ۸۱
کر: ۱۸۱
کران: ۸۰
کرز: ۱۹۶
کرشاب: ۸۰
کره: ۵۰ــ ۶۹ــ ۱۴۰
کریمه: ۶۸ــ ۹۸ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳
کش: ۱۷ــ ۸۱ــ ۱۴۱ــ ۲۰۳
کشان: ۸۱
کشکه: ۷۹
کشکه دریا: ۸۰
کشمن: ۸۱
کشمیهن: ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۸۱
کشنه: ۸۰ــ ۸۱
کعبهٔ زرتشت: ۱۳ــ ۱۶۰
کفرنگن: ۸۰
کفرنگن راهید: ۸۰
کلاباد: ۸۰
کلیاب دریا: ۸۰
کمره: ۸۱
کمکانان (کمخان): ۸۰
کند: ۸۱
کندرم: ۸۱
کنزک: ۱۵۸ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸
کنستانتینوپولیس (کنستانتینوپل): ۶۳ــ ۱۵۸ــ ۱۵۹ــ ۱۶۴ــ ۱۷۶
کنگ: ۶۳
کنگ دز (کنگ دیز): ۶۱
کنون: ۸۱
کوادیان: ۸۰
کوبان: ۱۳۶ــ ۱۴۵ــ ۱۴۶
کوتیان: ۴۰
کوچ: ۱۳۷
کوچو: ۱۸۷
کوشان: ۳ــ ۱۲۹ــ ۱۳۰ــ ۱۴۱
کوشک صفان: ۸۱
کوک: ۸۱
کوکث: ۸۱
کوم رود: ۸۰
کوهک: ۷۹
کهن دز (کهن دیز): ۸۰
کیتای: ۶۷ــ ۱۴۰
کیدان: ۴۹
کیروف آباد: ۱۶۷
کیف: ۱۹ــ ۱۷۲
کیلیکیه: ۱۵۹ــ ۱۶۹

گ

گائوچان: ۱۴۰
گائوچان لی: ۱۳۷

گنوکله: ۸۱
گبرقلعه: ۸۱
گرجستان: ۱۰۵ــ ۱۰۶ــ ۱۴۳ــ ۱۵۸ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۶۹ــ ۱۷۱ــ ۱۷۳ــ ۱۷۹
گرجمین: ۸۱
گرزوان: ۸۱
گرگان: ۷۱ــ ۷۲ــ ۱۹۰
گرگانگ: ۸۱
گریابه: ۸۰
گلزاریون: ۸۹
گنجه: ۱۵۸ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸
گوبی (صحرای گوبی): ۲۸ــ ۳۱ــ ۱۵۶ــ ۱۵۷ــ ۱۸۵
گوتینگن: ۱۳۱
گوربند: ۸۰
گوزگان (گوزگانان): ۸۱ــ ۲۰۰
گیان کم: ۳۳
گیحون: ۸۰
گیلان: ۶۳

ل

لنینگراد: ۱۰ــ ۱۸ــ ۲۳ــ ۲۵ــ ۳۰ــ ۳۹ــ ۴۲ــ ۴۳ــ ۴۹ــ ۵۰ــ ۵۱ــ ۹۳ــ ۹۶ــ ۱۰۳ــ ۱۰۵ــ ۱۱۶ــ ۱۲۵ــ ۱۲۷ــ ۱۳۱ــ ۱۳۲ــ ۱۳۳ــ ۱۳۷ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۶ــ ۱۴۷ــ ۱۵۷ــ ۱۵۹ــ ۱۶۰ــ ۱۶۵ــ ۱۷۰ــ ۱۷۵ــ ۱۷۷ــ ۱۸۰ــ ۱۸۳ــ ۱۸۴ــ ۱۸۵ــ ۱۸۶ــ ۱۸۷ــ ۱۸۸ــ ۲۰۱ــ ۲۰۲
لیپزیگ: ۶۳ــ ۶۵ــ ۱۲۹
لیدن: ۱۴۵ــ ۱۷۵ــ ۱۹۷
لبن جزوئو: ۱۳۲
لبوکند: ۸۰

م

ماترود: ۸۱
مادی (قریهٔ مادی کنونی): ۸۱
ماربورگ: ۶۲
مارتیرو پولیس: ۱۰۶
ماسفری: ۱۱۲
مالایا: ۵
ماوراءالنهر: ۴۲ــ ۵۸ــ ۶۰ــ ۷۱ــ ۷۹ــ ۸۲ــ ۸۳ــ ۱۵۲ــ ۱۸۰
ماوراء سیحون: ۵ــ ۸۸
ماه‌روز: ۸۱
مجارستان: ۸۸ــ ۸۹ــ ۹۰
مداین: ۱۲۳
مدر: ۸۰
مدوا: ۸۱
مدیا مجکت: ۸۱
مدینه: ۴۷ــ ۱۷۶
مرزبن: ۸۱
مرغاب: ۸۰ــ ۸۱ــ ۱۳۰ــ ۱۹۴
مرغینان: ۸۱
مرگیان: ۷۷
مرو: ۶۲ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۴ــ ۷۷ــ ۸۰ــ ۱۴۱ــ ۱۹۰ــ ۱۹۱ــ ۱۹۳ــ ۱۹۴ــ ۱۹۷ــ ۲۰۰
مرورود: ۸۰
مرن: ۸۱
مسکو: ۱۶ــ ۱۸ــ ۲۵ــ ۲۹ــ ۳۰ــ ۳۱ــ ۳۳ــ ۳۴ــ ۳۵ــ ۳۶ــ ۳۷ــ ۳۹ــ ۴۲ــ ۴۳ــ ۴۴ــ ۴۹ــ ۵۰ــ ۵۱ــ ۵۷ــ ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۲ــ ۶۷ــ ۶۸ــ ۶۹ــ ۷۱ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۴ــ ۸۹ــ ۹۱ــ ۹۲ــ ۹۳ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۹۸ــ ۱۰۳ــ ۱۰۴ــ ۱۰۵ــ ۱۰۶ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۲ــ ۱۱۳ــ ۱۱۶ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۱۹ــ ۱۲۰ــ ۱۲۱ــ ۱۲۲ــ ۱۲۳ــ ۱۲۵ــ ۱۲۶ــ ۱۲۷ــ ۱۲۸ــ ۱۲۹ــ ۱۳۱ــ ۱۳۲ــ ۱۳۳ــ ۱۳۴ــ ۱۳۷ــ ۱۳۸ــ ۱۳۹ــ ۱۴۰ــ ۱۴۱ــ ۱۴۶ــ ۱۴۸ــ ۱۴۹ــ ۱۵۰ــ ۱۵۱ــ ۱۵۷ــ ۱۵۹ــ ۱۶۰ــ ۱۶۲ــ ۱۶۵ــ ۱۶۹ــ ۱۷۱ــ ۱۷۵ــ ۱۷۷ــ ۱۸۰ــ ۱۸۴ــ ۱۸۵ــ ۱۸۶ــ ۱۸۷ــ ۱۸۸ــ ۱۹۲ــ ۱۹۵ــ ۱۹۹ــ ۲۰۰ــ ۲۰۱ــ ۲۰۲.

مصر: ۱٤۳ــ ۱۵۸
مغکده: ۸۱
مغولستان: ۵ــ ۳۰ــ ۳۲ــ ۱٤۷ــ ۱۹۱
مکه: ٤۷ــ ۱۷٦
منجوری: ۳۰ــ ۵۰
منک: ۸۰
موج شکن: ٦۲
موصل: ۱۷۵
مهنه: ۸۱
میان رودان: ۷۹ــ ۸۰
میانه: ۸۱
میربشیر: ۱٦۷
میغ: ۸۱
میغن: ۸۱
میهنه: ۸۱

ن

ناحیهٔ چغانیان: ۸۰
نخجوان: ۷۳ــ ۱۵۹ــ ۱٦۸ــ ۱٦۹
نخشب: ۸۱
نسا: ۷۱ــ ۷۲ــ ۲۰۰
نسف: ۸۱
نصیبین: ۹۳ــ ۹۷ــ ۱۰٦ــ ۱۲۷
نمنگان: ۸۱
نوبهار: ۸۰
نوذر: ۸۰
نور: ۸۱
نوزآباد: ۸۱
نوزوار: ۸۱
نوشیبی: ۲۰۳
نوکدک: ۸۱
نوکند: ۸۰ــ ۸۱
نهام رود: ۸۰
نهاوند: ۱۹۰
نیشابور: ۱۲۹ــ ۲۰۰
نیوشاپور: ۲۰۰
نیهاون: ۱۷۲

و

واتبکان: ۱۷۵
وادک: ۸۰
وخاب: ۸۰
وخان: ۸۰
وخش: ۸۰
وخشو: ۸۰
وخن: ۸۰
ورارود: ۸۰ــ ۸۳
ورخشه: ۸۱
ورغ سر: ۸۱
ورمنه: ۸۱
وروالیز: ۸۰
وشگرد: ۸۰
وکشو: ۸۰
ولادی ففقاز: ۹۱
ولادی وسنوک: ۲۲
ولگا: ٤ــ ۲۲ــ ۲۹ــ ۸۳ــ ۸۹ــ ۹۰ــ ۹۱ــ ۱۰۲ــ ۱۳٦ــ ۱٤۵ــ ۱۷۰ــ ۱۹۱ــ ۱۹۷
ولوالیز: ۸۰
وهروت: ۸۵
وهرود: ۸۵ــ ۱٤۵
وی: ٤۷ــ ٤۸ــ ٤۹
ویبود: ۸۱
ویتنام: ٦۹
ویسادن: ۲۱ــ ۵۱ــ ۱٦۳ــ ۱۸٤
ویسر: ۸۱
وین: ۱۷۵

ه

هابستان: ۱٦۵
هرات: ۳۷ــ ۳۹ــ ۸۰ــ ۸۱ــ ۱۰٦ــ ۱۱۰ــ ۱۱۳ــ ۱۱٤ــ ۱۱۵ــ ۱۱٦ــ ۱۱۷ــ ۱۱۸ــ ۱۲۰ــ ۱۲٤ــ ۱۲۸ــ ۱۵۱ــ ۱۹۸
هریرود: ۸۰ــ ۱۱٤ــ ۱۱۷

هزاراسپ: ۸۰
هشترخان: ۱۹۷
هفت رود: ۸۰ــ ۸۳ــ ۸۹ــ ۱۳۶ــ ۱۳۷
هلبوک (هلبک): ۸۰
همدان: ۹۳
هند (هندوستان): ۵ــ ۲۸ــ ۵۶ــ ۶۸ــ ۹۴ــ ۱۲۹ــ ۱۴۲ــ ۱۴۳ــ ۱۵۳ــ ۲۰۳
هندوکش: ۷۹ــ ۱۳۶ــ ۱۵۳
هنگان: ۱۳۰
هوانگ ــ هو: ۳۵ــ ۶۹
هیرگان: ۱۹۰
هیلمند: ۸۰
هینگان: ۴۸

ی

یارکت: ۸۰
یارکند: ۸۱ــ ۱۸۷
یافونسان: ۲۹
یانک تــه کیانک: ۶۹
یزدگرد (شهر): ۷۷
یمگان: ۸۱
یمن: ۹۴
یی سئی: ۲۴ــ ۳۳ــ ۱۸۷
یهودیه: ۸۱

نامهای اقوام، تیره‌ها و قبیله‌ها

آ

آورسها: ۹۰

آریا: ٦٤

آریایی (آریاییان): ۲۲ــ ۵۹ــ ٦۱ ــ ٦۲ ــ ٦۳ ــ ٦٤ ــ ٦۵ ــ ٦٦ ــ ۸۲ــ ۹۰

آس: ۹۰ــ ۹۱

آشینا (آشینو): ۲۹ ــ ۳۰ ــ ۳۱ــ ۳۳ــ ۳٤ــ۱۳۶ــ ۱۳۷ــ ۱۳۸ــ ۱٤۰ــ ۱٤۵

آلانها: ۲۲ــ ۳۰ــ ۹۰ــ ۹۱ــ ۱۵۳

آلبانها (ارانها): ۱٤٤

آلتای: ۳٦

آوار (آوارها): ۱ ــ ۲۲ــ ٦۹ ــ ۸۳ــ ۸۹ــ ۹۰ــ ۹۱ــ ۹۸ــ ۱۳۱ــ ۱٤٦ــ ۱۵۷ــ ۱۵۸ــ ۱۵۹ــ ۱٦۰ــ ۱٦۱ــ ۱٦٤ــ ۱۷۲ــ ۱۸۲ــ ۱۸٤ــ ۱۹۲

ا

ارمنی: ۱۸ــ ۲۵ــ ۱۳۰ــ ۱٤۲ــ ۱٤۷ــ ۱٦۵

ارمنیان: ۸۷ــ ۱٦۵ــ ۱٦۹ــ ۱۷۲

ازبک: ٤۲

اعراب (عرب): ۵ــ ۸ــ ۱۰ــ ۱۳ــ ۱٤ــ ٤۷ــ ۷۷ــ ۱۰٦ــ ۱۰۷ــ ۱۵۸ــ ۱٦۸ــ ۱۷۰ــ ۱۷۸ــ ۱۹۰ــ ۱۹۳ــ ۱۹۵ــ ۱۹٦ــ ۲۰۰ــ ۲۰۳

افنالیت: ۷۷

اوس: ۲۲ــ ۹۰

اوست: ٦۳ــ ۹۰ــ ۱۰۹

اوگرها: ۸۳ــ ۸۸ــ ۸۹ــ ۹٦

اوگور: ۸۸ــ ۸۹

اولوس: ٦۸

اویغوران (اویغور): ۲۸ــ ۸۹ــ ۱٤۷ــ ۱۵۷ــ ۲۰۲

ایرانیان (ایرانی ــ ایران): در بیشتر صفحات کتاب

ایرون: ۲۲ــ ۹۰

ب

بالکار: ۲۲ــ ۹۸

بلغار (بلغر): ۲۲ــ ۲۹ــ ۳۵ــ ۹۸ــ ۱۱۵ــ۱٤٦ــ ۱٤۷ــ ۱۷۰ــ ۱۷۱ــ ۱۸٤

بنی عباس: ۵

پ

پارتی (پارثیان): ٦۹ــ ۱۱۱

پارسی (پارسیان): ۵ــ ۱۸ــ ۵۵ــ ۵۸ــ ٦۱ــ ۷٤ــ ۷۸ــ ۷۹ــ ۱۰۵ــ ۱۰۷ــ ۱۱۱ــ ۱٤٦ــ ۱۵۲ــ ۱۷۳ــ ۱۷٤ــ ۱۹۲ــ ۱۹۳ــ ۱۹٤

پیشدادی: ٦٦

ت

تاتاب: ۵۰

تاتار: ۵۰ــ ۹۱

تاتارهای کریمه: ٦۱

تازی (تازیان): ۵ــ ۱۲ــ ۱٦ــ ۲۹ــ ۳٤ــ ٤۷ــ ۵۵ــ ٦۳ــ ۷۱ــ ۷۸ــ ۸۲ــ ۸۷ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۰ــ ۱۲۰ــ ۱٦٦ــ ۱۷۰ــ ۱۸٦ــ ۱۹۰ــ ۱۹۱ــ ۱۹۳ــ ۱۹٤ــ ۱۹۸ــ ۲۰۰ــ ۲۰۳

تان: ۲۸ــ ۱۵۳ــ ۱۵٤ــ ۱۵٦

ترک (ترکان): در بیشتر صفحات کتاب

ترکان آبی: ۱۸۵

ترکمان: ۲۹ــ ٤۵

تسین: ٦۷

توبا (توباها): ۳۰

تودون: ۱٤۱

توران (تور ــ تورانیان): ۵۸ــ ٦۰ــ ٦۱ــ ٦۲ــ ٦۳ــ ٦٤ــ ٦۵ــ ٦٦ــ ٦۷ــ ۹۰ــ ۱۹۲

تورک: ۳۱ــ ۳٤

تورکیو: ۲۵ــ ۳۱

تورکمنها (تورکیوتها): ۳ــ ۳۱ــ ۳۳ــ ۳۴ــ ۴۰ــ
۴۸ ــ ۵۰ــ ۱۵۷ــ ۱۸۵
توکیو: ۲۵ــ ۳۱ــ ۳۴
توگون: ۱۳۳
تونگوزی: ۳۰
تیوکیو: ۳۴

ج

جغتایی: ۶۸
جونگار: ۲۰۱

چ

چغانیان: ۹۷
چن: ۶۸
چول: ۷۷
چوواش (چوواشها): ۲۹
چینی (چینیان): ۳ــ ۵ــ ۶ــ ۱۷ــ ۲۲ــ ۲۵ــ
۲۶ــ ۲۸ــ ۳۰ــ ۳۱ــ ۳۲ــ ۳۳ــ ۳۴ــ ۳۹ــ
۴۸ ــ ۵۰ــ ۵۸ــ ۵۹ــ ۶۰ــ ۶۱ــ ۶۲ــ ۶۷ــ
۶۹ ــ ۷۰ــ ۷۲ــ ۷۳ــ ۷۴ــ ۷۹ــ ۸۳ــ ۱۰۰ــ
۱۰۱ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳ــ ۱۳۷ــ ۱۴۵ــ ۱۴۶ــ
۱۴۷ــ ۱۴۹ــ ۱۷۲ــ ۱۹۱ــ ۱۹۶ــ ۲۰۱ــ
۲۰۲

ح

حان: ۶۹
حبشی (حبشیان): ۹۴

خ

خزر (خزران): ۴ــ ۲۳ــ ۲۹ــ ۶۸ــ ۶۹ــ ۷۳ــ
۹۰ــ ۹۱ــ ۹۸ــ ۱۰۶ــ ۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۳۸ــ
۱۴۵ــ ۱۴۶ــ ۱۵۸ــ ۱۵۹ــ ۱۶۱ــ ۱۶۴ــ
۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۶۹ــ ۱۷۰ــ ۱۷۱ــ ۱۷۲ــ
۱۷۳ــ ۱۷۴ــ ۱۷۷ــ ۱۷۹ــ ۱۹۱
خزروان: ۷۲ــ ۷۳
خور: ۱۴۷ــ ۱۵۲
خوی خور: ۱۴۷
خیونان: ۷۴ــ ۷۷

د

دولو: ۱۸۲ــ ۱۸۳ــ ۱۹۹ــ ۲۰۲
دیلمیان: ۸۷

ر

روس (روسی): ۶ــ ۲۲ــ ۲۳ــ ۳۱ــ ۶۷ــ ۷۹ــ
۹۰ــ ۱۰۳ــ ۱۴۹ــ ۱۷۱
روکسولانها: ۹۰
رومی (رومیان): ۳ــ ۵ــ ۱۵ــ ۱۸ــ ۲۴ــ ۲۵ــ
۴۷ ــ ۷۳ــ ۹۰ــ ۹۴ــ ۹۵ــ ۹۶ــ ۹۷ــ ۹۸ــ
۹۹ــ ۱۰۱ــ ۱۰۲ــ ۱۰۳ــ ۱۰۵ــ ۱۰۶ــ
۱۰۸ــ ۱۰۹ــ ۱۱۱ــ ۱۵۹ــ ۱۶۴ــ ۱۶۸ــ
۱۶۹ــ ۱۷۰ــ ۱۷۱ــ ۱۷۲ــ ۱۷۳ــ ۱۷۴ــ
۱۷۶ــ ۱۷۷ــ ۱۷۹

ز

زمن (زرمنها): ۳۰
زوزانها: ۳۹ــ ۴۳ــ ۴۸ــ ۴۹ــ ۵۰

س

ساسانیان (ساسانی): ۳ــ ۴ــ ۵ــ ۶ــ ۸ــ ۹ــ
۱۰ــ ۱۲ــ ۱۳ــ ۱۴ــ ۱۶ــ ۱۸ــ ۱۹ــ ۲۱ــ
۳۵ــ ۵۸ــ ۶۹ــ ۷۳ــ ۷۴ــ ۷۷ــ ۸۳ــ ۸۵ــ
۸۶ــ ۸۷ــ ۸۸ــ ۹۲ــ ۹۷ــ ۱۰۵ــ ۱۰۶ــ
۱۰۸ــ ۱۲۲ــ ۱۲۴ــ ۱۲۵ــ ۱۲۸ــ ۱۳۱ــ
۱۵۰ــ ۱۵۱ــ ۱۵۷ــ ۱۵۸ــ ۱۶۰ــ ۱۶۱ــ
۱۶۵ــ ۱۶۷ــ ۱۶۸ــ ۱۷۰ــ ۱۷۲ــ ۱۷۳ــ
۱۷۵ــ ۱۷۶ــ ۱۷۸ــ ۱۸۶ــ ۱۹۰ــ ۱۹۱ــ
۱۹۳ــ ۱۹۴ــ ۱۹۸ــ ۱۹۹
سامانیان (سامانی): ۵۸ــ ۷۹ــ ۸۳ــ ۱۵۲ــ
سرمت (سرمتها): ۵۹ــ ۶۲ــ ۶۳ــ ۹۰ــ ۱۴۹
سرمتای: ۵۹
سرمتهای شرقی: ۵۹
سریانی: ۸ــ ۱۲۵
سغدی (سغدیان): ۳ــ ۴ــ ۱۸ــ ۹۴ــ ۹۵ــ ۹۶ــ
۱۰۵ــ ۱۳۸ــ ۱۳۹ــ ۱۴۱ــ ۱۶۰ــ ۱۶۱ــ

۱۹۸ــ ۱۹۹
سکاییان (سکایی): ۵۹ــ ۶۲ــ ۶۳ــ ۶۴ــ ۸۸ــ ۹۰
سوی: ۱۳۱ــ ۱۳۲
سیان‌بی: ۳۰ــ ۱۴۷
سیراگها: ۹۰

ش

شاد: ۱۴۱
شیوی: ۵۰

ص

صفویه: ۱۱۲

ط

طرخان (طرخانان): ۱۹۵ــ ۱۹۷ــ ۱۹۸
طغان: ۱۴۷ــ ۱۸۷

ع

عباسیان: ۵
عرب: ر. ش. به اعراب

غ

غز (غزان): ۳۴ــ ۵۸ــ ۶۰

ف

فریان (فریانها): ۶۲ــ ۶۳
فویون: ۱۳۳ــ ۱۳۴

ق

قارلوق: ۳۶
قبچاق (قبچاقها): ۵۸ــ ۶۰
قرغیز (قرغیزان): ۲۹ــ ۳۳ــ ۱۸۷ــ ۱۸۸
قزل‌اوردا: ۶۸
قزلباش: ۱۱۲

ک

کرد: ۶۴
کرمانی: ۳۰ــ ۱۴۰
کسا: ۱۴۶
کور: ۱۴

کوره‌کنان: ۲۹
کوشابان: ۷۴ــ ۱۲۹ــ ۱۳۱ــ ۱۴۸ــ ۱۴۹
کیداریان: ۷۷
کیدان (کیدانها): ۱۴ــ ۵۰ــ ۱۴۶

گ

گائوجان: ۱۳۷
گار ــ رگا ــ پور: ۱۴۸ــ ۱۴۹ــ ۱۵۰ــ ۱۵۲
گرجی (گرجیان): ۲۱ــ ۹۰ــ ۱۶۹ــ ۱۷۲
گور: ۱۴
گیلک: ۶۴

ل

لحمی: ۱۰

م

ماد: ۱۷
مانوی: ۸۸
مزدکیان: ۸ــ ۹ــ ۱۰ــ ۱۸ــ ۶۵ــ ۸۷ــ ۱۲۴ــ ۱۲۶
مغول (مغولان): ۵ــ ۲۱ــ ۲۹ــ ۳۴ــ ۴۰ــ ۴۱ــ ۴۲ــ ۴۳ــ ۶۰ــ ۸۲ــ ۸۸ــ ۹۱ــ ۱۴۸
مهران: ۱۰۱

ن

نایمان: ۳۹ــ ۴۰ــ ۱۳۱
نوشیبی: ۳۰۲
نهاوند: ۱۴۳

و

وارها: ۸۹

ه

هاتف: ۸۸
هانی: ۱۶۲
هندال: ۱۴۸
هپتال (هپتالان ــ هپتالیان): ۷۴ــ ۷۱ــ ۱۴۱ــ ۱۴۸ــ ۱۵۳
هخامنشیان: ۱۳

هفتال: ۱٤۸
هندیان (هندی): ۹۲
هونها (هون): ۲۱ ــ ۲۳ ــ ۳۰ ــ ۳۲ ــ ۳۳ ــ ۳۶ ــ
٤۱ ــ ۷۷ ــ ۷۸ ــ ۸۳ ــ ۸۹ ــ ۹۰ ــ ۱۳۸ ــ ۱۱۰
هونهای شرقی: ٤۸
هونهای غربی: ۳۳
هی: ۵۰
هیاطله: ۷۸
هیتال (هیتالیان): ۷٤ ــ ۷۷ ــ ۷۸ ــ ۸۳ ــ ۸۹ ــ
۹۱ ــ ۹۲ ــ ۹۳ ــ ۹٤ ــ ۹۷ ــ ۱۰۲ ــ ۱۰۳ ــ
۱۲۹ ــ ۱٤۱ ــ ۱٤۸ ــ ۱۹۸
هیون (هیونان): ۱۰ ــ ۷۷ ــ ۷۸ ــ ۸۳ ــ ۱۳۷

ی

یاس: ۲۲ ــ ۹۰
یان: ۱٤۹
یان ــ نسای: ۹۰ ــ ۱٤۹
یان ــ تی: ۱٤۹
یونانی: ۲٤
یهود: ۱۷۰ ــ ۱۷۱

دیگر نامها

آ

آثارالباقیه... ۶۶

آنندراج: ۴۲ ــ ۱۵۲

ا

اخبارالطوال: ۱۵ ــ ۵۵ ــ ۵۶ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۱۱۱ ــ ۱۱۲ ــ ۱۱۵ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۳ ــ ۱۲۷

اسکندرنامه: ۴۱

اسلام (اسلامی): ۵ ــ ۶ ــ ۲۳ ــ ۳۶ ــ ۴۱ ــ ۶۰ ــ ۸۳ ــ ۹۱ ــ ۱۷۰

المسالک والممالک: ۱۹۷

انجمن آرا: ۱۵۲

اوستا: ۵۹ ــ ۶۱ ــ ۶۲ ــ ۶۴ ــ ۶۵ ــ ۶۶

ایل: ۴۲ ــ ۴۳ ــ ۴۴ ــ ۴۵ ــ ۴۹ ــ ۱۰۵

ب

برهان (برهان قاطع): ۴۲ ــ ۱۵۲

بندهشن: ۶۰ ــ ۶۱

بهرام چوبین نامگ: ۱۳۴

ت

تاریخ آغوانک: ۱۴۴ ــ ۱۶۵ ــ ۱۶۹ ــ ۱۷۱ ــ ۱۸۱ ــ ۱۸۲

تاریخ بخارا: ۱۷ ــ ۱۰۱ ــ ۱۰۴ ــ ۱۳۲ ــ ۱۵۲

تاریخ طبری: ۹ ــ ۱۱ ــ ۱۲ ــ ۱۵ ــ ۳۸ ــ ۵۵ ــ ۵۹ ــ ۶۰ ــ ۶۳ ــ ۶۶ ــ ۷۰ ــ ۷۱ ــ ۹۸ ــ ۱۰۵ ــ ۱۰۷ ــ ۱۰۸ ــ ۱۰۹ ــ ۱۱۰ ــ ۱۱۱ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۵ ــ ۱۷۴ ــ ۱۷۸ ــ ۱۹۳ ــ ۲۰۰

تاش: ۴۲

تنگری: ۳۵

ج

جامع‌التواریخ: ۴۰ ــ ۴۲ ــ ۴۳ ــ ۶۷

جدالمیشی: ۴۱ ــ ۴۲

جدامیشی: ۴۱ ــ ۴۲

جده: ۴۰ ــ ۴۱

جده‌ناش: ۴۲

ح

حبیب‌السیر: ۴۲

حجرالمطر: ۴۲

حدودالعالم: ۱۲۲

خ

خزائن‌العلوم: ۱۰۴

د

داش: ۴۲

ر

رموز حمزه: ۴۱

س

سنگ‌یده: ۴۱ ــ ۴۲

ش

شاهنامه: ۳۶ ــ ۵۵ ــ ۵۷ ــ ۵۹ ــ ۶۱ ــ ۶۶ ــ ۷۳ ــ ۷۴ ــ ۸۹ ــ ۹۱ ــ ۹۲ ــ ۹۳ ــ ۱۰۶ ــ ۱۰۷ ــ ۱۱۵ ــ ۱۱۶ ــ ۱۱۸ ــ ۱۱۹ ــ ۱۲۰ ــ ۱۲۱ ــ ۱۲۲ ــ ۱۲۶ ــ ۱۵۰ ــ ۱۵۱ ــ ۱۹۲ ــ ۱۹۵ ــ ۱۹۸ ــ ۱۹۹ ــ ۲۰۰

سمن: ۴۰

غ

غررالسیر (غرراخبارملوک الفرس وسیرهم): ۱۱۷ ــ ۱۱۸ ــ ۱۲۹ ــ ۱۳۲

ف

فارسنامه: ۱۹۱
فتوح البلدان: ۱۳ــ ۱۹۴ــ ۱۹۵ــ ۱۹۶
فرنودسار: ۱۵۲
فرهنگ جهانگیری: ۱۵۲

ک

کاما: ۴۰
کامل (الکامل): ۱۹۴
کوش: ۵۰
کوک‌تنگری: ۳۵

گ

گانها: ۶۳

م

مروج‌الذهب...: ۳۱ــ ۳۲ــ ۶۰
مسالک وممالک: ۱۲
مفاتیح‌العلوم: ۶۶
مینوگ خرد: ۶۱

ن

نامهٔ تنسر: ۸ــ ۱۰

ی

یدما: ۴۰ــ ۴۱ــ ۴۲
یسنا: ۵۱ــ ۶۳ــ ۶۴ــ ۶۶
یشتها: ۶۱ــ ۶۲ــ ۶۵

کتاب ایران و ترکان در روزگار ساسانیان نخستین کتاب مستقلی است که پیرامون روابط ایران و ترکان در سده‌های ششم و هفتم میلادی به زبان فارسی نوشته شده است. در این کتاب نخست شرحی پیرامون نظام دولتی و نظامی ایران و پژوهشی در منابع تاریخ ترکان ارائه شده است و آنگاه منشاء و سرزمین اصلی ترکان از دیرباز و نیز نام و آیین قوم مذکور مورد بررسی قرار گرفته است.

گذشته از اشاره به بعضی دیدگاههای نادرست، جهت حرکت ترکان به دشتهای آسیای مرکزی و روابط ترکان خاقانات غربی با ایران در روزگار خسرو انوشیروان، هرمزد چهارم و خسرو دوم به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. یکی دیگر از نکات مورد بررسی نقش دو امپراتوری بزرگ روم و چین و بهره‌گیری آنها از خاقانات غربی است. یکی از مباحث کتاب پیرامون دو خاقانات شرقی و غربی و دو اتحاد بزرگ جهانی است که تا اندازه‌ای نقش ایران را در سیاست جهانی آن روزگار روشن می‌سازد.

در کتاب از منجوم مشترک ترکان، خزران، و رومیان در سده هفتم میلادی، پایان کار ساسانیان و انهدام ترکان از سوی سپاه چین سخن رفته است.

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

قیمت: ۶۰۰۰ ریال